

# آخرین زمانداران الموت

تألیف:  
دکتر شاهین پهنادایان

# آخرين زمامداران الموت

دکتر شاهين پهنادايان

نشر زرین مهر  
۱۳۸۷

پهنادایان، شاهین، ۱۳۵۰-  
آخرین زمامداران الموت/شاهین پهنادایان.-  
تهران: زرین‌مهر، ۱۳۸۷،  
۱۴۸ص.

ISBN ۹۷۸-۹۶۴-۹۹۱۹-۷۴-۴  
فهرست نویسی براساس اطلاعات فیپا.  
ایران- تاریخ -اسماعیلیان- ۴۸۳ - ۶۵۴ق. - ایران- تاریخ-اسماعیلیان-  
۴۸۳ - ۶۵۴ق.

DSR ۸۵۵/ ۱۳۸  
۹۵۵/۰۵۴  
کتابخانه ملی ایران  
۱۱۴۶۷۰۵



آخرین زمامداران الموت  
دکتر شاهین پهنادایان

نوبت چاپ: اول (۱۳۸۷) / تیراژ: ۱۲۵۰ جلد  
قیمت: ۳۰۰۰۰ ریال

کلیه حقوق قانونی اثر برای ناشر محفوظ است. تکثیر تمام یا قسمتی از  
اثر به صورت حروفچینی و چاپ مجدد، پلی‌کپی، فتوکپی و انواع دیگر چاپ  
یا تکثیر سیدی ممنوع است. نقل مطالب به صورت معمول در مقاله‌ها و  
مطبوعات با ذکر نام کامل ناشر و کتاب آزاد است.

مرکز پخش: تهران - م انقلاب ۶۶۹۵۸۳۴۷  
تلفن: ۸- ۰۹۳۲۹۳۶۳۵۴۹

## فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	مقدمه
۳	بررسی منابع و مآخذ
۳	تقسیم بندی منابع و مآخذ
۳	۱- تواریخ عمومی
۴	۲- تواریخ راجع به سلسله ها و سلاطین
۴	۳- کتابهای جغرافیایی
۵	۴- تواریخ محلی
۵	۵- ملل و نحل
۵	۶- سفرنامه ها
۵	۷- آثار لغوی و کتابهای تاریخ ادبیات
۵	۸- آثاری که راجع به فرقه اسماعیلیه می باشد
۶	۹- پژوهشها و تحقیقات محققین داخلی و خارجی
۷	بررسی منابع
۷	تاریخ طبری
۷	الکامل فی التاریخ
۸	تاریخ جهانگشای جوینی
۸	جامع التواریخ رشیدی
۹	زبدہ التواریخ
۱۰	تاریخ گزیده
۱۰	راحه الصدور و آیه السرور در تاریخ آل سلجوق
۱۰	سیره جلال الدین منکبرنی
۱۱	تاریخ طبرستان و رویان و مازندران
۱۱	فارسانامه
۱۱	الفرق بین الفرق در مذاهب اسلام
۱۲	ملل و نحل شهرستانی
۱۲	سفرنامه ناصرخسرو
۱۲	سیاست نامه
۱۳	کشف المحجوب
۱۳	تاریخ و عقاید اسماعیلیه
۱۴	بخش اول : زمینه پیدایش اسماعیلیان ، نزاری
۱۴	فصل اول : پیدایش اسماعیلیه و عقاید آنان
۱۵	۱- پیدایش اسماعیلیه
۲۱	۲- عقاید اسماعیلیه
۳۴	فصل دوم: عناوین اسماعیلیه و اندشعابات شیعه بعد از امام جعفرصادق(ع)
۳۵	۱- عناوین اسماعیلیه
۳۶	۲- وجه تسمیه عناوین که اسماعیلیان را بدانها خوانده اند
۳۶	۱- اسماعیلیه
۳۶	۲- باطنیه
۳۶	۳- تعلیمیه
۳۷	۴- سبعیه
۳۷	۵- قرامطه
۳۷	۶- ملاحده
۳۸	۷- حشیشیه

صفحه	عنوان
۳۸	۸- سفاکین
۳۹	۳- انشعابات شیعیان بعد از شهادت امام جعفر صادق (ع)
۳۹	۱- ناووسیه
۳۹	۲- واقفه
۴۰	۳- مبارکیه
۴۰	۴- شمیطیه یا سمیطیه
۴۰	۵- فطحیه یا افطحیه
۴۱	۶- موسویه
۴۳	فصل سوم : مروری کوتاه بر نهضت اسماعیلی قبل از شکل گیری نزاریان ایران
۴۴	۱- نهضت قرامطه
۴۷	خلفای فاطمی
۴۸	۲- خلافت فاطمیان
۴۸	۱- دوره اول
۴۸	۲- دوره دوم
۴۸	۳- دوره سوم...
۵۴	فصل چهارم: بررسی دوران بوجود آمدن نزاریان از حسن صباح تا حسن سوم
۵۴	زمانداران الموت
۵۴	۱- دوره داعیان «حسن صباح، کیابزرگ امید، کیامحمد»
۵۸	۲- دوره امامان «حسن علی ذکرة السلام، و نورالدین محمد دوم»
۶۱	۳- دوره نومسلمانی «جلال الدین حسن سوم معروف به نومسلمانی»
۶۵	بخش دوم: «دوره چهارم الموت، زمانداری علاء الدین محمد سوم»
۶۶	فصل اول: به قدرت رسیدن علاء الدین سوم
۶۶	۱- به قدرت رسیدن علاء الدین محمد سوم
۶۸	۲- تغییر روش از جلال الدین حسن سوم
۷۱	فصل دوم: روابط نزاریان تحت حاکمیت علاء الدین محمد با حکومت‌های معاصر
۷۱	۱- روابط نزاریان با خوارزمشاهیان
۷۷	۲- روابط نزاریان با خلافت عباسی
۸۰	۳- روابط نزاریان با سیستانیان
۸۳	۴- روابط نزاریان با دیلمیان و گیلانیان
۸۴	۵- روابط نزاریان با قزوینیان
۸۶	۶- روابط نزاریان با مغولان
۹۱	فصل سوم: قلاع نزاری در دوران علاء الدین محمد سوم به عنوان پناهگاه اهل علم
۹۱	۱- قلاع نزاری به عنوان پناهگاه
۹۳	۲- خواجه نصیرالدین و ارتباط وی با نزاریان
۹۵	فصل چهارم: پایان کار علاء الدین محمد سوم
۹۵	۱- شخصیت محمد سوم
۱۰۰	۲- تضاد با ولیعهد، رکن الدین خورشاه
۱۰۳	۳- مرگ محمد سوم
۱۰۵	بخش سوم: دوره پنجم الموت، رکن الدین خورشاه و سقوط الموت
۱۰۶	فصل اول: ۱- به قدرت رسیدن رکن الدین خورشاه
۱۰۷	۲- متهم شدن رکن الدین خورشاه به قتل علاء الدین محمد سوم

صفحه	عنوان
۱۱۰	فصل دوم: روابط نزاریان تحت حاکمیت رکن الدین خورشاه با حکومت‌های دیگر
۱۱۰	۱- روابط نزاریان با گیلانیان و دیلمیان
۱۱۲	۲- روابط نزاریان با قزوینیان
۱۱۴	فصل سوم: عوامل تهاجم مغول و برچیدن قدرت نزاریان «سقوط الموت»
۱۱۴	۱- عوامل تهاجم مغول جهت انهدام اسماعیلیان نزاری
۱۱۷	۲- حرکت مغول جهت گرفتن قلاع نزاریان
۱۱۸	۳- برخورد نزاریان با مغولان
۱۲۰	۴- مذاکرات هلاکوخان و رکن الدین خورشاه
۱۲۴	۵- تسلیم شدن رکن الدین خورشاه، مقاومت قلاع و نافرمانی فدائیان، سقوط الموت و دیگر دژها
۱۲۹	فصل چهارم: سرانجام رکن الدین خورشاه و نزاریان
۱۳۰	۱- شخصیت رکن الدین خورشاه
۱۳۲	۲- اعزام رکن الدین به دربارخان مغول و مرگ وی
۱۳۴	۳- قلع و قمع نزاریان توسط مغولان
۱۳۶	نتیجه گیری
۱۴۰	کتابنامه
۱۴۴	مطالعات و تحقیقات
۱۴۸	مقالات و مجلات

## مقدمه :

با ورود اسلام به ایران، و سرنگونی ساسانیان، نظام کهن دوران باستان به اتمام رسید و عصرجدیدی در تاریخ ایران پدید آمد و دگرگونیهای بنیادی عظیمی را در این مرز و بوم بوجود آورد. منابع پیش از اسلام در مورد ایران باستان به معدودی از قیامهای سیاسی، اجتماعی مذهبی مانند: مانویت و مزدکیت؛ اشاره می-کند. اما منابع دوره اسلامی درباره تاریخ ایران دوران اسلامی مملو از جنبشهای سیاسی، اجتماعی و فکری هست که این وجه تمایزی مابین تاریخ ایران باستان و تاریخ ایران دوران اسلامی است، با روی کار آمدن خلافتهای اموی و عباسی و در پی آن بوجود آمدن حکومتهای مستقل و نیمه مستقل در موازات دستگاه خلافت، جنبشهای بسیاری علیه نظامات موجود شکل گرفت. از جمله این جنبشها خوارج بود، که بعد از جنگ صفین بوجود آمد. و در تمام دوران بنی امیه و بیشتر دوران عباسی برای آنان دردسر ساز شدند. و دیگری، واقعه خونین کربلا بود که بزرگترین ضربه را به دستگاه خلافت

اموی و سپس از لحاظ سیاسی، فرهنگی بر عباسیان وارد آورد. از قیامهای مهم دیگر می‌توان به قیامهای مختار و ابومسلم خراسانی اشاره کرد که منجر به برچیده شدن دستگاه اموی و روی کار آمدن عباسیان گردید. در آخر می‌توان از قیام های مذهبی سیاسی مانند: قیام المقنع ، قیام خرمدینان و ... نام برد که هر کدام با پیروزیها و شکستهایی روبرو بودند. از نیمه دوم قرن دوم هجری نهضت اسماعیلیه که فرقه‌ای از مذهب شیعه-اند.

با ایدئولوژی انقلابی آمیخته به فلسفه وارد صحنه سیاسی جهان اسلام شدند. اسماعیلیان پس از شهادت امام جعفر صادق (ع) امامت را حق اسماعیل و پسرش محمد می‌دانند. چنانکه در منابع آمده، اسماعیل در زمان حیات پدر درگذشت و امام جعفر صادق (ع) نص امامت را از او به برادرش، موس کاظم منتقل نمود اما عده‌ای از اتباع امام بدین امر گردن ننهادن آنها اعتقاد داشتند، نص امامت رجوع قهقرایی نمی‌کند و بداء نیز در امر الهی محال است و با این ادعا، هسته اولیه جنبشی عظیم دینی، سیاسی، اجتماعی پی ریختند و باعث مبارزاتی علیه خلافت عباسی گشت. این مبارزات شامل، دوران ستر و نهضت قرامطه، شکل گیری خلافت فاطمیان و دعوت جدید یا ظهور نزاریاندر ایران است. هر کدام از این ادوار ویژگیهای خاص دوران خود را دارا می‌باشند.

این کتاب با توجه به منابع اصلی و نظرات محققان دوره اخیر به بررسی دوران آخر نزاریان اسماعیلی در الموت می‌پردازد. هدف اصلی و عمده در



این کتاب بررسی و شناخت دوران زندگی دوشخصیت از زمامداران آخر الموت یعنی علاء الدین محمد سوم و رکن الدین خورشاه است. انتخاب این دو شخصیت از آن جهت است که عوامل سقوط نزاریان در دوران آنان شدت گرفته و در نهایت به سقوط اقتدار آنان منجر گردید. همچنین در این کتاب به بررسی اوضاع سیاسی و اجتماعی در دوران این دو شخصیت پرداخته شده است. اگرچه محورهای اصلی این کتاب برشناخت علاء الدین محمد و رکن الدین خورشاه قرار گرفته، ولی لازم است درباره زمینه‌های شکل‌گیری اسماعیلیان و عقاید آنان و بطور مختصر راجع به نهضت قرامطه، خلافت فاطمیان و ظهور نزاریان از حسن صباح تا حسن سوم نیز توضیحاتی داده شود. لذا این کتاب در سه بخش به ترتیب زیر تنظیم گردیده است: بخش اول: پیدایش اسماعیلیان تا پایان زمامداری حسن سوم.

بخش دوم: دوران علاء الدین محمد سوم.

بخش سوم: دوران رکن الدین خورشاه و سقوط الموت.

## بررسی منابع و مأخذ:

یکی از اساسی ترین مراحل تحقیق در تاریخ بررسی منابع و مأخذ موضوع مورد بحث در آن تحقیق است. موضوع این تحقیق بررسی اوضاع سیاسی، اجتماعی نزاریان ایران از دوره علاء الدین محمد سوم تا سقوط الموت است. نزاریان شاخه ای از فرقه اسماعیلیه منشعب از مذهب شیعه هستند. که مدت زمانی است، نظر سیاسی از محققین تاریخ را به خود جلب نموده و تحقیقات دامنه داری توسط پژوهشگران داخلی و خارجی راجع به آنها صورت پذیرفته است. اما با تمام این کوششها گوشه های تاریک فراوانی در مورد این فرقه وجود دارد که نیازمند بررسی های بیشتر می باشد.

معمولاً آنچه که در مورد نزاریان در منابع نوشته شده است. از زبان مخالفین و دشمنان آنان بود. و به ندرت کسی بیرون از جامعه آنان آگاهی از اوضاع درونی آنها داشته است. پس از سقوط الموت توسط مغولان آنچه که از آنان در دسترس باقی مانده عموماً آثاری است که از جانب مخالفین آنها بصورت عمده در تاریخ مطرح شده است. این موارد و باقی نماندن آثاری چند از نزاریان کار بحث در مورد آنها را با مشکل مواجه می سازد و درست مانند دادگاهی می ماند که تمام مدارک و شواهد علیه متهم است. لذا با توجه به موارد مذکور، بررسی و تحقیق در این زمینه نیازمند دقت و توجه خاص و تامل بسیار است. در تهیه این پایان نامه سعی شده از منابع و مأخذ مختلف استفاده و عملکرد نزاریان در دوره موردنظر، با دقت مورد بررسی قرار داده شود.

منابع مورد استفاده را می‌توان به صورت زیر تقسیم بندی کرد.

### تقسیم بندی منابع و مأخذ

#### ۱- تواریخ عمومی:

این نوع تاریخ ها معمولاً حوادث را از هبوط حضرت آدم به عنوان مبدأ تاریخی آغاز و تا زمان خود مؤلف ادامه داده و دوره‌های مختلف تاریخی، سلسله‌های حکومتی، تواریخ پیامبران و اقوام مختلف را بیان می‌کنند. مانند تاریخ طبری، مروج الذهب و معادن الجواهر، تاریخ یعقوبی، الكامل فی التاریخ که با توجه به استقرار دین اسلام در ایران سنن فرهنگی و زبان ادبی سرزمین ایران با سنن اسلامی و زبان عربی درهم آمیخته، و این آثار ادبی و تاریخی بیشتر به زبان عربی نوشته شده است، بطوری که تا آغاز قرن سوم هجری به ندرت به آثار ادبی به زبان فارسی میانه بر می‌خوریم و ایرانیان آثار خود را به خط و زبان عربی می‌نوشتند. در زمینه تاریخ نویسی، مورخین مسلمان در قرون اولیه اسلام به سه موضوع توجه بیشتری داشتند: مطالبی مانند سرگذشت و سیره پیامبر اکرم (ص)، فتوحات اعراب و بعدها تحت نفوذ تاریخ نویسی ایرانیان؛ ثبت وقایع بصورت سالانه، سالنامه نویسی را مدنظر قرار دادند.

#### ۲- تواریخ راجع به سلسله‌ها و سلاطین

این گونه تواریخ اغلب به دستور امراء و پادشاهان و یا وزیران آنها تألیف می‌شده است و بیشتر

مورخین این گونه کتابها را با توجه به شرایط زمان و قدرت حاکم وقت نوشته که دور از تملق گویی و مدیحه سرایی و اغراق نیست اما چون مولفین آن به اسناد و مدارک حکومتی دسترسی داشتند یا در بطن حوادث تاریخی بوده اند، لذا این گونه تواریخ حاوی اطلاعات مفید و سودمندی است که در تواریخ عمومی دیده نمی شود. از این کتابها می توان تاریخ بیهقی، راحه الصدور و آیه السرور در تاریخ آل سلجوق و سیره جلال الدین منکبرنی را یاد کرد.

### **۳- کتابهای جغرافیایی**

این کتابها و منابع بیشتر تحت نام مسالک و ممالک نامیده می شوند. این کتابها که اغلب توسط جغرافیدانان مسلمان تالیف شده، نوشته های پرارزشی برای تحقیقات تاریخی به شمار می روند و اطلاعات مفیدی راجع به اوضاع سیاسی، اقتصادی، دینی و نوع معیشت مردم مناطق مختلف که مورد بازدید جغرافیدانان قرار گرفته است، بدست می دهند از جمله کتبی که میتوان به آن اشاره کرد. عبارتند از: «حدود عالم من المشرق الی المغرب» که مولف آن تاکنون ناشناخته مانده است، «المسالک و الممالک» تالیف ابن خرد اذبه، «مسالک و الممالک» تالیف اصطخری و «احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم» تالیف شمس الدین مقدسی، ....

### **۴- تواریخ محلی**

این گونه منابع به شرح حوادث و رخدادها، تاریخی در یک منطقه می پردازد و نوع معیشت مردم، رویدادها، بلاهای طبیعی، حوادث و عملکرد صاحبان قدرت را در آن منطقه بیان می کند. از جمله این منابع می-

توان به «تاریخ قم»، «تاریخ بخارا»، «تاریخ نیشابور»، «تاریخ طبرستان» اشاره داشت.

#### ۵- ملل و نحل

این کتابها و منابع به بررسی مذاهب و فرقه‌های مختلفی که در اسلام به وجود آمده پرداخته‌اند، هرچند مولفان در این گونه کتابها به طرفداری از مذهب خود تمایل داشته اما از این کتابها می‌توان استفاده‌های فراوانی در شناخت عقاید اسلامی در ادوار تاریخی مختلف نمود؛ از جمله این منابع: «الفرق بین الفرق در مذاهب اسلامی» تألیف عبدالقاهر بغدادی «ملل و نحل» تألیف شهرستانی می‌باشد.

#### ۶- سفرنامه‌ها

گزارشاتی از شرح مسافرت سیاحان و جهانگردان که حاوی مطالب ارزشمند تاریخی و جغرافیایی می‌باشد و چون مولف در بازگشت به وطن خود دور از دسترسی حاکمان مناطق مورد بازدید بوده‌اند، ترسی از جور و ستم یا امیدی به پاداش از سوی آنها نداشته است به خوبی می‌توان این منابع را از لحاظ وقایع اتفاق افتاده مورد توجه قرار داد؛ البته این گونه منابع نیز دور از خیالپردازی‌ها نیست. از جمله این سفرنامه‌ها می‌توان به «سفرنامه ناصر خسرو قبادیانی»، «سفرنامه مارکوپولوی ونیزی» و «سفرنامه ابن بطوطه» اشاره کرد.

#### ۷- آثار لغوی و کتابهای تاریخ ادبیات

از این منابع می‌توان «لغت نامه دهخدا» و «تاریخ ادبیات ذبیح ... صفا» و «ادوارد براون» و... نام برد.

## ۸- آثاری که راجع به فرقه اسماعیلیه می‌باشد

از این منابع می‌توان راجع به عقاید فلسفی و اعتقادات دینی اسماعیلیان در تحقیقات اسماعیلی استفاده نمود. از جمله این آثار «روضه التسلیم» و «کشف المحجوب» و «وجه دین» را می‌توان نام برد.

## ۹- پژوهشها و تحقیقات محققین داخلی و خارجی

این پژوهندگان اعم از داخلی و خارجی با استفاده از منابع مربوط به اسماعیلیان، تحقیقات و پژوهشهای خود را بصورت کتاب منتشر ساخته و سعی نموده‌اند با دیدی تحقیقی و نقادانه مسائل مربوط به این دوره را مورد ارزیابی قرار دهند از جمله این کتابها فرقه اسماعیلیه هاجسن و تاریخ عقاید اسماعیلیه فرهاد دفتری، فدائیان اسماعیلی برناد لوئیس را نام برد.

## بررسی منابع

### تاریخ طبری

کتاب «تاریخ الرسل و الملوک» که به نام نویسندۀ آن به تاریخ طبری شهرت یافته است، یکی از مهمترین کتب تاریخ عمومی اسلام است که به زبان عربی نوشته شده و به فارسی ترجمه گردیده است. ابوجعفر محمد بن جریر طبری (متوفی به سال ۳۱۰ هـ . ق) یکی از علمای بزرگ اسلامی - ایرانی است که در سال ۳۰۲ هـ . ق کار تألیف این کتاب را به پایان رسانید که این کتاب یکی از معتبرترین منابع و مآخذ تاریخ اسلام تا زمان تألیف آن می‌باشد. هدف طبری آن بود که کلیه اطلاعات مهم تاریخی مسلمانان و دیگر ملل را جمع‌آوری نماید.

این کتاب به دلیل آن که مطالب را بدون نقد و بررسی درستی یا نادرستی مطالب در خود گنجانده است، از حیث اعتبار مورد قبول همگان نیست معهذا تاریخ طبری بویژه بخش مربوط به تاریخ خلفا و مسائل دارالخلافه، بسیاری از نکات تاریخی - سیاسی ایران در دوران خلفا - را روشن می‌کند. در تاریخ طبری حوادث و وقایع تاریخی بصورت سنوات وقوع آن ذکر شده است. طبری در زمره نخستین مورخینی است که درباره نهضت قرامطه و آغاز کار آنان سخن گفته است.

### الکامل فی التاریخ

کتاب الکامل فی التاریخ یکی از جامعترین کتاب‌های تاریخی درباره سرگذشت بشر و رویدادهای تاریخی تا قرن هفتم هـ . ق است. عزالدین علی ابن اثیر جزری نویسندۀ کتاب (متولد به سال ۵۵۵ هـ . ق و متوفی به

سال ۶۳۰ هـ . ق) این کتاب را به زبان عربی نگاشته که یکی از مهمترین منابع برای پژوهش در تاریخ مغول است نویسنده تاریخ طبری را با دقت خاص تلخیص و ویرایش نموده و مواردی را نیز بر آن افزوده است. ابن اثیر کتاب خود را به بدرالدین لؤلؤ، حکمران موصل تقدیم نمود.

ابن اثیر در اثر خود به طور مفصل از سلسله قراختایان یاد می‌کند و به چگونگی آغاز نهضت قرامطه و عملکرد قرمطیان بحرین و مبارزات آنان با خلفای عباسی و نیز درباره خلفای فاطمی مصر، مباحثی درباره ملک‌شاه سلجوقی، خواجه نظام الملک، چگونگی کار حسن صباح و وقایع دوران وی و نحوه تصرف الموت، وقایع دیگر قلاع اسماعیلیان و همچنین اولین ترور دعوت جدید که منجر به مرگ یک مؤذن ساوجی شده است، اشاره دارد. تاریخ وی یکی از منابع با ارزش تاریخ اسلام است، ابن اثیر به مانند طبری حوادث تاریخی را بصورت سنوات وقوع آن در کتاب خود نگاشته است.

### **تاریخ جهانگشای جوینی**

اثر تاریخی عطا ملک جوینی به نام «تاریخ جهانگشا» در حدود ۶۵۸ هـ. ق پایان پذیرفت. علاء الدین عطاملک جوینی (۶۲۴ تا ۶۸۲ هـ ق) از خاندان بزرگ و دیوان سالاران قدیم ایران و از مردم جوین بود. تالیف وی مشهورترین اثر درباره تاریخ مغول می‌باشد. وی در دستگاه مغول خدمت نموده و کتاب خود را در سه مجلد به رشته تحریر درآورده است. مجلد اول، درباره شروع کار چنگیزخان مغول و تاریخ قوم ایغور و سرزمین‌هایی است که بدست چنگیزخان فتح شده است. مجلد



دوم، تاریخ دولت خوارزمشاهیان و حکام و جانشینان چنگیز در ایران را در برمی‌گیرد و مجلد سوم به جلوس و منکوقاآن به حکومت مغول، لشکرکشی هلاکوخان مغول به ایران، فتح نامه الموت و تاریخ اسماعیلیان از بدو پیدایش و تقریر مذهب آنان و مطالبی راجع به قرامطه، خلفای فاطمی مصر، آغاز کار حسن صباح تا سقوط الموت و پایان کار نزاریان الموت پرداخته است. جویی خود شخصاً در آن زمان همراه لشکر مغول که جهت تخریب قلاع نزاریان عزیمت نموده بودند، حضور داشته و مطالبی که درباره اسماعیلیان به نگارش درآورده بنا به گفته خود از روی کتاب سیدنا در شرح احوال حسن صباح نگاشته است. و اطلاعات او راجع به لشکرکشی مغول از شرح‌های مستند و معتبر و دست اول به حساب می‌آید و از اهمیت خاصی برخوردار می‌باشد. اما نباید غرض ورزی و تعصبات شخصی مولف در رابطه با اسماعیلیان را از نظر دور داشت.

### جامع التواریخ رشیدی

رشیدالدین فضل الله بن ابوالخیر همدانی (متولد به سال ۶۴۵ هـ . ق و متوفی به سال ۷۱۸ هـ . ق) یکی از بزرگترین مورخان ایرانی است که به دستور غازان خان کتاب خود را به رشته تحریر درآورده است. وی دانشمند و پزشک غازان خان و الجایتوی مغول بود و مدتها نیز وزارت هر دو خان مغول را به عهده داشت. مؤلف جامع التواریخ از اطلاعات و اسناد دولتی و همچنین از اطلاعات و دانش فضلا و محققان اقوام مختلف استفاده کرده است.

اصل کتاب جامع التواریخ در سه قسمت است. قسمت اول در تاریخ مغول، قسمت دوم در تاریخ جهان و تاریخ الجاتیو و قسمت سوم نیز درباره جغرافیای جهان است. اما بعدها خواجه رشیدالدین تغیراتی در آن داده و تاریخ جهان را در مجلد سوم و جغرافیا را نیز در مجلد چهارم قرار داده در مجلد سوم این کتاب، توضیحاتی درباره تاریخ اسماعیلیان، شکل گیری این فرقه از زمان امام جعفر صادق (ع)، قدرت گیری اسماعیلیان تحت لوای حکومت فاطمیان در شمال افریقا و مصر و انشقاق نزاریان ایران از مصر و دوره الموت از حسن صباح تا تصرف آن توسط هلاکوخان مغول آمده است. این کتاب، بخصوص بخش اسماعیلیان، از مهمترین منابع در رابطه با تاریخ اسماعیلیه و نزاریان است.

### **زبده التواریخ**

جمال الدین ابوالقاسم عبدالله بن علی بن محمدکاشانی (متوفی به سال ۷۳۶ هـ . ق) شیعه مذهب بوده و در دستگاه ایلخانان بخصوص الجاتیو و ابوسعید مناصبی داشته و با خواجه رشیدالدین نیز همکاری می کرده است. کاشانی مدعی است که جامع التواریخ رشیدی، تالیف وی است. بخشی از زبده التواریخ کاشانی به تاریخ اسماعیلیه پرداخته و به علت رابطه ای که میان تواریخ اسماعیلیه رشیدالدین فضل الله و کاشانی وجود دارد، احتمال داده می شود که هر دوی آنها از منابع اسماعیلی مشابهی استفاده کرده باشند. نوشتارهای تاریخی آنها از لحاظ محتوی حاوی مطالب مشابهی هستند ولی کاشانی جزئیاتی درباره نزاریان نقل کرده که در تاریخ اسماعیلیه رشیدالدین نیامده است. کاشانی نیز

به مانند جوینی و رشیدالدین فضل الله مطالبی درباره ظهور اسماعیلیه و اسماعیلیان نخستین و تاریخ خلفای فاطمی اختصاص داده و سپس در قسمت دوم به وقایع نهضت نزاری از گرفتن الموت تا سقوط آن پرداخته است. این کتاب یکی از مهمترین کتب در رابطه با تاریخ نزاریان ایران است.

## تاریخ گزیده

این کتاب تالیف حمدالله مستوفی است که در سال ۷۳۰ هـ . ق تالیف گردیده، این کتاب که با نثر ساده و روانی نگاشته شده است مشتمل است بر یک مقدمه و شش باب در ذکر انبیاء، پادشاهان ایران پیش از اسلام، رسالت حضرت محمد (ص) و ائمه، خلافت خلفای بنی امیه و بنی عباس و پادشاهان ایران بعد از اسلام تا عهد مغول و در رابطه با آل مظفر و ذکر علما و شعرا و مشایخ صوفیه نیز مطالبی دارد. مستوفی در کتاب خود تاریخ خلفای فاطمی مصر و اسماعیلیان ایران و بعضی مطالب سودمندی که در دیگر تواریخ نیامده را نیز ذکر کرده است. از حمدالله مستوفی غیر از این کتاب، کتابهای دیگری چون نزهه القلوب و منظومه تاریخی به نام «ظفرنامه» نیز به جای مانده است.

## راحه الصدور و آیه السرور در تاریخ آل سلجوق

یکی از مهمترین ماخذ درباره سلجوقیان کتاب راحه الصدور و آیه السرور تالیف نجم الدین ابوبکر محمد بن علی بن سلیمان الراوندی (متولد سال ۵۵۵ هـ . ق) است او کتاب خود را که نام اصلی آن «اعلام

الملوک المسمی براحه الصدور و آیه السرور» است در سال ۵۹۹ هـ ق تالیف نموده این کتاب حاوی اطلاعات مفیدی راجع به سلجوقیان و برخورد هر کدام از سلاطین سلجوقی نسبت به اسماعیلیان است. راحه الصدور از بهترین کتب پارسی است که قسمتی از آن به شیوه نثر مزین و قسمتی دیگر ساده و بی پیرایه نگاشته شده است.

### **سیره جلال الدین منکبرنی**

این کتاب نوشته شهاب الدین محمد بن احمد نسوی است. او منشی آخرین سلطان خوارزمشاهی بود و در مبارزه او علیه فاتحان مغول شرکت داشت. وی ده سال پس از مرگ سلطان جلال الدین خوارزمشاه یعنی حدود ۶۴۰ هـ ق کتاب «تاریخ ظهور التتر» یا «سیرت السلطان جلال الدین منکبرنی» را به زبان عربی نوشته و وقایع سال‌های ۶۱۵ هـ ق تا ۶۲۸ هـ ق و حمله مغول و چنگیزخان را شرح داده است. این کتاب در واقعه سرگذشت پسرسلطان محمد خوارزمشاه و چگونگی جنگهای وی با مغولان و چنگیزخان است و به دلیل روابط خوارزمشاهیان در دوره سلطان جلال الدین با نزاریان ایران از اهمیت فوق العاده‌ای برخوردار است. بخصوص درباره سفارتی که نویسنده خود به الموت داشته و دراین سفر موفق به دیدن علاء الدین محمد سوم گردیده است.

### **تاریخ طبرستان و رویان و مازندران**

کتاب های ارزشمندی مربوط به تاریخ سرزمین طبرستان نوشته شده که یکی از آنها اثر ابن اسفندیار به نام «تاریخ طبرستان» و دیگری نوشته ظهیرالدین مرعشی با عنوان «تاریخ طبرستان و رویان و مازندران»

است. در هر دو اثر برخوردهای خوارزمشاهیان با حکومت‌های محلی در ناحیه طبرستان و وضعیت خراسان و عراق در زمان خوارزمشاهیان ارائه گردیده و از فعالیت‌های نزاریان و دخالت آنان در امور آن سرزمین‌ها مطالبی مفید بیان شده است. وقایع کتاب ابن اسفندیار تا سال ۶۱۲ هـ ق و کتاب مرعشی متاخرتر یعنی تا سال تالیف آن (۸۸۰ هـ ق) می‌باشد.

### فارسنامه

از مهمترین کتب جغرافیایی که در اوایل قرن ششم هـ ق تالیف شد، «فارسنامه» ابن بلخی، منبع پرارزشی است که نه فقط حاوی مطالب جغرافیایی، بلکه در برگیرنده نکات تاریخی آن دوران است. ابن بلخی که خود در خدمت سلجوقیان بوده، بخوبی توانسته است اطلاعات جامعی از اوضاع طبیعی وضعیت کشاورزی و اقتصادی و بالاخره وضعیت شهرها در آن زمان را ارائه دهد.

### الفرق بین الفرق در مذاهب اسلام

از جمله کتب درباره چگونگی پیدایش فرق مختلف اسلامی و تاثیر بعضی بر بعضی دیگر و نفوذ فلسفه‌های یونانی، مسیحی، یهودی، هندی و ایرانی در فرقه‌های اسلامی است. این کتاب تالیف ابومنصور عبدالقاهر بغدادی متوفی به سال ۴۲۵ هـ ق می‌باشد. این کتاب یکی از منابع مهم و ارزشمند در بیان عقاید شیعیان و شاخه‌های آن بخصوص امامیه و اسماعیلیه است و اطلاعات مهمی را درباره اصول و عقاید اسماعیلیه ارائه می‌نماید.

### ملل و نحل شهرستانی

کتابی که درباره عقاید فرق مختلف از جمله

اسماعیلیه مطالبی را ارائه می‌کند، کتاب ملل و نحل نوشته ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی (متولد سال ۴۹۷ هـ ق و متوفی به سال ۵۴۸ هـ ق) در خراسان است. شهرستانی کتاب خود را در سال ۵۲۱ هـ ق تالیف کرد. یعنی در زمانی که کافی بود کسی را متهم به اسماعیلی بودن نمایند تا جان خود را از دست بدهد. شهرستانی با شجاعت دست به تالیف کتاب خود زد و راجع به آثار حسن صباح، چهارفصل را عیناً در کتابش به عربی ترجمه و نقل می‌کند. کتاب شهرستانی دارای مطالب سودمندی راجع به احوال ملل و مذاهب مختلف است. اصل این کتاب به زبان عربی است و در زمان شاهرخ گورکانی در سال ۸۲۴ هـ ق بوسیله اصل الدین صدر ترکه اصفهانی به فارسی ترجمه شده و از مباحث وی درباره اسماعیلیه نشان می‌دهد که وی به منابع دیگر اسماعیلی نیز دسترسی داشته است.

### **سفرنامه ناصرخسرو**

حکیم ناصرخسرو قبادیانی ملقب و متخلص به حجت، از داعیان پرشور و فعال اسماعیلی است که در سن چهل سالگی گویا بر اثر خوابی زندگی خود را تغییر داده و از شغل دیوانی دست کشیده و به مذهب اسماعیلی درآمد. وی آثار متعددی از خود به جای نهاد. از جمله وجه دین و زادالمسافرین، از مهمترین آثار او کتاب سفرنامه می‌باشد که شرح سفر وی جهت دیدن خلیفه فاطمی مصر است. این کتاب حاصل هفت سال سفر وی در شهرهای مختلف ایران و دیگر سرزمین‌ها است. وی در کتاب خود اطلاعات مبسوطی از وضعیت اجتماعی و اقتصادی محلهای

موردسفر خود می‌دهد و اطلاعات گرانبهائی نیز دربارهٔ مصر و خلافت فاطمی و همچنین اطلاعاتی راجع به دولت قرامطه بحرین، طرز زندگی، نظام سیاسی و اقتصادی آنجا ارائه می‌دهد.

### سیاست نامه

«سیرالملوک» یا سیاست نامه از جمله کتب عصر سلجوقی است که توسط مغز متفکر دولت سلجوقی ابوعلی حسن طوسی معروف به نظام الملک (متوفی به سال ۴۸۵ هـ ق) نوشته شده است. نظام الملک پس از یادگیری فقه و حدیث در طوس، نیشابور و مرو در بلخ به دبیری و خدمت ابوعلی شاذان درآمد. در زمان استیلای سلجوقیان بر بلخ، ابوعلی وزیر چغری بیگ سلجوقی شد و نظام الملک دبیر الب ارسلان گردید. در زمان حکومت الب ارسلان، نظام الملک در ۴۵۵ هـ ق به وزارت رسید و مدت سی سال وزیر طغرل و سلطان ملکشاه سلجوقی بود.

«سیاست نامه» در پنجاه فصل نوشته شده و دستورالعمل حکومتی است که گذشته از آگاهی‌هایی که دربارهٔ مناصب و مشاغل متداول حکومتی ارائه می‌کند، دربارهٔ خرمدینان، ... و اسماعیلیان نیز اطلاعاتی می‌دهد و آنان را متهم به الحاد، زندق و خروج علیه نظام موجود می‌کند. او معتقد است که خروج آنان برحق نیست و آنان را مذمت می‌کند. خواجه نظام الملک در سال ۴۸۵ هـ ق بنا به گفته منابع پس از خلع از وزارت در راه بغداد توسط فدائیان اسماعیلی ترور می‌شود.

### کشف المحجوب

این کتاب مطالبی در آئین و عقاید فلسفی مذهب اسماعیلیه دارد که به هفت باب یا هفت مقاله تقسیم شده و در هر باب به بررسی یکی از پایه‌های اعتقادی اسماعیلیان پرداخته است. مولف آن ابویعقوب اسحاق بن احمد سجستانی است که در اواخر قرن چهارم هجری می‌زیست. این اثر نخستین بار در سال ۱۹۴۹ میلادی در انجمن ایران شناسی فرانسه در ایران زیرنظر هانری کوربن عیناً از روی نسخه خطی منحصر بفرد آن تهیه و چاپ گردیده است.

### تاریخ و عقاید اسماعیلیه

این کتاب یکی از جدیدترین تحقیقات عصر حاضر بشمار می‌رود که توسط دکتر فرهاد دفتری به نگارش درآمده و در سال ۱۳۱۷ هـ خ در تهران به دنیا آمد، و پس از اتمام تحصیلات ابتدائی و متوسطه در ایران و اروپا، به امریکا رفت و در سال ۱۳۵۰ موفق به دریافت درجه دکترای اقتصاد از دانشگاه کالیفرنیا (برکلی) شد. سپس در سازمان برنامه و بودجه و بانک مرکزی ایران به کار پرداخت و در دانشگاه های تهران و ملی سابق تدریسی کرد. تاریخ و عقاید اسماعیلیه حاصل بیش از بیست سال مطالعه و تحقیق دکتر دفتری است که از زمان انتشار، در دانشگاه‌های اروپا و امریکا به صورت کتاب مرجع مورد استفاده است. در کتاب حاضر، دکتر دفتری نخستین ترکیب جامع و مفصل از تاریخ پیچیده اسماعیلیه را عرضه می‌دارد. شرحی که وی عرضه می‌کند، پیشرفت تحقیقات جدیدی را که در متون ویراسته مختلف، تک نگاشت ها، و مقالات به صورت فوق العاده پراکنده وجود دارد بخوبی منعکس می‌سازد و در بعضی زمینه‌ها،



بخش اول : زمینه پیدایش  
اسماعیلیان نزاری

فصل اول : پیدایش اسماعیلیان و  
عقاید آنان

۱- پیدایش اسماعیلیه

۲- عقاید اسماعیلیه

## ۱- پیدایش اسماعیلیه

یکی از فرق بوجود آمده از پیکره شیعه که خود بنوعی شاخه‌ای از درخت تنومند اسلام بود فرقه اسماعیلیه است. از نظر زمانی مقطعی که به شکل‌گیری این فرقه انجامید دوران امامت؛ امام جعفر صادق متوفی به سال ۱۴۸ هـ.ق می‌باشد. تاریخ اسماعیلی نخستین، یا اسماعیلیان پیش از فاطمی، که از سرآغازهای ماقبل اسماعیلی نهضت در نیمه قرن دوم هجری تا استقرار خلافت فاطمی در ۲۹۷ هـ.ق را شامل می‌شود.

امام ششم در دوران حیات خویش سعی نمودند، به مواردی که منجر به اختلاف میان شیعیان گردیده بود پرداخته و امور مورد اختلاف را از میان بردارند، یکی از مسائلی که در میان فرقه‌های گوناگون شیعه مورد بحث قرار داشت این بود که آیا امام می‌بایست حتماً از اولاد علی(ع) و فاطمه (س) باشد و یا رسیدن نسب امام به حضرت علی(ع) کافی است. از دیگر موارد مورد بحث مسئله مشروعیت خلافت ابوبکر و عمر و عثمان بود که جمعی از مسلمین آنان را به رسمیت شناخته بودند، در حالیکه باور گروهی دیگر بر این بود که ایشان حق خلافت را از وراثت حقیقی آن غصب نموده‌اند، بنابراین مشروعیت آنها را نفی می‌نمودند. از دیگر مسائل انتقال قدرت از بنی امیه به بنی عباس بود که امام خود را از این درگیرها دور می‌داشت.

بعد از شهادت امام صادق (ع)، حضرت امام موسی کاظم (ع) امامت اکثریت شیعیان را بر عهده می‌گیرد. که گروهی با آن مخالفت کردند و محمد بن اسماعیل را امام می‌دانستند و این گروه در اقلیت بودند. بنا به

اعتقاد شیعیان اثنی عشری امامت امام موسی کاظم به امر خداوند انجام پذیرفت. لذا مورد قبول آنان قرار گرفت ولی جمعی دیگر این تغییر را نپذیرفته و معتقد به نص اول باقی مانده و هسته تشکیل فرقه تازه‌ایی را در میان شیعیان فراهم آوردند. اینان همان اسماعیلیان هستند که در شمار شیعیان تندرو یا افراطی قرار می‌گیرند.

اسماعیلیان در پذیرش ائمه تا امام ششم با شیعیان اثنی عشری هم رای هستند، ولی از این امام به بعد است که عقاید آنها با یکدیگر مورد اختلاف قرار می‌گیرد. بدین طریق که شیعیان اثنی عشری امام هفتم را امام موسی کاظم (ع) دانسته و امامت را در نسل ایشان تداوم می‌دهند تا امام دوازدهم که از نظر آنها غایب و قائم است. در حالیکه اسماعیلیان امامت را بعد از امام ششم به پسر دیگر ایشان یعنی اسماعیل و جمعی دیگر از آنها به محمد بن اسماعیل نسبت می‌دهند. لذا به هفت امام قائل می‌شوند و از این روست که آنان را هفت امامی نیز خوانده‌اند.

بنا به تصریح اکثر مورخین امام صادق (ع) دارای چهارپسر بودند بنامهای: اسماعیل، موسی، محمد دیباج و عبدالله که به افطح معروف بود<sup>۱</sup> یعقوبی می‌نویسد: «آن حضرت شش فرزند داشت که عبارتند از: اسماعیل، عبدالله، محمد، موسی، علی و عباس»<sup>۲</sup>. در ابتدا امام صادق (ع) اسماعیل پسر بزرگ خویش را به امامت و جانشینی بعد از

۱- علاء الدین عطاملک جوینی: تاریخ جهانگشای، ج ۳، چاپ محمد روضانی، انتشارات پدیده خاور، سال ۱۳۶۶، ص ۵۵.

۲- ابن واضح یعقوبی: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، انتشارات علمی و فرهنگی، سال ۱۳۷۶، ص ۳۷۸.

خود انتخاب نمودند ولی بعد از مدتی بنا به دلایل مختلف، اسماعیل را از جانشینی خلع نموده و پسر دیگر خود یعنی موسی کاظم را به این امر تعیین نمودند.

شیعه امامیه در زمان امامت جعفر صادق (ع)، پسر و جانشین امام محمد باقر که برجسته‌ترین دانشمند و عالم و معلم در میان ائمه حسینی بود، رشد و توسعه فوق‌العاده‌ای یافت و به صورت یک جامعه مذهبی مهم در آمد، در آغاز دوران طولانی و پر حادثه امام جعفر صادق که حدود سی سال یا بیشتر به درازا کشید، قیام عمویش، زید ابن علی (ع) صورت گرفت، کوفیان زید ابن علی را نیز، مانند امام حسین ترغیب کردند که رهبری آنها را در قیام علیه بنی امیه عهده‌دار شود، اما قیام او با شکست مواجه شد، زیرا کوفیان بار دیگر غدر کردند و نشان دادند اعتمادی به آنها نیست در این اوضاع و احوال بود، که امام جعفر صادق (ع) به عنوان مرکز تجمع بیعت شیعه ظهور کرد.

شیعیان از لحاظ شمار اندک بودند، اما همت و حمیت و وفاداری بی‌خدشه آنها به علی (ع) و فرزندان او بیانگر این امر است که چگونه مذهب تشیع توانست پس از شهادت علی (ع) و شکستهای بیشمار بعدی، در دوران سازندگی و شکل‌گیری خود، باقی بماند.

دیری نگذشت که تشیع در میان جمعیت و ساکنان ناهمگن کوفه در جنوب عراق ریشه دوانید. در همین کوفه یا نواحی اطراف آن بود که رویدادهای عمده تاریخ اولیه شیعه رخ داد، رویدادهایی که به جهات مختلف به تشکیل شور و هیمت شیعی و انسجام و استحکام بالمآل تشیع به عنوان یک جنبش پویا و پر تحرک با آرمانی کاملاً

متمایز کمک کرد. یکی از ائمه شیعه که کوشش فراوانی در جهت حفظ و نگه‌داری جامعه شیعیان و توسعه علوم و معارف دین انجام داد، امام جعفر صادق (ع) بود و گروه کثیری از مسلمانان ایشان را یگانه مرجع دینی مشروع و بحق زمان می‌شناختند، ایشان برجسته‌ترین معلم در میان ائمه حسینی بودند. در انتهای دوران ایشان اختلافاتی درباره اسماعیل، فرزند ارشدشان پیش آمد.

برخی از منابع می‌نویسند در دوره حیات امام صادق (ع) ایشان اسماعیل فرزند ارشد خود را به امامت برگزید اما اسماعیل فرزند ارشد امام صادق (ع) در سال ۱۴۵ هـ.ق سه سال قبل از شهادت امام جعفر صادق (ع) فوت نمودند. امام برای جلوگیری از حوادث آینده مراسم تشعیه جنازه ای غیر متعارفی را برگزار کردند.

امام در حضور والی مدینه که عامل منصور خلیفه عباسی بود محضری فراهم ساخته و تائیده‌ای کتبی از او مبنی بر فوت اسماعیل می‌گیرد و به هنگام انتقال جنازه اسماعیل تا قبرستان نیز دستور می‌دهد تا سه بار جنازه را بر روی زمین نهند و صورت او را باز می‌کنند تا برای همه فوت اسماعیل ثابت شده و دیگر شبهه‌ایی برای کسی باقی نماند.

اسماعیلیان معتقدند امام از روی تقیه دست به چنین اقدامی زده است و برای حفظ جان اسماعیل که از جانب منصور خلیفه عباسی تحت تعقیب قرار داشته این

کار را انجام داد تا او را از گزند دشمنان در امان بدارد و سه بار نگاه داشتن جسد اسماعیل نیز برای این بود تا به دشمنان اسماعیل فوت او ثابت شده و این خبر را به منصور برسانند و او نیز بعد از اطمینان حاصل کردن از مرگ اسماعیل دست از تعقیب او بردارد.<sup>۱</sup>

در بسیاری از کتب شیعه آمده است که امام صادق (ع) اسماعیل را بسیار دوست می‌داشت و به هنگام وفات وی نیز بسیار اندوهناک شد. بطوریکه پای برهنه بدنبال جسد او حرکت می‌کرد و حتی چندبار فرمان داد جسد را بر زمین بگذارند سپس به چهرهٔ فرزند نگریسته و بسیار می‌گرید. از اینرو، این عمل باعث گردید که گروهی از اسماعیلیان به این قائل شدند که اسماعیل مرده، بنابراین به امامت فرزند او یعنی محمد بن اسماعیل معترف گردیدند.<sup>۲</sup>

او در زمان پدر وفات یافت و امام جعفر (ع) بر جنازهٔ او جزعها کردند، چند نوبت جنازهٔ او فرو گرفت و کفن او بگشود و او را به مردم نمود تا ببینند که او مرده است و برگمان فاسد خود باقی نمانند.<sup>۳</sup>

اما اسماعیلیان برای اثبات صحت ادعای خود چنین نقل می‌کنند که روزی محمد پسر امام صادق (ع) که از مادر اسماعیل بود، در خوابگاه اسماعیل او را می‌بیند که به آسودگی و با آرامش خفته است این خبر را

۱- محمد بن زین‌العابدین فدایی خراسانی: تاریخ اسماعیلیه «هدایت المؤمنین و الطالبین» چاپ الکساندر سیمیونوف، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۲، ص ۱۵ و ۱۶.

۱- مهدی محقق: اسماعیلیه، مجلهٔ یغما، سال یازدهم، شماره اول، فروردین سال ۱۳۷۷، ص ۱۲۵.

۲- قاضی سید نورالله شوشتری: مجالس المومنین، ج ۲، انتشارات کتابفروشی اسلامیة سال ۱۳۵۴، ص ۲۹۴.

سراسیمه به پدر می‌رساند و پدر در جواب او می‌گوید ، آرام باش و این راز را پنهان نگاه دارد. و این امر نشانگر آن است که مبادرت امام به چنان اموری از روی تقيه بود و واقعیت نداشته و یا تهیه سجل و برپایی محضر برای فوت اسماعیل نیز خود دلیل دیگری برای زنده بودن اسماعیل است، زیرا تا آن زمان رسم نبود که برای کسی که مرده است محضر تهیه کرده و سجل بنویسند.<sup>۱</sup>

همچنین بر این باورند که بعد از مدتی که از این واقعه گذشت، مردم اسماعیل را در بازار بصره دیده‌اند که افلیجی را شفا داده است. این خبر به منصور می‌رسد و او نیز شکوه به امام صادق (ع) می‌کند و امام همان سند را که به خط والی مدینه بود در جهت اثبات کذب آن گفتار نشان داده و این شبهه را خاتمه می‌بخشد و چنان اعمالی از جانب امام ناشی از بینش و آینده‌نگری ایشان در جهت جلوگیری از خطرات احتمالی به جان اسماعیل انجام گرفته بود که در چنین پیشامدی بکار آمد.<sup>۲</sup>

این گروه به زنده بودن اسماعیل نیز معتقدند و بر این باورند که اسماعیل نمرده، بلکه امام قائم است و غیبت اختیار کرده و روزی رجعت خواهد نمود و پایان دور ائمه هفتگانه ظاهر نیز بر اسماعیل بن جعفر بوده و بعد از او ائمه بصورت مستور و پنهان بسر خواهند برد و دور ائمه ستر آغاز می‌شود.<sup>۳</sup> بعضی

۳- ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی: الملل و النحل، ترجمه افضل الدین صدر ترکه اصفهانی، چاپخانه علمی، بی تا، ص ۲۱۰ .

۴- فدایی: تاریخ اسماعیلیه، ص ۲۱۴ .

۱- همانجا ، ص ۲۱۸ .

دیگر نیز احتمال داده‌اند که علت تغییر نص و برداشتن آن از اسماعیل بدلیل ارتباط و تماس او با شیعیان افراطی بوده است،<sup>۱</sup> و این در زمانی بود که امامان شیعه در برابر سیاستهای دستگاه بنی عباس متوسل به اصل تقیه شده بودند که ناشی از عدم فعالیت و توجه آنان به مسائل سیاسی و توجه ایشان به آخرت بود که نشانه پارسایی و زهد آنان بوده است.

اسماعیلیان از شیعیانی تشکیل گردیده بودند که معتقدند خلفای عباسی حق امامان علوی را که تنها شایستگان امامت و رهبری مسلمانان بودند، غضب نموده، موجبات عزلت آنان را فراهم آورده‌اند. و نیز رهبری جامعه مسلمانان را از وارثان واقعی و شرعی آن محروم ساخته‌اند، از اینرو بدنبال بهانه‌ایی برای ابراز مخالفت با این عمل غاصبانه و احیای حق خویش بودند. آنان بدنبال بازپس‌گیری حق از دست رفته‌شان به قیام برخاسته و در قالب دین و با رنگ و بوی مذهبی سعی در عملی ساختن اهداف سیاسی، اجتماعی، مذهبی خود برآمدند.

اینان بصورت یک جبهه مخالف در برابر دستگاه عباسی قد علم نمودند، از اینرو از همان ابتدا مورد تعقیب و آزار عباسیان قرار گرفتند ولی تداوم و مخالفت آنان منجر به تشکیل و تاسیس دستگاه پرشکوه و قدرتمند خلافت فاطمیان شد که به نوبه خود در برابر خلافت فرسوده و رو به اضمحلال عباسی قرار گرفت، و از این پس عباسیان حریف قدرتمند و تازه نفسی را در مقابل خود یافتند که دستگاه سیاسی آنان را در

۲- آی.ی برتلس،: ناصر خسرو و اسماعیلیان، ترجمه یحیی آرین پور، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶، ص ۲۵۰.



اضطراب افکنده و در بسیاری از مناطق تحت نفوذشان نا امنی و اغتشاش ایجاد کرده بودند.

از طرف دیگر بوجود آمدن دستگاه خلافتی فاطمیان موجب هراس حکومت امویان در اندلس و غرب جهان اسلام نیز گردید «زیرا در قرن چهارم هجری، در روزگار عبدالرحمان ناصر، اوضاع و احوال عباسیان تغییر یافته و عوامل و عناصر غیرعرب بویژه بردگان دیلم و ترک در پایتخت، برخلیفه عباسی نفوذ و تسلط یافته بودند و خلیفه وسیله و آلتی در دست آنان بود. از طرفی دیگر دولت جوان و مقتدر عبیدالله مهدی ( فاطمیان) در شمال افریقا بپاخاسته و بسرعت در حال قرار گرفتن و توسعه بود. از طرفی در همسایگی آنان، در خاک مغرب، دولت علوی ادریسیان و هم پیمانان فاطمیان در حال قدرت گرفتن و توسعه یافتن بود، و عبدالرحمن ناصر خود را در فشار و تهدید آن دو دولت شیعی مذهب می‌دید لذا در روز جمعه اول ذیحجه ۳۱۶ هـ ق به دستور وی احمد المخلد قاضی بزرگ قرطبه در مسجد جامع قرطبه خطبه نمازجمعه را به نام عبدالرحمن ناصر خواند، و او را خلیفه مسلمین نامید و برای او دعا کرد»<sup>۱</sup> و در واقع بوجود آمدن خلافت فاطمی و ترس امویان اندلس از آنان منجر به اعلام دستگاه خلافتی دیگر در غرب جهان اسلام گردید، که در آن دوره بطور هم زمان سه دستگاه خلافتی در جهان اسلام و در حال رقابت با یکدیگر بودند؛ شکل گرفت.

۱- نورالدین آل علی: اسلام در غرب «تاریخ اسلام در اروپای غربی»، انتشارات دانشگاه تهران، آذرماه ۱۳۷۰، ص ۲۳۱ و ۲۳۰.

با توجه به بعضی از القابی که اسماعیلیان به آنها خوانده شده‌اند می‌توان به پاره‌ای از عقاید و اصول فلسفی آنها پی برد. از جمله این نامها بکارگیری لقب باطنی بر این قوم است، و نشانگر آن می‌باشد که اینان معتقدند همه چیز در جهان دارای یک ظاهر و یک باطن بوده و این امر را در مورد آیات قرآنی نیز بکار برده و می‌گویند تمامی آیات قرآن علاوه بر معانی ظاهری که دارای اهمیت زیادی نمی‌باشد حاوی معانی باطنی نیز هستند، که هرکسی توانایی درک و فهم آن را ندارد. از اینرو برای تفسیر آیات قرآنی دست به تأویل می‌زدند. «گوییم هرچه هست اندر عالم به دو قسم است یا ظاهر است یا باطن، هر آنچه ظاهر است پیداست که یافته شود به چشم و گوش و دست و جز آن (...). و هر آنچه باطن است پنهان است و مردم او را به حس نتوانند یافتن، بلکه خداوند از حکمت مرآن را عقل و تعلیم یابند.<sup>۱</sup>

و آنها نیز بر این باورند که تمامی عبادات ظاهری که شرع آنها را واجب نموده همه اموری هستند که خداوند آنها را برای روشن نمودن معانی باطنی وضع نموده است و رستگاری و فلاح ایشان در تمسک جستن به معانی باطنی است نه عمل به معانی ظاهری که موجب تباهی بوده و بخشی از عذاب می‌باشند که خداوند برای

---

۱- ناصر خسرو قبادیانی المروزی: وجه دین ، چاپ تقی ارانی ، انتشارات طهوری ، سال ۱۳۴۸ ، ص ۶۳.

آن کسانی که حق را از باطل تمیز نداده‌اند فرو فرستاده است.<sup>۱</sup>

چنانکه معتقدند روزه باطن سرمعلم نگاه داشتن است و روزه ظاهر امساک از طعام و شراب غیر آن<sup>۲</sup> پس در مورد کتاب خدا و تعالیم پیامبران نیز باید گفت که معنی و تاویل آنها برای نادانان پنهان و برای دانایان آشکار است. همچنان که مصنوع آشکار است و صانع پنهان و بدان از نیکان پیدایند و نیکان از بدان پنهان.<sup>۳</sup>

اصحاب تعلیم یکی دیگر از القابی است که اسماعیلیان با آن مورد خطاب قرار می‌گیرند که خود بیانگر یکی دیگر از اصول اعتقادی آنان است، همانگونه که ذکر شد اسماعیلیان معتقدند معانی باطنی برای هر چیزی هستند و کلیه امور را دارای ظاهر و باطن می‌دانند، و چون امکان دستیابی به باطن امور برای همه و به آسانی میسر نیست و نیز برای شناخت خداوند تنها عقل انسان کفایت نمی‌کند. لذا بر این باورند که در هر زمان حتماً می‌بایستی معلمی صادق وجود داشته باشد تا اسرار و بواطن را به خلق آموخته و انسان را در شناخت خداوند یاری نموده و قادر سازد «ملحد گوید به خدا دانستن معلمی صادق باید.»<sup>۴</sup>

۲- سعدبن عبدالله ابی خلفی اشعری قمی: المقالات و الفرق (تاریخ عقاید و مذاهب شیعه)، ترجمه یوسف فضایی، چاپ دکتر محمدجواد مشکور، انتشارات عطایی، تهران، سال ۱۳۷۷، ص ۱۵۹.

۳- شیخ عبدالجلیل قزوینی الرازی: النقض «معروف به بعض مثالب النواصب فی نقض فضائح الروافض» چاپ سیدجلال الدین حسینی ارموی، چاپخانه حیدری، تهران، ۱۳۵۵، ص ۱۰۱.

۴- ناصر خسرو قبادیانی: وجه دین، ص ۶۶.

۱- عبدالجلیل الرازی: النقض، ص ۹۸.

شهرستانی به نقل از حسن صباح آورده است که در معرفت و شناخت خداوند دو راه وجود دارد یا اینکه شخص معتقد می‌شود که صرف داشتن عقل برای دستیابی به این شناخت کافی بوده و نیازی به تعلیم و معلم نیست و یا اینکه می‌پذیرد، شناخت و معرفت به پروردگار تنها با عقل میسر نبوده و کاری بس مشکل می‌باشد، لذا نیاز به تعلیم و معلمی صادق است و می‌گوید: «هر که فتوی دهد به قول اول او را انکار بر غیری نرسد زیرا چون انکار کند، انکار تعلیم است و دلیل است بر آنکه منکر علیه محتاج است به غیر و گوید هر دو قسم ضروری است.»<sup>۱</sup> بنابراین قبول هریک از این دو راه خود نشان قبول معلم و مرجع بوده و این امری است که هم سنیان و هم شیعیان آن را قبول دارند و هر دو فرقه داشتن معلمی صادق را در امور مذهبی تصدیق می‌کنند.<sup>۲</sup>

«معرفت خدای تعالی بقول معلمی صادق حاصل شود و گویند عیسی پسر یوسف نجار بود و آنچه در قرآن می‌گوید که عیسی را پدر نبود یعنی پدر تعلیمی نداشت که علم از او فرا گرفته باشد.»<sup>۳</sup>

پس بدین طریق آنان این معلم صادق را پدر روحانی و واقعی افراد دانسته در حالی که پدران جسمانی انسان را فاقد ارزش تعلیم و اهمیت می‌دانند. البته بدون عقل هم نمی‌توان به معرفت لزوم شناخت امام نائل شد، در واقع عقل ما را به احتیاج داشتن امام واقف می‌سازد، ولی خود به تنهایی نمی‌تواند انسان را به امام برساند و بدون امام هم عقل

۲- شهرستانی: ملل و نحل، ص ۲۱۵.

۳- هاجسن، ک.س: فرقه اسماعیلیه، ترجمه فریدون بدره‌ای، کتاب فروشی تهران، چاپخانه شفق (تبریز)، سال ۱۳۶۴، ص ۱۸۱.

۴- حسنی رازی: تبصره العوام، ص ۱۸۱.

به بن بست می‌رسد و بدون عقل نیز امام ناشناخته و اثبات نشدنی باقی می‌ماند.<sup>۱</sup>

پس برای دستیابی به معرفت شناخت خداوند انسان هم نیاز به خرد و عقل و هم نیاز به معلمی صادق دارد. یکی از مسائل مهم در فلسفه اسماعیلی نیز شناخت امام است، هر شخص اسماعیلی موظف به شناخت امام عصرخود و اطاعت از او می‌باشد. «شناخت ناطقان و اساسان و امامان از واجبات است همچنان که شناخت کلمه و عقل و نفس واجب است از راه عقل نه از راه تقلید (...) عقل کل اندرین عالم امام حق است و عقل-های جزوی آنست که نزدیک مومنان است (...) و بدانید کسی اگر نه از نزدیک خدای بودی، بدو اندر خلفای بسیار یافتندی و تاویلش آن است کی قرآن همه امثال است بظاهر و عقل مرآن را نپذیرد و خلاف اوفتد، اگر معنیش از نزدیک امام حق نباشد و چون این حکمتها اندر عالم و اندر آفرینش به بریم و اندر ما طاقت آن بود کی چون شرح آن را بتوانستیم یافتن ایزدتعالی تقدیر کرد فرستادن یک تن از مردم سوی دیگر مردمان تا مراد از آفرینش عالم مر خلق را باز نماید و خلق را سوی راه درست فراخواند.»<sup>۲</sup>

اسماعیلیان شریعت را شناخت امام وقت دانسته و اهمیتی بسیار برای آن قائلند. در این باب حدیثی از پیامبر نقل می‌کنند که ایشان فرموده‌اند «قال النبی من یعرف الشریعه و الحقیقه بلا امام فقد کفر و هی فی ضلاله»، یعنی کسی که بشناسد شریعت را بدون امام پس

۱- هاجسن: فرقه اسماعیلیه، ص ۱۲۷.

۲- ناصر خسرو قبادیانی المروزی: روشنایی نامه، چاپ تحسین بازیچی، انتشارات توس، سال ۱۳۷۳، از ص ۶۹ تا ۷۰.

او در ضلالت است و حدیث دیگری نیز از امام چهارم آورده‌اند که ایشان نیز فرموده‌اند: «سعید و رستگار کسی است که بشناسد امام وقت خود را و بعیت کند با او و حاکم بداند او را بر نفس خود و مال و اولاد و خود و تسلیم باشد در امر او...»<sup>۱</sup>

خواجه نصیرالدین در کتاب اخلاق ناصری می‌گوید: «مردمان عادی امام را مانند افراد عادی می‌بینند و نمی‌توانند روحانیت امام را درک کنند، شناختن امام چند راه دارد، اول شناخت او که هر کس معاصر او باشد می‌تواند اینکار را انجام دهد. دوم شناخت نسب و نژاد امام که اینکار با مطالعه تاریخ فراهم می‌شود. سوم، امام را بشناسد و اطاعت کند و این معرفت را به وسیله معلم می‌تواند بدست آورد. چهارم، شناخت اولوهیت و حقیقت معنای امام است که اینکار اختصاص به درجات بالاتر و ذاتهای مقدس دارد و افراد عادی از اینکار عاجزند.»<sup>۲</sup>

اسماعیلیان معتقدند که زمین هیچگاه از وجود امام خالی نخواهد بود، حال اگر این امام ظاهر و مکشوف باشد داعی و حجت او مستور و اگر امام در پرده ستر باشد دعوات او آشکار و ظاهر خواهند بود.<sup>۳</sup> اسماعیل بن جعفر آخرین امام دوره کشف و محمدبن اسماعیل اولین امام دوران ستر است و لذا محمد بن اسماعیل را «محمد مکتوم» نیز خوانده‌اند از آن جهت که وی خود را از دست دشمنان خویش مخفی و پنهان می‌نموده است.

۳- فدایی: تاریخ اسماعیلیه، ص ۲۱.

۱- محسن ساعی «نسیم شمال»: آقاخان محلاتی و فرقه اسماعیلیه، سال ۱۳۲۹، از ص ۹ تا ۱۰.

۲- شهرستانی: ملل و نحل، ص ۲۱۱.

این دسته از اسماعیلیان معتقد به زنده بودن محمد بن اسماعیل و قائل به مهدویت او هستند. آنان بر این باورند که وی امام قائم و منتظر است و منظور از قائم بودن او این است که محمد بن اسماعیل شریعت و رسالتی تازه خواهد آورد و رسالت محمد (ص) را بدان شریعت نسخ نماید. و او را در شمار پیامبران اولی العزم، هفتگانه یعنی آدم، نوح، موسی، عیسی، محمد، علی و محمد بن اسماعیل قرار می‌دهند.

و در مورد نسخ شریعت پیامبر نیز استناد به این حدیث منسوب به امام صادق (ع) می‌کنند که ایشان فرموده- اند: «چون قائم ظهور نمود هر آینه قرآن تازه خواهید آموخت و نیز فرموده‌اند در آغاز امر اسلام غریب بوده است و باز هم غریب خواهد گردید.»<sup>۱</sup>

اگرچه اسماعیل در زمان حیات پدر فوت کرد ولی امامت در فرزند او محمد مستقر گردید، و امام صادق (ع) در ظاهر فرزند دیگر خود یعنی موسی کاظم را به امامت برگزید تا وصی محمد بن اسماعیل باشد و آیه «فمستقر و مستودع»<sup>۲</sup> اشاره به این امر دارد.

در واقع اسماعیلیان به دو نوع امام قائلند که عبارتند از:

۱- امام مستقر، که به همه اسرار امامت آگاه بوده و این حق را دارد که از میان فرزندان خویش جانشینی برای خود تعیین نماید.

۲- امام مستودع: یعنی امامی که بر همه اسرار آگاهی داشته ولی حق تعیین جانشین برای خود را ندارد و

۳- اشعری قمی: المقالات و المفرق، ص ۱۵۸.

۴- سوره انعام، آیه ۹۸ (و هو الذی انشاکم من نفس واحد فمستقر و مستودع)

امامت در نزد او به عاریت گذارده شده است و اعتقاد آنها بر این بود که محمد بن اسماعیل امام مستقر و موسی کاظم امام مستودع است و امام صادق، موسی کاظم را به ظاهر امام قرار داد تا امر محمد بن اسماعیل بر دشمنان پوشیده داشته شود ولی امام حقیقی محمد است که پنهانی مردم را به دین خود دعوت می‌کند.<sup>۱</sup>

از سرگذشت این ائمه مستور اطلاع دقیقی در دست نیست، زیرا آنان در خفا و پنهان بسر می‌بردند، چون پیوسته از جانب خلفای عباسی مورد تعقیب قرار داشتند و تعداد آنها را چهارتن دانسته‌اند که اسامی آنها اینگونه نیز به ثبت رسیده است:

۱- محمد بن اسماعیل

۲- عبدالله وفی

۳- احمد تقی

۴- حسین رضی

و سپس محمد مهدی که همان عبیدالله مهدی یعنی اولین امام دوران کشف است که با قدرت گرفتن او دوران ائمه ستر نیز به پایان رسیده و دوباره دوران کشف آغاز می‌گردد.<sup>۲</sup> او موفق به تاسیس خلافت فاطمی در مصر گردید که به صورت یک جناح قدرتمند و رقیب عباسیان پیوسته لرزه بر پیکره فرتوت دستگاه خلافت عباسی می‌انداخت.

اعلام خلافت عبدالله (عبیدالله) مهدی نهضت یکپارچه اسماعیل را در ۲۸۶ هـ.ق تا ۲۹۷ هـ.ق به دو شاخه رقیب تقسیم کرد يك شاخه که عمدتاً جوامع اسماعیلی یمن، مصر و شمال آفریقا را در بر می‌گرفت به عبیدالله مهدی وفادار ماندند و ادعای او را قبول کردند. این شاخه وفادار

۱- محقق: اسماعیلیه، از ص ۱۲۵ تا ۱۲۶.

۲- همانجا، ص ۱۲۸.



عبدالله (عبدالله) مهدي كه اكنون به يك سلسله امامان «مستور»، در فاصله میان امام جعفر صادق (ع) و عبدالله یا عبدالله مهدي، قائل شدند، و آنها را با رهبران مركزي نهضت، كه در حقيقت جنبش اسماعيلي را هدايت کرده بودند تطبيق و عينيت دادند و بعداً نیز قائل به ادامه امامت در میان اخلاف عبدالله (عبدالله) مهدي، كه به نام خلفاي فاطمي به حكمراني پرداختند، شدند. از آن طرف، برخي از داعيان بزرگ جوامع شرقي به رهبري حمدان قرمط ادعای عبدالله را نپذیرفتند.

اينان يا فعاليتهاي خود را در امردعوت معلق گذاشتند، يا به كار خویش ادامه دادند. اما اعتقاد اصلي و اولیة خود را حفظ کردند.

ابوسعید جنابي كه حكومت خود را در همان سال حادثه خیز ۲۸۶ هـ.ق بر بحرين مستقر ساخته بود. جانب حمدان قرمط را گرفت و رابطه خود را با عبدالله مهدي قطع کرد. اين شاخه جدایی طلب سرانجام تمام جوامع اسماعيلي عراق و بحرين را در بر گرفت. از اين زمان به بعد، لفظ رامطه به طور اخص بر اسماعيليان جدایی طلب بحرين و جاهای دیگر، كه عبدالله مهدي و پيشينيان او را، و نه پسينيان او را كه سلسله خلفاي فاطمي باشند، به امامت قبول نداشتند، اطلاق شد.

اندك زمانی بعد، ترمطيان جدایی طلب شروع به اظهار دشمني آشكار نسبت به اسماعيليان فاطمي کردند. عبدالله مهدي در ۲۹۰ هـ.ق مجبور به فرار از سلمیه شد و فرار او منجر به سفر طولاني به شمال آفريقا شد. در آنجا به اثر تلاشها و كوششهاي ممتد عبدالله شيعي و قبایل بربركتامه عبدالله سرانجام پیروزمندانه به شهر

رقاده، پایتخت پیشین سلسله اغلبي آفریقیّه (تونس)، درآمد و در آنجا رسماً در ۲۹۸ هـ.ق به خلافت برداشته شد. دوره فاطمی از ۲۹۷ تا ۵۶۷ هـ.ق عصر طلایی نهضت اسماعیلی بود. اسماعیلیان برای اولین بار دولتی مهم از آن خویش تشکیل دادند، خلافت فاطمی در اوج اقتدار شمال آفریقا، سیسیل (اشبیلیه)، مصر، ساحل بحر احمر در آفریقا، یمن و حجاز را با دو شهر مقدس مکه و مدینه، و شام و فلسطین را در برمی‌گرفت، اسماعیلیان فاطمی پس از آنکه در ۳۶۳ هـ.ق توسط جوهر سردار معز خلیفه فاطمی مصر را تصرف کردند و حکومت خاندان اخشیدی که تابع خلافت عباسی بودند را برانداختند. پایتخت خود را از افریقیّه به مصر منتقل ساختند و توجه شدید خود را به دعوت مذهبی و فعالیت‌های اقتصادی مبذول داشتند و در همان حال به گشودن باب تجارتي پر رونق با هند و دیگر سرزمین‌ها اقدام کردند. پایتخت جدید التأسيس فاطمی، یعنی قاهره، يك شهر بزرگ رقیب بغداد شد.



در دوره خلافت فاطمی اعتقادات اسماعیلی تا حدود زیاد به علت پشتیبانی دستگاه خلافت فاطمی انسجام بیشتری گرفت، باید خاطرنشان سازیم که از قرار معلوم اسماعیلیان پیش از دوره فاطمی هرگز خویشتن را اسماعیلی نمی‌خواندند، آنها نهضت خود را به سادگی دعوت یا دعوه الهادیه می‌نامیدند اما دیری نگذشت که معاصرانشان عنوان دشنامواره ملاحده را بر آنها نهادند.

اسماعیلیان مانند تمام فرق ومذاهبی که به راه مذهب رسمی دستگاه خلافت عباسیان نمی‌رفتند، به کفر وزندقه والحاد واباحیگری و اشتراك زنان، وترك شرایع و غیره متهم شده‌اند. از این رو در مورد مذاهب ضد خلافت عباسی، باید با دید احتیاط به منابع رسمی مورد تایید آن دستگاه توجه کرد. زیرا حداقل در مورد شیعیان وشاخه های مختلف آن منابع نظام حاکمه عباسی غرض آلود برخورد میکند.

اعتقادات اسماعیلیان تا قبل از انشقاق از مذهب اصلی با دیگر شیعیان یکسان است. آنان به مانند شیعیان دیگر معتقد هستند پیامبر (ص) حقیقتاً علی(ع) را وصی و جانشین خود قرار داد؛ ونصّ وصایت وجانشینی او به امر الهی صورت پذیرفته است.

گذشته از این شیعیان بر آنند که پس از علی (ع)، پیشوای ورهبری جامعه اسلامی حق منحصر به فرد اعقاب علی (ع)، و فرزندان او است. به این ترتیب حکومت سه خلیفه اول و نیز خلافت بنی امیه وعباسیان را غصب عمده حقوق امام علی(ع) و فرزندان او می دانند.

اسماعیلیان در تکالیف و عبادات ظاهری با شیعیان دوازده امامی هم عقیده هستند آنان نیز قائل به وجوب نماز و روزه و حج می‌باشند، و بیشتر اختلاف آنها با این شیعیان در مورد مسائل فلسفی و امامت می‌باشد.

یکی از موارد اختلاف این دو، در اعتقاد به تعداد ائمه است، که اثنی عشریان به دوازده امام و اسماعیلیان به هفت امام تا اسماعیل وبعد استمرار آن را در فرزندان محمد بن اسماعیل قائل می‌باشند، دیگر آنکه اسماعیلیان شریعت پیامبر را نسخ کرده و گفتند محمد بن اسماعیل آخرین پیامبر از پیامبران اولی العزم، هفتگانه است و

چون هر پیامبر دین پیامبر قبل از خود را نسخ نموده و شریعت جدیدی را می‌آورد محمد بن اسماعیل نیز شریعت محمدی را نسخ کرده و آئین جدیدی را عرضه داشته است، در حالیکه شیعیان دوازده امامی معتقدند که شریعت در محمد (ص) و آئین او ختم شده و برای محمد (ص) دوازده وصی و جانشین قائلند که همان آئین و شریعت او را به مردم عرضه می‌کنند.

اسماعیلیان را بعثت اعتقادی که به تقدس عدد هفت دارند سباعیه نیز خوانده‌اند. آنان این عدد را اسرارآمیز دانسته و برای آن ارزش زیادی قائلند. ایشان دور امامت را هفت می‌دانند و امامت را در امام هفتم ختم می‌کنند و چه این امام را اسماعیل و چه محمد بن اسماعیل بدانند قائل به مهدویت او بوده و تعداد پیامبران اولی العزم، را هفت تن می‌دانند.

تعداد اعضای اصلی بدن را هفت می‌دانند که عبارتست از دو پا، دو دست، کمر، شکم، و قلب اعضای اصلی سرنیز هفت تا است، دو گوش، دو چشم، دو بینی و دهان.<sup>۱</sup>

احکام آنان نیز بر عدد هفت دور می‌زنند. مثل طواف خانه کعبه که هفت مرتبه است، سعی بین صفا و مروه که هفت بار است، به هنگام سجده نیز هفت موضع بدن بر روی زمین قرار می‌گیرد، و یا اقالیم هفتگانه، کواکب سبعة، سماوات هفتگانه، ایام هفته و بسیار اموری از این قبیل در اعتقادات آنان به چشم می‌خورد.<sup>۲</sup>

۱- اشعری قمی: المقالات و الفرق، ص ۱۵۷.

۲- فدایی: تاریخ اسماعیلیه، ص ۱۹، اشعری قمی: المقالات و الفرق، ص ۱۵۸.

در مجموع می‌توان بخشی از عقاید آنان را چنین خلاصه نمود:

- ۱- اعتقاد به ظاهر و باطن امور
  - ۲- اعتقاد به لزوم معلمی صادق برای تعلیم مردم
  - ۳- اعتقاد به وجود الزامی امام در هر عصر و دوره
  - ۴- اعتقاد به وجوب شناخت امام و اطاعت از او
  - ۵- اعتقاد به تقدس و اسرارآمیز بودن عدد هفت
- اسماعیلیان بنا بر اعتقاد به تقدس عدد هفت، هفت درجه و یا مقام را در میان پیروان خویش قائل بودند که البته بعضی نیز تعداد این درجات را نه ثبت نموده‌اند.

سلسله مراتب اسماعیلیان را از قرن پنجم تا هفتم هجری چنین آورده‌اند: از بالا به پائین ، امام ، داعی الدعاه ، داعی الکبیر، داعی، رفیق، لاصق (وابسته) و فدایی.

امام که پیشوا و رئیس فرقه شناخته می‌شد، حتماً می‌بایست از اعقاب علی (ع) باشد. زمانی که امام در پرده ستر قرار داشت، داعی الدعاه ریاست فرقه اسماعیلیه را عهده دار بود. و در واقع پیشوای واقعی فرقه به شمار می‌آمد، سه درجه بعد از امام، یعنی داعی الدعاه ، داعی الکبیر و داعی کاملاً به تعالیم باطنی آشنا بودند و سران و برگزیدگان فرقه محسوب می‌شدند و برای آنها اطاعت از ظواهر دین همچون برپایی نماز و تشریفات دینی اجباری بود. رفیق نیز تا حدی بر اسرار و رموز باطنی آشنایی داشت، ولی دو درجه آخر یعنی لاصق و فدایی فقط از احکام و قواعد ظاهری مطلع بوده و می‌بایست کورکورانه از دستورات

اطاعت کنند.<sup>۱</sup> هفت مرحله و یا سلسله درجات اسماعیلی را به اینگونه نیز ثبت نموده اند که از پایین به بالا عبارت است از : مستجیب، مأذون ، داعی، حجت، امام، اساس و ناطق.

مستجیب، کسی است که تازه به این آیین گرویده است ، و کسی که عقاید آنان را پذیرفته و اجازه سخن گفتن می‌باید، مأذون وقتی که شخصی به درجه ای رسید که اجازه دعوت کردن را یافت داعی، و زمانی که به ریاست داعیان ارتقاء یافت لقب حجت می‌گیرد، که معمولاً در راس سازمان‌های یک ناحیه قرار می‌گیرد مثل ناصر خسرو که حجت خراسان بود، وقتی که حجت از معلم و تعلیم بی نیاز گشتن به درجه امام می‌رسد و پس از مرتبه وصایت اساس و آخرین درجه نیز ناطق است.

هر امام دارای دوازده حجت بود که هریک از این حجت‌های دوازده گانه در یک جزیره که نوعی تقسیم بندی جغرافیایی بود به امر دعوت مشغول می‌گردیدند. چهار نفر از این حجت‌ها همیشه ملازم امام زمان بوده و هفت نفر آنها نیز در جزایر سبعة مامور دعوت بودند چنانکه ناصر خسرو در عهد المستنصر بالله حجت جزیره خراسان بود.<sup>۲</sup>

بعضی دیگر نیز ۹ درجه را برای پیروان اسماعیلی قائل بودند به عقیده اخو محسن اسماعیلیان ۹ درجه داشتند و هر درجه کتابی داشت که بلاغ نامیده می‌شود. بلاغ اول برای عامه مردم ، بلاغ دوم برای اشخاصی که کمی بالاترند، بلاغ سوم برای کسانی که یکسال از

۱- ایلیا پاولویچ پتروشفسکی : اسلام در ایران (از هجرت تا پایان قرن نهم هجری) ترجمه کریم کشاورز، انتشارات پیام ، سال ۱۳۶۳، از ص ۳۱۴ تا ۳۱۵ .

۲- دهخدا : لغت نامه دهخدا ، ج ۶ ، ص ۲۵۶۶ .



ورودشان به این مذهب گذشته باشد و از آن پس هر سال یک بلاغ دریافت می‌کردند.<sup>۱</sup>

اسماعیلیان در دعوت خود مراحل خاصی را رعایت می‌کردند، و دعوات آنها بر حسب درجات تقسیم بندی می‌شدند که حجت آخرین مرحله این سلسله درجات بود. اسماعیلیان در مراحل عالی فلسفه و دین را مکمل یکدیگر ساخته بودند و حتی فلاسفه به امور خاصه آنها می‌پردازند. و به همین دلیل بود که آنها اذهان مراحل اولیه دعوت سعی می‌کردند از همان مریدان خود را با فلسفه و حکمت آشنا سازند.<sup>۲</sup>

یکی از روشهایی که آنان برای جلب مردم به آئین خود بکار می‌بستند. ایجاد شک و شبهه در ذهن آنها بود، و این امر بستگی به تبحر داعی داشت، او می‌بایست شخص موردنظر خود را کاملاً بشناسد و به هرکس آئین خود را عرضه ننماید، از اینرو، داعیان معمولاً به کسانی که آشنایی با علم کلام داشتند آیین خود را عرضه نمی‌کردند زیرا معتقد بودند که سخنان آنها در او تاثیر نخواهد داشت، «به داعیان خود گویند که تخم در شوره زار مکارید و مقصودشان از این سخن آن است که دعوت خویش را بر کسی که این سخنان در او تاثیر ندارد عرضه نکنند. این دعوات زمانی که شخص موردنظر خویش را که از لحاظ روحی و فکری آماده پذیرش دعوت آنها بود، می‌یافتند، کار خود را آغاز می‌نمودند و با

۲- آدام متس : تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو انتشارات امیرکبیر، سال ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۳۵۰ .  
 ۳- ذبیح الله صفا: تاریخ ادبیات ایران (از آغاز عهداسلامی تا دوره سلجوقی) انتشارات فردوس، سال ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۲۴۸ .

انواع پرسش‌های ماهرانه تخم شک و تردید را در عقاید او کاشته و وی را مہیای مراحل بعدی می‌کردند.<sup>۱</sup>

از جمله سئوالات شک برانگیز که از شخص می‌نمودند این بود که می‌پرسیدند، چرا خداوند عالم را در هفت روز خلق کرد؟ علت اینکه افلاک هفت است چیست؟ چرا زمین هفت طبقه شده است؟ عذابهای جهنم چیست و چگونه می‌توان آنها را باور کرد؟ چگونه می‌توان این سخن پروردگار را در مورد اهل جهنم باور کرد که گفته است هر چه پوستهای آنها بسوزد پوستهای دیگر خواهیم آوریم، این پوستهای تازه چه گناهی دارند؟<sup>۲</sup> تحریک حس کنجکاوی اولین مرحله دعوت بود، چنانکه افراد مورد خطاب، مایل شده و شایسته تشخیص داده شدند، داعی شروع به توضیح مطالب می‌کند، ولی عمداً از بیانات خود نتیجه‌ای نگرفته و می‌گوید، اسرار الهی را فقط به کسانی می‌توان عرضه داشت که نسبت به امام عصر وفادار بوده و با او پیمان ببندند، پس مرحله بعدی اخذ پیمان و سوگند یاد کردن همراه با مراسم تشریفات خاص بود، تا شخص اسراری را که برای او فاش می‌شود، نزد خود نگاه داشته، با کسی نگوید، و در مراحل بعدی نیز به همین ترتیب اصول مختلف مذهب اسماعیلی را برای او بیان می‌نمودند، مسائلی همچون لزوم وجود امام، اهمیت عدد هفت، شرح اصول عقاید درباره هفت پیامبر اولی العزم، و اینکه \_\_\_\_\_ ار ادام \_\_\_\_\_ می‌یابد تا اینکه همزمان با بالا رفتن درجه شخص اسرار

۱- ابومنصور عبدالقاهر بغدادی: الفرق بنی الفرق در تاریخ و مذاهب اسلامی، چاپ دکتر محمد جواد مشکور، انتشارات امیرکبیر، تهران، سال ۱۳۴۴، صص ۲۱۴ و ۲۱۳ .

۲- سرپرسی سایکس: تاریخ ایران، ترجمه سیدمحمدتقی فخر داعی گیلانی، انتشارات دنیای کتاب، سال ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۵۰ .



دوازدهم درویشان ایرانی با آنکه به فرقه اسماعیلی بستگی نداشته‌اند، هنوز ملزم بوده‌اند که فهرست نام امامان اسماعیلی را از حفظ بدانند.»<sup>۱</sup>

فصل دوم :

عناوین اسماعیلیان و  
انشعابات شیعه بعد از  
امام جعفر صادق (ع)

## عناوین اسماعیلیان:

«اسماعیلیه، اسماعیلیان، تعلیمه، سبعیه، هفت امامیان، فاطمیان، باطنیان، حشاشین، ملاحده و فدائیان»<sup>۱</sup> این عناوین نام عمومی فرقه‌ای است که بعد از امام جعفر صادق (ص)، اسماعیل فرزند وی را به امامت قبول داشتند. در منابع تاریخی می‌توان دو دسته القاب برای آنان برشمرد القابی که خودشان به خود دادند مانند: باطنیه، تعلیمیه، سباعی اسماعیلیه و... و عناوینی که دشمنانشان آنها را مخاطب قرار می‌دادند مانند: ملاحده، حشیشیه، اباحیه و... خواجه نظام الملک وزیر مقتدر سلجوقی در سیاست نامه آنان را اینطور می‌شناساند «و باطنیان چون بهر وقتی که خروج کرده‌اند. ایشان را بنامی و لقبی دیگر خوانند ولیکن بعضی همه یکی‌اند. بحلب و مصر اسماعیلی خوانند و بقم و کاشان و طبرستان و سبزوار و ماوراء النهر و غزنین و بغداد قرمطی خوانند و بکوفه مبارکی خوانند و ببصره راوندی و برقعی خوانند و بری خلفی خوانند و ایشان خویشان را تعلیمی خوانند و رفیق خوانند و مانند این و غرض همه آن است که چگونگی مسلمانی براندازند و دشمن اسلام و دشمن اهل بیت رسول علیه السلام و خلقی را گمراه کنند»<sup>۲</sup>.

حال به وجه تسمیه عناوین اسماعیلیه پرداخته می‌شود.

---

۱- دهخدا علی اکبر: لغت نامه دهخدا، ص ۴۴۰.

۲- خواجه نظام الملک ابوعلی بن اسحاق طوسی: سیاست نامه، بتصحیح عباس اقبال، انتشارات اساطیر، چاپ دوم، ۱۳۷۲، ص ۲۸۱.

وجه تسمیه عناوینی که اسماعیلیان را بدانها خوانده-  
اند:

۱- اسماعیلیه

«هفت امامی» نام فرقه‌ای است که بعد از وفات امام ششم یعنی جعفر بن محمد الصادق (قرن دوم هجری) امامت را حق فرزند ارشد او اسماعیل می‌دانند و او را امام هفتم و آخرین ائمه می‌شمارند.<sup>۱</sup>

۲- باطنیه

فرقه‌ای که اعتقاد به معنی باطن قرآن دارند و برای هر آیتی تاویلی قائلند. مسلمانان این عنوان را به فرق مختلفی که اغلب جنبه سیاسی داشتند داده‌اند، از آن جمله خرمیان، قرمطیان و اسماعیلیه (از اعلام المنجد) این اسم را از آن جهت بر این فرقه نهاده بودند که ایشان می‌گفتند هر چیزی از قرآن و حدیث را ظاهری هست و باطنی، ظاهر بمنزله پوست است و باطن به منزله مغز و این آیه را دلیل آرند که: «باب باطنه فیه الرحمه و ظاهره من قبله العذاب» و می‌گفتند که ظاهر قرآن و حدیث در نظر جهان بشکل صوری جلی جلوه می‌کند. در صورتیکه عقلا آنها را رموز و اشاراتی بحقایق نهانی می‌دانند و کسیکه عقلش از غور در مسائل نهانی و اسرار و بواطن خودداری کند و بطواهر قانع شود در زنجیر تکلیفات شرعی مقید و اگر کسی به علم باطن راه یابد تکلیف از او ساقط می‌گردد و از زحمات آن می‌رهد، و می‌گفتند غرض خداوند از این آیه «ویضع

۱- علی اصغر حکمت: تاریخ ادیان، به کوشش پروین و پریچهر حکمت، ۱۳۸۱، چ ۵، ص ۳۱۵.

عنهم اصرهم و الاغلال اللتی كانت علیهم» ایشانند و بیشتر در عراق ایشان را به این اسم می‌خوانند.<sup>۱</sup>

### ۳- تعلیمیه

از آن جهت آنان را به این لقب خوانند که معتقدند حقایق را باید از راه تعلیم و از امام معصوم آموخت و در هر عصر نیز باید امام معصوم و غیر جایز الخطا وجود داشته باشد. تا آنچه از خدا به او می‌رسد را به مردم بیاموزد، در خراسان این فرقه را بیشتر به این نام می‌شناسند.<sup>۲</sup>

### ۴- سبعیه

نام دیگر اسماعیلیه و ایشان را با این جهت سبعیه می‌گفتند که در باب شمار ائمه بدور هفت قائل بوده‌اند و امام هفتم را آخر ادوار می‌دانستند و مقصود ایشان از آخر ادوار قیامت بوده بعلاوه تدبیر عالم سفلی را با کواکب سبعه می‌شمردند.<sup>۳</sup>

### ۵- قرامطه

از جمله فرق اسماعیلیه است که از اصحاب قرمطویه یا کرمطویه بوده و قائل به امامت محمد بن اسماعیل بعد از امام ششم و مهدویت او هستند.<sup>۴</sup> «اصل و منشا نام قرمطیان نسبتاً مبهم و پیچیده است این معنی تقریباً در مورد همه فرق و مذاهب (اسلامی) صدق می‌کند. اکنون روشن است که فرقه قرمطی بر حسب لقب

۲- دهخدا علی اکبر: لغت نامه دهخدا، حروف ب، ص ۴۴۶.

۳- محمد جواد مشکور: فرهنگ فرق اسلامی، چاپ کاظم دیرشانه چی، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲، ص ۹۴.

۱- علی اصغر دهخدا: لغت نامه دهخدا، حرف س، ص ۲۴۵.

۲- شهرستانی، ملل و نحل، ص ۲۸.



حمدان نخستین داعی بزرگ عراق، این نام را به خود گرفته است.<sup>۱</sup>

۶- ملاحده

ایشان را ملاحده از برای آن گویند که در دین محمدی شک پیدا کردند و آن شک را «الحاد» گویند و به حقیقت الحاد و زندقه و قرامطه و فلسفه همه یکی است.<sup>۲</sup> لازم به ذکر است بیشتر منابع که از مخالفان اسماعیلیه هستند به آنها لقب ملاحده داده‌اند و در مجمع الانساب، شبانکاره در ذکر تاریخ هر یک از رهبران الموت ذکر کلمه ملحد را در اول نام آنها می‌آورد. ابن خلدون در مقدمه‌اش آورده این گروه را از لحاظ این که به امامت اسماعیل قائلند و امامت را بوی نسبت می‌دهند «اسماعیلیان» و از اینرو که معتقد به امام باطن یا پنهان هستند «باطنیه» می‌خوانند و به سبب این که در ضمن گفتارها و نظریاتشان مطالب الحادآمیز یافت می‌شود آنها «ملاحده» نیز می‌نامند.<sup>۳</sup>

۷- حشیشیه

«واژه اساسین چنانچه در نیمه اول قرن چهاردهم می‌بینیم به جای آن که نام فرقه‌ای را در خاور نزدیک افاده کند، معنای آدمکش حرفه‌ای را به خود گرفته است. قدیمیترین نمونه‌های این کاربرد را که تا امروزه نیز باقی مانده است ظاهراً در نوشته‌های

۳- میخائیلیان دخویه : بحرین و فاطمیان، ترجمه دکتر باقر امیرخانی، انتشارات سروش، ۱۳۸۱، ص ۱۱۷.

۴- محمدبن علی بن محمد شبانکاره‌ای: مجمع الانساب، چاپ میرهاشم محدث، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳، ص ۱۲۷.

۵- عبدالرحمن خلدون: مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۷۵، ص ۳۹۸.

ایتالیاییها می‌توان یافت. شاعر بزرگ ایتالیا، دانته (۱۲۶۵-۱۳۲۱ م)، در کمدی الهی خویش از آدمکش خیانت پیشه‌ای سخن می‌گوید. تاریخ نگار فلورانسی جووانی ویلانی (فوت ۱۳۴۸ م) حکایت می‌کند که چگونه شهریار لوکا آدمکشان خود را برای کشتن دشمنی به پیرا فرستاد. به این ترتیب، شاهدان، نزاریان اسماعیلی در غرب اسم عام جدیدی بر واژگان بیشتر زبانهای اروپایی غربی افزودند. هنگامی که جنگجویان صلیبی از اساسین-ها سخن می‌گفتند مرادشان در اصل اسماعیلیان نزاری شام بود. بعدها سیاحان و وقایعنامه نویسان اروپائی، این اصطلاح را به طور عام، برای اسماعیلیان ایران نیز به کار بردند. به هر حال در اینجا باید خاطر نشان ساخت که عده‌ای از مخالفان معاصر و مسلمان اسماعیلیان، بویژه زیدیان نواحی دریای خزر، اسماعیلیان ایران را نیزحشیشان نامیده‌اند<sup>۱</sup> و اثره اساسین با کلمه عربی حشیش ارتباط دارد، و مراد از آن بنگ است، محصولی مخدر از *Cunnabis sativa* (کانابیس ستیوا)<sup>۲</sup> و لقب حشیشه را به این علت به آنان داده‌اند که پنداشته شده است ایشان حشیش استعمال کرده و چون از خود بی‌خود شدند به کشتن دشمنان خویش مبادرت می‌ورزند.

۸- سفاکین

۱- ، فرهاد دفتری: تاریخ عقاید اسماعیلیه، ترجمه فریدون بدره-ای، نشر پژوهش فرزانه، ۱۳۷۵، صص ۱۵ و ۱۶.  
۲- همانجا، ص ۲۴.

---

چون بعضی از فرق آنها به قتل و خونریزی می-  
پرداختند از اینرو سفاکین نیز خوانده  
شده اند.<sup>۱</sup>

## انشعابات شیعیان بعد از شهادت امام جعفر صادق (ع) :

بعد از شهادت امام جعفر صادق (ع) در سال ۱۴۸ هـ ق میان شیعیان آن حضرت انشعابات رخ داد، که می‌توان این انشعابات را در ۶ گروه تقسیم‌بندی نمود، این شش گروه عبارتند از:

۱- ناووسیه

۲- فطحیه یا افطحیه

۳- سمیطیه یا شمیطیه

۴- موسویه

۵- واقفیه

۶- مبارکیه

که در اینجا هر کدام از فرقه‌های مزبور را بطور خلاصه تعریف نموده:

۱- ناووسیه

شهرستانی می‌نویسد: «... این طایفه از آن امام کامل و بحر زاهر روایت کنند که فرمود: اگر سرافراز کوهی بر جانب شما منحدر شود، در کشتن من جازم مباشید که من صاحب شما ام و امام با اهتداء و صاحب شمشیر ایالت و ظهورم»<sup>۱</sup>. این گروه منصوب به ابن ناووس می‌باشند و عقیده داشتند که امام صادق (ع) زنده است و جاوید، و او مهدی قائم است و نوبختی در فرق و مذاهب شیعه به نقل از امام (ع) گفته «اگر کسی بر شما فراز آید و بگوید که مرا بیمار یافته و مرده مرا شسته و کفن کرده است. باور نکنید، و بدانید که من سرور شما و دارنده شمشیر هستم»<sup>۲</sup>.

۲- واقفه

۱- شهرستانی، ملل و نحل، صص ۱۲۸-۱۲۷.

۲- نوبختی: فرق و مذاهب شیعه، ص ۱۰۰.

فرقه‌ای است که گفته‌اند: امامت بعد از جعفر صادق(ع) به پسر او اسماعیل رسیده و مرگ او را در زمان حیات پدر انکار کردند و گفته‌اند: او نمرده و نمی‌میرد، زیرا او امام قائم و مهدی موعود است. چون پدرش او را در زمان حیات خویش منصوب نموده، و امام نیز جز به حق سخن نمی‌گوید و گفت اگر او مرده این سخن از روی مصلحت بوده است. این فرق را «واقفه» گویند. چون امام را وقف اسماعیل کرده و دور ائمه را تا اسماعیل متوقف نموده‌اند. اینان را «اسماعیلیه خالصه» نیز گویند.<sup>۱</sup>

### ۳- مبارکیه

این فرق معتقدند که پس از شهادت امام صادق(ع) نوّه او محمد بن اسماعیل که مادرش کنیز بود امام است و می‌گفتند: در روزگار جعفر بن محمد(ص)، پسرش اسماعیل بدان کار نامزد بود. چون در گذشت امام صادق(ع) پسر او محمد را جانشین خود ساخت؛ و امامت حق محمد بن اسماعیل است و دیگری را شایسته نیست. چه پس از حسن(ع) و حسین(ع) امامت از برادر به برادر دیگر نرسد. و جز در فرزندان و بازماندگان امامت روا نباشد. و عبدالله و موسی دوبرادر اسماعیل را حق در امامت نیست.<sup>۲</sup>

### ۴- شمیطیه یا سمیطیه

گروهی دیگر بعد از وفات امام جعفر صادق(ع) قائل به امامت پسر دیگر امام یعنی محمد بن جعفر شدند، که نام مادر او حمیده و از کنیزان بود، اینان معتقدند

۱- همانجا، ص ۵۲.

۲- حسین علی ممتحن: نهضت قرمطیان، انتشارات دانشگاه شهیدبهشتی، تهران، ۱۳۷۱، ص ۳۶.



فصل سوم :

مروری کوتاه بر نهضت  
اسماعیلی قبل از شکل گیری  
نزاریان

عباسیان با شعار «الرضا من آل محمد (ص)» حکومت امویان را سرنگون نمود و در سال ۱۳۲ هـ ق با بیعت مردم با ابوالعباس سفاح نخستین خلیفه این خاندان وارث امپراتوری عظیمی در سه قاره جهان شد، که نمونه آن را میتوان شاهنشاهی هخامنشی و امپراتوری روم دانست.

سرزمین آنها از مرزهای چین و هند تا کوههای پیرنه در حدفاصله اسپانیا و فرانسه بود. این سرزمینها با تلاش مسلمانان صدراسلام و در ادامه آن، در دوران حکومت اموی فتح شده بود. با سرنگونی امویان، عباسیان وارث بلامنازع این سرزمینها گردیدند، و منصور دوانقی دومین خلیفه عباسی در زمان خود شهر بغداد را مرکز ثقل این امپراتوری پهناور قرار داد. عباسیان در عین حال وارث مشکلات اجتماعی و سیاسی و تجزیه طلبی حکام مناطق مختلف نیز بودند. از مشکلاتی که از آغاز حرکت عباسیان با آن همراه بود، میتوان به موارد زیر اشاره کرد:

حذف ابوسلمه خلال و ابومسلم خراسانی و تشکیل حکومت امویان در اندلس و آغاز انقلابات اجتماعی، سیاسی، مذهبی مانند قیام راوندیه، قیام خرمدینان به رهبری بابک، قیام صاحب الزنج، ایجاد حکومتهای متغلب، استیلای ورود عناصر دیلمی و ترک نژاد به دستگاه خلافتی و نیروی گریز از مرکز و استقلال طلب حکام محلی دانست. اما نهضت مهمی که در عصر عباسیان بوجود آمد، نهضت اسماعیلیان بود در پیدایش اسماعیلیه توضیح داده شد که این فرقه مذهبی که بانی نهضت ضد عباسیان بود، در دوران امامت امام جعفر صادق



(ع) شکل گرفت. اهمیت آنان از این روست که آنها نه تنها مخالف عباسیان بلکه صاحب داعیه بوده و موفق شدند دولت هایی را در عصر عباسی بوجود آورند، مانند قرمطیان بحرین، اینان در نهایت موفق به ایجاد خلافت دوم همزمان با عصر عباسیان گردیدند، که تقریباً تمام ممالک شمال آفریقا را در سیطره خود داشته و حتی توانستند در دوران ابتدای سلاجقه و برچیده شدن حکومت آل بویه برای مدت کوتاهی توسط، بسا سیری خطبه بنام خلیفه فاطمی بر منابر بغداد قرائت کنند.

نهضت اسماعیلیه نهضتی بس شگرف است که در این فصل ابتدا به نهضت قرامطه و سپس به خلافت فاطمیان اشاره می‌گردد.

در انتهای دوران ستر که عصر امامان مستور بعد از محمد بن اسماعیل است حرکت های خونباری تحت عنوان قرامطه شکل گرفت. «اصل و منشا نام قرمطیان نسبتاً مبهم و پیچیده است. اکنون روشن است که فرقه قرمطی برحسب لقب حمدان نخستین داعی بزرگ عراق، این نام را به خود گرفته است.»<sup>۱</sup> قرمطیان گروهی وابسته به اسماعیلیان یا باطنیان بودند که پس از قیام علی بن محمد برقی معروف به صاحب الزنج به قیام علیه دستگاه خلافت عباسی پرداختند. قرامطه معتقد بودند که محمد بن اسماعیل نمرده و زنده است. وی مهدی قائم می باشد و قائم در نزد ایشان، کسی است که به پیغمبری برخیزد و آیینی نو آورد. قرمطیان معتقد به قیام مسلحانه و قتل و کشتار و حرق و نهب مخالفان خود بودند. زیارت قبور و بوسیدن حجرالاسود در مذهب آنان حرام بود، چنانکه ابوطاهر قرمطی در سال ۳۱۷ هـ ق به مکه حمله برد و ضمن کشتار زائران و غارت وحشیانه کعبه، حجرالاسود را با خود برد و بعد از ۲۲ سال آن را بازگرداند. چنانکه جوینی درباره اقدام وی می نویسد: «حجرالاسود را پاره کردند و مدت بیست و پنج سال\* ایشان داشتند و ملوک اسلام بصد هزار دینار خواستند که باز خردن فروختند و خطی نوشته با آنها بنهادند که ما این سنگ را

---

۱- دخویه: قرمطیان بحرین و فاطمیان، ص ۱۱۸.

\* - درباره منات بردن حجرالاسود در بین مورخان اختلاف است.

بفرمانی برده بودیم، بفرمانی باز آوردیم و اهل اسلام حجر با مکه بودند و بجای خود بنهادند»<sup>۱</sup>

البته بردن حجرالاسود به غیر از دلائل مذهبی دلائل سیاسی نیز داشت، که می‌تواند دو دلیل عمده سیاسی برای آن ذکر نموده که عبارتند از: یکی ضربه زدن به حیثیت خلیفه زیرا خلیفه کسی بود که حافظ دین و برقرارکننده امنیت راههای حج بود و قرامطه با بردن حجرالاسود ریشخند به ابهت خلیفه بغداد می‌زدند. دومین دلیل را نیز می‌توان ضربه زدن به اعتقادات مردم سنی مذهب و از میان بردن حرمت حجرالاسود دانست. دخویه می‌نویسد: «پس ضربه‌ای حساستر از ربودن حجرالاسود نمی‌شد بر اسلام وارد کرد. برخی از نویسندگان اسلامی مدعی هستند که قرمطیان می‌خواستند احساء را جایگزین مکه سازند تا مناسک حج در آنجا صورت گیرد. زیرا حجرالاسود مغناطیس قلوب بود و مردم را از اکناف جهان به سوی خود می‌کشانید. لیکن این نظر قطعاً نادرست است. از سوی مسلم است که نقشه اصلی ابوطاهر از بین بردن حرمت مکه و محو هاله نوری بود که اماکن مقدس را فراگرفته بود، یعنی ربودن موضوع اصلی تقدیس از طریق ویران کردن ارکان خود دین.»<sup>۲</sup>

نویسندگان مختلف درباره قرمطیان و نهضت آنان مطالب زیادی نوشته‌اند. فیلیپ حتی درباره آنها می‌گوید: «بعضی از نویسندگان جدید، این فرقه دینی را (بلکشویکهای اسلام) لقب داده‌اند، و حمدان ابن اشعث قرمطی تا آنجا رفت که اشتراک زن و کالا را

۲- جویی: تاریخ جهانگشای، ج ۳، ص ۵۸.  
 ۱- دخویه: قرمطیان بحرین و فاطمیان، ص ۶۷.

روا شمرد و عنوان الفت بدان داد. عقاید قرمطیان مبتنی بر بعضی از آیه‌های قرآن بود که به رمز تفسیر و تاویل می‌کردند و به صورت پرسش و پاسخ تنظ

می‌نمودند، تا با هر عقیده و نژاد طبقه سازگار شود. به تساهل و برابری معتقد بودند، کارگران و صنعتگران را سند یکای وارد صنفها و گروهها کرده بودند و در محافل خود رسوم این اصناف را پیروی می‌کردند. قدیمی‌ترین سخن که از گروههای سندیکای اسلام بجاست رساله هشتم اخوان الصفاست که خود ایشان نیز قرمطی بوده‌اند.<sup>۱</sup> قرمطیان موفق به شورشهای بزرگ و تشکیل دولت نیز شدند. زکرویّه مهرویه شورشی در صحرای شام برپا کرد سال ۲۹۳ هـ ق سرکوب شد. اما بزرگترین مرکز قرمطیان در بحرین بود که ابوسعید جنابی در آنجا دولتی بوجود آورد ناصر خسرو داعی اسماعیلی بازگشت از مصر از سرزمین بحرین عبور نموده و شرح مبسوطی راجع دولت آنان داد. آنچه از شرح گفته‌های ناصر خسرو برمی‌آید، سازمان دولت قرمطیان بر بنیاد کاربردگان سیاه بنا شده بود، ولی تقریباً جنبه اشتراکی داشت و مالکین جمع می‌شد در میان افراد جامعه برحسب احتیاجشان تقسیم می‌گشت ابوسعیدی رهبران جنگی و سیاسی محسوب می‌شدند و امور جامعه جمعی از شیوخ که بدان عقدانیه می‌گفتند اداره می‌شد.<sup>۲</sup> قرامطه بغیر از قرن چهارم هجری موفق شدند شهر مولتان

۲- فیلیپ حتی: تاریخ عرب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ تبریز، ص ۷۰-۵۶۹.

۳- ناصر خسرو قبادیانی: سفرنامه، چاپ محمد دبیرسیاقی، انتشارات زوار، تهران، چ ۶، صص ۱۵۱-۱۴۷.

در هندوستان را متصرف شده و دولتی تشکیل دادند. اما این دولت توسط سلطان محمودغزنوی در سال برچیده شد، فعالیت قرامطه حتی تا ماوراءالنهر نیز کشید شده و داعیان مثل حسین مروودی و محمد نسفی در آنجا فعالیت می‌کردند که سامانیان در مقابل آنان واکنش نشان داده و نوح بن نصر سامانی در سالهای ۳۳۲ هـ ق آنان را به شدت سرکوب کرد. بعد از سرکوبیهای شدید علیه این فرقه و ضعیف شدن آنان در قرن سوم هجری فاطمیان پا به عرصه سیاست جهان اسلام نهادند.

## «خلفای فاطمی ۵۶۷-۲۹۷ هـ ق»

- ۱- عبیدالله ۲۹۷ هـ ق
- ۲- قائم ۳۲۲ هـ ق
- ۳- منصور ۳۳۴ هـ ق
- ۴- معز ۳۴۱ هـ ق
- ۵- عزیز ۳۶۵ هـ ق
- ۶- حاکم ۳۸۶ هـ ق ظهور فرقه دروزی
- ۷- ظاهر ۴۱۱ هـ ق
- ۸- مستنصر ۴۲۷ هـ ق انشقاق اسماعیلیان به نزاری و مستعلوی
- ۹- مستعلی ۴۸۷ هـ ق
- ۱۰- آمر ۴۹۵ هـ ق انشقاق دیگر به حافظیه و طیبیه
- ۱۱- دوره فترت ۵۲۴ هـ ق در این دوره حافظ نیابت خلافت را داشت
- ۱۲- حافظ ۵۲۵ هـ ق
- ۱۳- ظافر ۵۴۴ هـ ق
- ۱۴- فائز ۵۴۹ هـ ق
- ۱۵- عاضد ۵۵۵-۶۷ هـ ق
- ۱۶- غلبه ایوبیان ۵۶۷ هـ ق<sup>۱</sup>

## خلافت فاطمیان:

خلافت ۲۷۰ ساله فاطمیان در شمال افریقا را می‌توان به سه دوره تقسیم کرد:

۱- بوسورت کلیفور ادموند: سلسله‌های اسلامی، ترجمه فریدون بدره-ای، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۱، ص ۸۱.

دوره اول

این دوره از آغاز فعالیت عبیدالله مهدی سرسلسله خلفائی فاطمیان جهت ایجاد دستگاه خلافتی آغاز و تا فتح مصر توسط جوهر سردار المعز چهارمین خلیفه فاطمی در سال ۳۵۸ هـ ق و برافکند آخرین امیراخشیدی در مصر پایان می یابد. این دوره، دوره استقرار و تثبیت خلافت و حکومت فاطمیان در شمال افریقا و فعالیت شدید آنان جهت تحکیم پایه های حکومتی و بسط و گسترش آن که منجر به درگیری با دشمنان خارجی و داخلی آن شده است.

دوره دوم

این دوره از فتح مصر تا اواخر حکومت طولانی المستنصر بالله ۴۲۷-۴۸۷ هـ ق است. این دوره را می توان دوره گسترش و شکوفای حکومت فاطمی، ستیز با قدرتهای پیرامون آنان از جمله «خلافت عباسی در بغداد»، «خلافت اموی در اندلس» و «امپراتوری روم شرقی بیزانس»، را بر شمرد. در این دوره داعیان اسماعیلی در سراسر جهان اسلام مشغول فعالیت شدیدی شده و از طرفی فاطمیان به توسط بساسیری بر بغداد مرکز خلافت عباسی به مدت یکسال مسلط شدند.<sup>۱</sup> این عمل ضربه سختی برخلاف عباسی بود. اگر سلجوقیان بیاری عباسیان نامیده بودند، شاید این خلافت از میان می رفت. از طرف دیگر این دوره دوره شکوفایی علم و هنر بوجود آمدن فرقه دروزی در زمان الحاکم بامرالله است.

دوره سوم

۱- محمد بن علی بن سلیمان راوندی: راحه الصدور و آیه السرور در تاریخ ال سلجوق، بتصحیح محمد اقبال و مجتبی مینوی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۴، ص ۱۰۸-

این دوره آغازی بر پایان کار خلافت فاطمی است می‌توان آغاز آن را شکست و عدم کامیابی در تسلط بر بغداد مرکز خلافت عباسی و از میدان بدر نبردن حامیان عباسی، یعنی بوئیان و بدنبال آن سلجوقیان دانست. در طی خلافت طولانی خلفیه هشتم المستنصر بالله ۴۲۷-۴۸۷ هـ ق خلافت فاطمی به اوج قدرت و ترقی خود رسید و سپس دچار زوال و سقوطی سریع گردید، زیرا در هنگام مرگ المستنصر، شیرازه نهضت اسماعیلیه در نتیجه بزرگترین نفاق و شقاق داخلی از هم گسیخته شد. از طرف دیگر این دوره، دوره قدرت‌گیری جنگ سالاران یا حاکمان نظامی بود. آنان اختیار حکومت را از خلفای فاطمی گرفته و این خلافت را در سراسیمه سقوط قرار دارند. برنارد لوئیس در این زمینه می‌نویسد: «در طلوع قدرت خلفای فاطمی، خلیفه، زمان تمام امور را در دست داشت و بر قوای سه گانه حکومت یعنی بر اداره امور مملکت، سلسله مراتب دینی و سپاه نظارت می‌کرد. در امور اداری مملکت بعد از خلیفه شخص وزیر قرار داشت. رئیس سلسله مراتب دینی داعی الدعاة بود. او علاوه بر سازمان اسماعیلیان در داخل امپراطوری فاطمی، بر سپاه بزرگی از عاملان و داعیان اسماعیلی در خارج از مرزها دولت فاطمی فرمان می‌راند. فرمانده قوای نظامی بر سومین قوه مملکتی نظارت داشت. از زمان مرگ حاکم امرای نظامی روز به روز قدرت خویش را در برابر امرای کشور و شخص خلیفه می‌افزودند. تنزل و ادبار و تغذیرات بزرگی که در نیمه اول قرن پنجم هـ ق در اوضاع پدید آمد، این جریان را تسریع کرد در سال ۴۶۷ هـ ق هنگامی که بدرالجمالی فرماندهی سپاه عکا، به



د عوت خلیفه المستنصر با لشکریان خود به سوی مصر حرکت کرد تا زمام امور را در دست گیرد، به کمال خود رسید. دیری نگذشت که بدرالجمالی بر تمام مملکت سیادت یافت، و خلیفه عناوین سه گانه روسای قوای سه گانه مملکت را به وی اعطا کرد و بدر امیرالجیوش، داعی الدعاه و وزیر دولت فاطمی گشت ولی بیشتر با عنوان نخستین است که او را می‌شناسند. از این زمان به بعد فرمانروای واقعی مصر امیرالجیوش بود که پشتیبانی سپاهیان خود بر مردم حکومت می‌راند. به زودی این مقام به صورت یک منصب موروثی و همیشگی درآمد و بدرالجمالی را پسر و نوه‌اش جانشین گشتند و بعد از آن به دست سلسله‌های دیگری از حکام مستبد نظامی افتاده.<sup>۱</sup> با اعمال نفوذ فرزند بدرالجمالی در مورد جانشینی امام انشقاق بزرگی در نهضت اسماعیلیان پدید آمد. جوینی در این باره می‌نویسد: «ابومنصور، نزار اول را ولی عهد کرد و لقب او را المصطفی لدین الله داد. بعد از ایشان پشیمان شد و او را خلع کرد، و پسر دیگرش ابوالقاسم احمد را ولی عهد کرد و لقب او را المستعلی بالله داد.»<sup>۲</sup> خلع نزار که باعث آن اعمال نفوذ امرای نظامی تازه به دوران رسیده بود موجب بوجود آمدن دو گروه در اسماعیلیان گردید. گروه اول که نص نخست را قبول داشته، و به نزاریان مشهورند و گروه دوم مستعلی را به امامت قبول کرده، و وی را امام و خلیفه می‌دانستند و مستعلویه نام گرفتند. نزاریان بعد از مرگ المستنصر در سال ۴۸۷ هـ ق از پیکره فاطمیان جدا شده و خلافت فاطمی را قبول نکرده

۱- برنارد لوئیس: فدائیان اسماعیلی، ص ۵۱-۵۰.

۲- جوینی: تاریخ جهانگشای، ج ۳، ص ۶۶.

زیرا حسن صباح در هنگام سفر به مصر و اقامت در آنجا برگشت نص از نزار به مستعلی را قبول ننموده و با امیرالجيوش اختلاف پیدا کرد. و زمانی که حسن صباح به ایران آمد. به طرفداری از نزار پرداخت و نهضت نزاری را تحت عنوان دعوت جدید بوجود آورد که این نهضت مدت دو قرن به حیات خود ادامه داد و تحولات زیادی را در جهان اسلام بوجود آورد. این انشقاق ضربه مهلکی بر پیکر دستگاه خلافتی فاطمیان بود. زیرا باعث شد فعالیت داعیان در ایران و سوریه که طرفدار نزار بودند و به عنوان ابزار مهم قدرت فاطمیان در شرق سرزمینهای خلافتی آنان محسوب می‌شدند، از دست آنان خارج و این داعیان و هوادارانشان بصورت دشمنی بالقوه برای آنان شدند. از طرف دیگر اسماعیلیانی که مستعلی را به عنوان خلیفه انتخاب نموده بودند از وی رویگردان شدند برنارد لوئیس در این مورد می‌نویسد: «اسماعیلیانی که مستعلی را به خلافت انتخاب کرده از وی روی گردان شدند و دیری نگذشت این اسماعیلیان که مستعلی را به خلافت پذیرفته بود ارتباط خود را با حکومت قاهره قطع کردند.»<sup>۱</sup> نزاریان عامل این انشقاق را اعمال نفوذ امیرالجيوش می‌دانستند. و قدرت فاطمیان در آن زمان در دست آنان قرار داشت لذا نزاریان با ترور افضل امیرالجيوش ضربه مهلکی به دستگاه خلافتی وارد آوردند و به دنبال آن با قتل آمر، جانشین مستعلی که فرزندی نداشت، دستگاه خلافتی را در سراسیمه سقوط قرار دادند. یا مرگ آمر، حافظ بر روی کار آمد که عده‌ای خلافت وی را

قبول نموده و به حافظیه معروف شدند. اما عده‌ای دیگر پسر مجهول آمر طیب را امام دانسته که به طیبیه مشهور شده و در یمن مستقر شدند. در نهایت در اثر این انشقاق و هرج و مرج خلافت فاطمی به دست سرداری کردی به نام صلاح الدین ایوبی، که در آن هنگام فرمانروای واقعی مصر محسوب می‌شد، به سال ۵۶۷ هـ ق برافتاد و این پیروزی بزرگی برای خلافت عباسی بشمار می‌رفت و در عمل عباسیان موفق شدند خلیفه بلامنازع جهان اسلام شوند. خلافت عباسی صد سال بعد از فاطمیان در سال ۶۵۶ هـ ق بتوسط مغولان در بغداد سقوط کرد اما آنان توانستند تحت لوا و قدرت ممالیک مصر دوبار آنهم بصورت تشریفاتی دستگاه خلافت عباسی را در جایگاه خلافت فاطمی احیا کنند. با سقوط فاطمیان نهضت اسماعیلیه تحت عنوان دعوت جدید شکل گرفت که بر اساس برگشت نص از نزار به مستعلی بوجود آمده بود. حسن صباح که در آن موقع در مصر و از مخالفان تغیر نص بود در سال ۴۷۳ هـ ق از مصر به ایران بازگشت و دعوت نزاری را پی ریزی کرد. وی موفق گردید با مجاهدت و کوشش فراوان مقرر فرماندهی خود را در الموت با تسخیر آن به سال ۴۸۳ هـ ق به عنوان پایگاه اسماعیلیان نزاری، برپا کند. وی بانی و ادا‌مه دهنده نهضت اسماعیلیان تحت عنوان دعوت جدید بود و با مرگ المستنصر در سال ۴۸۷ هـ ق مبارزات این گروه شدت گرفت و نه تنها عباسیان بلکه فاطمیان را نیز هدف قرار داد. در مبحث بعدی بطور خلاصه به دعوت جدید پرداخته می‌شود.

فصل چهارم :

بررسی دوران بوجود آمدن

نزاریان از حسن صباح تا

حسن سوم

## زمانداران الموت:

- ۱- حسن صباح ۴۸۳ هـ ق
- ۲- کیابزرگ امید ۵۱۸ هـ ق
- ۳- محمد اول ۵۳۲ هـ ق
- ۴- حسن دوم «علی ذکرة السلام» ۵۵۷ هـ ق
- ۵- نورالدین محمد دوم ۵۶۱ هـ ق
- ۶- جلال الدین حسن سوم «نومسلمان» ۶۰۷ هـ ق
- ۷- علاء الدین محمد سوم ۶۱۸ هـ ق
- ۸- رکن الدین خورشاه ۵۴-۶۵۳ هـ ق<sup>۱</sup>

نهضت نزاری یا دعوت جدید بعد از انشقاق از فاطمیان مصر و مستقر شدن حسن صباح در الموت در سال ۴۸۳ هـ ق تا سقوط الموت در سال ۶۵۴ [ت ق توسط هلاکوخان مغول، پنج دوره را گذراند دوره اول دوره داعیان است این دوره شامل رهبری حسن صباح، کیابزرگ امید و محمدبن کیا بزرگ امید است. دوره دوم، که دوره اعلام قیامت توسط حسن دوم است. شامل دوره حکومت حسن دوم معروف به علی ذکرة السلام و نورالدین محمد دوم است. دوره سوم دوره بازگشت به اسلام توسط جلال الدین حسن معروف به نومسلمان است. دوره چهارم دوره علاء الدین محمد سوم، در این دوره شاهد رد سیاستهای حسن سوم و دوره ستر روحانی و کم توجهی به شریعت است. دوره پنجم الموت که بسیار کوتاه مدت بود با به قدرت رسیدن رکن الدین خورشاه و سقوط الموت به پایان می‌رسد و در واقع پایانی بر دوره دعوت جدید

اسماعیلیان است. در این فصل به سه دوره اول بطور خلاصه و دو دوره آخر در دو بخش آخر پرداخته می‌شود.

دوره داعیان ، «حسن صباح ، کیابزرگ امید ،  
کیامحمد»:

از حدود سال ۴۸۳ هـ ق که حسن صباح در قلعه الموت اقامت گزید، تا سالهای ۶۵۴ هـ ق که این قلعه به دست هلاکوخان مغول سقوط کرد. هشت نفر رهبری الموت را بعهدہ داشتند.

مطابق گفته منابع حسن صباح فرزند فردی از اهالی کوفه بود. بنا به گفته آنان وی از نژاد حمیری از شاهان یمن است.<sup>۱</sup> البته بی شک حسن صباح ایرانی نژاد و ایرانی است.<sup>۲</sup> حسن صباح در شهر قم به دنیا آمد و در ابتدا مانند پدرش از کوفه به قم نقل مکان کرده بود پیرو مذهب شیعه امامی بود. لکن در تماس با داعیان فرقه اسماعیلی چون امیر ضراب، بونجم سراج و مومن که از او بیعت گرفته و سپس بفرمان عبدالملک عطاش که مقام حجتی را داشته به مصر مرکز دعوت فاطمیان رفت و مدت سه سال سفر وی طول کشید. در آنجا بر اثر اختلاف با امیرالنجوش، به ایران بازگشت و از زمان بازگشت مدت ده سال به بررسی اوضاع ایران و انجام مسافرتها متعدد و تبلیغ مذهب اسماعیلیه پرداخت تا اینکه در سال ۴۸۳ هـ ق قلعه الموت را مرکز خود قرار داده و آن را از مهدی علوی، کوتوال الموت که منصوب از سوی دولت سلجوقی بود، گرفت. قلعه الموت که قلعه غیرقابل نفوذی بود، بر روی صخره‌هایی مرتفع واقع شده بود. این قلعه بنا به روایتی در سال

۱- خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی : جامع التواریخ (قسمت اسماعیلیان و فاطمیان و نزاریان و داعیان و رفیقان) به کوشش محمدتقی دانش پژوه و محمد مدرسی زنجان، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۲۵۳۶، ص ۹۷ جویی: تاریخ جهانگشای، ج ۳، ص ۶۹.  
۲- بنا به اظهار دکتر خلعتبری حسن صباح ایرانی نژاد است.

۲۴۶ هـ ق به وسیله حسن بن زید الباقری که یکی از داعیان الی الحق و به روایتی دیگر توسط یکی از شاهان دیلم ساخته شد الموت را در قدیم اله بمعنی عقاب (به زبان دیلمی) و اموت بمعنی آشیانه، جمعاً بصورت الموت، آشیانه عقاب می‌گفتند. «الموت از نظر حساب ابجد ۴۸۳ می‌شود که با سال تسخیر آن بوسیله اسماعیلیان یکی است و پیروان حسن صباح این تصادف را از کرامت پیشوایی خود می‌دانند»<sup>۱</sup> حسن صباح بعد از گرفتن الموت سیاست گرفتن قلاع را به عنوان پایگاه های مطمئن در مقابل تهاجم دشمنان بسیار خویش ادامه داد. اسماعیلیان نزاری در سیاست‌های قلعه گیری خود غیر از نواحی دامنه کوههای البرز، تا حدود دامغان، طبرستان، تون و ترشیز، زوزن، قهستان، اصفهان و قسمتی از فارس پیشروی کردند جوینی می‌گوید: «فی الجملة حسن در استخلاص نواحی که متصل الموت و مواضعی که بدان نزدیک بود مبالغت نموده و هر موضع که بتلبیس دعوت میسر شد مسلم گردانید و آنچه تعزیر او مغرور نمی‌شد به قتل و هتک و نهب و سفک و حرب می‌ستد و از قلاع آنچه میسر می‌شد بدست می‌آورد و هر کجا سنگی می‌یافت که بنا را می‌شایست بر آن قلعه بنیاد می‌نهاد.»<sup>۲</sup> دوره ۳۵ ساله حکومت حسن صباح دوره تثبیت نهضت نزاری است که در این دوره نزاریان از ابزار مخوفی بنام ترور استفاده می‌کردند. خواجه نظام الملک اولین قربانی قدرتمند در سطح بالای حکومت سلجوقی بود که توسط آنان ترور شد.

۳- جوینی: تاریخ جهانگشای ، ج ۳، ص ۷۱.

۱- همانجا ، ص ۷۲.



نزاریان از ترور بعنوان ابزاری جهت نابودی دشمنان خود از جمله امیرالجيوش مصر افضل فرزند بدر الجمالي و آل امر خلیفه فاطمی استفاده نمود. در دوره افضل بود که بعد از مرگ المستنصر خلیفه فاطمی در سال ۴۸۷ هـ ق اسماعیلیان ایران و شام از فاطمیان مصر تحت عنوان نزاری و دعوت جدید بطور رسمی جدا شدند. حسن صباح بعد از عمری طولانی و پرماجرا، در الموت فوت نمود.

رشیدالدین فضل الله درباره فوت وی و چگونگی ادامه رهبریت نهضت که حسن آن را به صورت شورای تائین نمود، می‌نویسد: «و در ماه ربیع الآخر ثمان عشره و خسمائه حسن صباح بیمار شد، مدتی برخود ظاهر نمی‌کرد و بر عادت خویش قیام و قعود می‌نمود و چون کار سخت شد از لمسر، کیابزرگ امید را بخواند و ولی عهد بر او تفویض کرد، و بجای خویش معین فرمود، و دهدار ابوعلی اردستانی را بر دست راست (تمکین داد) و دعوت و دیوان تخصیص بدو حواله کرد. و حسن آدم قصرانی را بر دست چپ و کیا با جعفر را که صاحب جیش بود در پیش رو و وصیت کرد که تا آنگاه که امام بر سر ملک خویش آید باتفاق و استصواب هر چهار کار می‌سازند و او در شب چهارشنبه ششم ماه ربیع الآخر سنه ثمان عشر و خسمائه از دنیا انتقال کرد.»<sup>۱</sup> حسن صباح شخصیتی زاهد و رهبریتی بی نظیر داشت، وی دو فرزند خود را یکی به اتهام شراب خواری و دیگری به اتهام دست داشتن در قتل حسین قائنی به قتل رساند و در هنگام محاصره مقرر

حکومتش، فرزندان و همسر خویش را به قلعه امنی فرستاده و به رئیس آنجا گفت: امور زندگیشان را از نخ ریزی بگذرانند. وی رهبری نابغه، میهن پرست و مبارز علیه حاکمیت عباسی و عنصر ترک نژاد (سلجوقیان) بود. بعد از مرگش کیابزرگ امید که در راس شورای انتخابی حسن صباح قرار داشت، حاکمیت الموت را بر عهده گرفت.

کیا بزرگ امید داعی دوم

چون حسن صباح درگذشت کیابزرگ امید زمام امور را در دست گرفت. مدت حکمرانی وی را منابع مختلف ذکر کردند. جوینی می‌نویسد: «چون بزرگ امید با رفقای دیگر نشست بیست سال همان قاعده و سلوک صباحی را مسلوک می‌داشت»<sup>۱</sup> وی در ابتدای کار خود با یورش دشمنان روبرو شد رشیدالدین فضل الله می‌نویسد: «جون خبر واقع سیدنا بخصمان رسید از هر جایی خصمان برخاستند.»<sup>۲</sup> ولی کیابزرگ امید آنقدر توان داشت تا حملات آنان را دفع کند. در میان وقایع دوران کیا بزرگ امید لشکرکشی به گیلان علیه یکی از داعیان زیدی است که دعوی امامت کرده بود و با شکست دادن و قتل او غائله او را خاتمه داد،<sup>۳</sup> همانطور که از گفته‌های جوینی و دیگر منابع برمی‌آید کیابزرگ امید همان راه حسن صباح را دنبال کرد. با این تفاوت که دوره حسن، دوره تثبیت نهضت نزاری بود و دوره کیابزرگ امید، دوره تحکیم نهضت. وی از روش ترور علیه دشمنان به مانند حسن صباح استفاده کرد و مهمترین ترورهای دوره

۱- جوینی: تاریخ جهانگشای، ج ۳، ص ۷۸.

۲- رشیدالدین فضل الله: جامع التواریخ، ص ۱۳۸.

۳- همانجا، ص ۱۴۱.

وی قتل المستر شد خلیفه عباسی است که جوینی در رابطه با آن می‌نویسد: «جماعتی از ملاعین فدائیان و ملاحده فرصت جلو درگاه از لشکر سپاه نگاه داشتند و مغافضه در بارگاه رفتند و امیرالمومنین را کار زدند»<sup>۱</sup> و دیگر از ترورهای دوره وی قتل آلامر خلیفه فاطمی است. رشیدالدین فضل الله می‌نویسد: «قتل آمر بن مستعلی به مصر بدست هفت نفر رفیقان در سنه اربع عشرین و خمسائه بود»<sup>۲</sup>. کیابزرگ امید در آخر کار خود برخلاف روش حسن رهبری نهضت را به صورت موروثی در خاندان خود قرار داد و محمد فرزند خود را ولیعهد کرد. جوینی می‌نویسد: «پسر او محمد پیش از وفات بسه روز او را ولی عهد کرده بود»<sup>۳</sup> بعد از وفات وی، محمد بن کیا بزرگ امید آخرین داعی دوره اول الموت بر سر کار آمد.

#### محمد اول

وی در ابتدای حکومت با مشکل پدر روبرو نشد و دشمنان بر او نتاختند. او نیز رویه پدر را در پیش گرفت. کاشانی می‌نویسد: «... و متابعت طریقت پدر کرد. خصمان از فوت بزرگ امید مسرور شدند، اما چون رفیقان و داعیان را بر سرکار خویش دیدند محزون گشته بر تمنای خیال و گمان خود تاسف نمودند»<sup>۴</sup> از وقایع دوران وی پیوستن مزدکیان به نزاریان و شورش آنان و

۴- جوینی: تاریخ جهانگشای، ج ۳، ص ۷۹.

۱- رشیدالدین فضل الله: جامع التواریخ، ص ۴۵.

۲- جوینی: تاریخ جهانگشای، ج ۳، ص ۷۹.

۳- جمال الدین ابوالقاسم عبدالله بن علی بن محمد کاشانی: زبده التواریخ، بخش فاطمیان و نزاریان، به کوشش محمدتقی دانش پروژه، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، چ ۲، ۱۳۶۶، ص ۱۷۲.

سرکوبی شدید آنان توسط نزاریان بود. وی به مانند گذشتگان خود از ابزار ترور استفاده می‌کرد و از جمله کارهای وی ترور الراشد بود. جوینی می‌نویسد: «چنانکه خاتمت وخیم پدرش بر قتل مستر شده بود. فاتحه مذمومه او بر قتل پسر مستر شد، الراشد بالله بود»<sup>۱</sup>.

در دوره وی او نیز مانند پدر، پسرش را جانشین خود کرد. چون حسن فرزند او در علوم و مسائل دینی بر وی برتر بود. از طرفی نهضت با یک حالت رکورد مواجه بود، عده‌ای دور حسن را گرفته، و این به مذاق محمد اول خوش نیامد. او درصدد مقابله با وی برآمد. جوینی در این رابطه می‌نویسد: «محمد چون این حال بشنید بر ظنون مردم واقف شد و او در التزام قاعده پدر و حسن در کار دعوت بامام و اظهار شعار اسلام متشدد بود. و آن شیوه را تقلد آن کار مستبعد دانست و بر پسر انکار بلیغ کرد، و مردم را جمع آورد و گفت که حسن پسر منست و من امام نیستم بل از دعاه امام یکی داعی‌ام و هرکس که این سخن مسموع و مصدق دارد کافر باشد و بی دین، و برین موجب قومی را که امامت پسرش را تصدیق کرده بودند بانواع مطالبات و عقوبات مثله بگردانید. و بیک نوبت دویست و پنجاه نفس را بر الموت بکشت و بر پشت دویست و پنجاه شخص دیگر که هم بدین اسم موسوم بودند بست و از قلعه بیرون کرد»<sup>۲</sup>.

۴- جوینی: تاریخ جهانگشای، جلد سوم، ص ۷۹.

۱- جوینی: تاریخ جهانگشای، ج ۳، ص ۷۹.

\* - همانجا، ص ۸۰ بنا به اظهار دکتر خلعتبری این داستان را باید با دید تردید نگریست. یا نویسنده گزافه گویی درباره تعداد افراد نموده چون بنا به گفته جوینی ۵۰۰ تن در الموت مورد تسویه قرار گرفته با توجه به نگهبانان و شمار آنان جهت حفظ این عده الموت گنجاش این عده آدم را ندارد. لیکن اگر این

در واقع با این اقدام خود تخم دو دستگی را در نهضت الموت کاشت. وی در سال ۵۵۷ هـ ق فوت کرد و با مرگ وی دوره اول الموت به اتمام رسید، و دوره دوم با به قدرت رسیدن حسن دو آغاز گردید.

**دوره امامان حسن علی ذکره السلام ، و نورالدین محمد**

## دوم

دوره حسن علی ذکره السلام

حسن دوم در پی مرگ پدر به زمامداری الموت رسید و در آغاز حکومت با هیچ مشکلی مواجه نشد. وی بعد از استقرار و تثبیت خود، پس از دو سال و نیم که از حکومتش

می‌گذشت در ماه رمضان اعلام قیامت نمود.

جوینی می‌نویسد: «در رمضان سنه تسع و خمسين و خمسائه بگفت تا در میدانی که بپای الموت رسید منبری بساختند چنانک روی بسمت قبله داشت برخلاف آنچه قاعده اهل اسلام است و چون هفدهم رمضان رسید اهالی ولایات خود را که در آن روزها بالموت استحضار کرده بود فرمود تا در آن میدان مجتمع شدند، چهار علم بزرگ از چهار لون سپید و سرخ و سبز و زرد که آنها را مرتب کرده بودند بر چهار رکن منبر نصب کردند و او بر منبر رفت و با آن سرکشتگان روز برگشتگان که با غوا و اخلال او متوجه شقاوت و خسارت می‌شدند چنان نمود که از نزدیک مقتدی مذموم اعنی امام موهوم که موقد غیرموجود بود درخفیه نزدیک او کسی رسیده است و بعبارت دیگر ایشان خطبه و سجلی آورده، ... و خطبی خواند مضمون خطبه این بود که حسن بن محمد بن بزرگ

امید خلیفه و حجت و داعی ماست، و شیعه ما در امور دین و دنیا وی رامطیع و قانع او باشند ... . ایشان را به رحمت خود خواند و بخدا رسانید»<sup>۱</sup> و بعد از خطبه وی از منبر پائین آمد و در ماه رمضان افطار کرد، حسن در پی اعلام قیامت نمایندگانی به قلاع دیگر فرستاد که همان رسم را بجای آورند، اما در میان اسماعیلیان عده ای نیز بودند که با قیامت مخالفت می کردند، کاشانی می گوید: «و از جمله کسانی که هنوز از خدا، ترس و دیانت رایحه نسیم اسلام به مشام جان او میرسیده و از این بدعتها عاری داشت، برادر زن سیدنا، حسن بن نامور بود از بقایای آل بویه، که اصلشان از ولایت دیلمان بوده چنانکه در تواریخ ایشان مذکور است او بر افشای این دعوت صبر نتوانست کردن، از غبن و شین و غصه به جان آمد. عاقبت روز یکشنبه ربیع الآخر احدی (و) و سنین (و) و خمسمائه بر قلعه لمسر حسن را کارد زد و مجروح شد، و از آن زخم بمرد»<sup>۲</sup> بدنبال قتل حسن مشهور به علی ذکره السلام فرزند وی نورالدین محمد دوم بجای پدر نشست.

نورالدین محمد دوم

دوران محمد دوم را می توان از لحاظ تاریخی دوران تاریک نزاریان دانست ؛ زیرا منابع از حکومت نزدیک به نیم قرن وی اطلاع چندانی ارائه نمی دهند. در اولین اقدامی که وی به هنگام به قدرت رسیدن انجام داد، کشتن قاتل پدر بود و به قول جوینی: «حسن بن نامور را باتهام قربانی او از مرد و زن و کودک که بقایای بویه بودند در آن

۱- جوینی: تاریخ جهانگشای، ج ۳، ص ۸۱-۸۲.

۲- کاشانی: زبده التواریخ، ص ۲۰۷.

دیار بعقوبت و مثله بکشت و نسل بویه را منقطع کرد»<sup>۱</sup> و «محمد در اظهار این دعوت قیامت از پدر غالی تر و غالب تر، و در اظهار امامت مصرح تر، و دعوی فلسفه و حکمت میکرد»<sup>۲</sup>

از وقایعی که مورخین درباره دوران وی گزارش کرده اند. یکی ماجرای امام فخررازی و دیگری اختلاف با ولیعهد، حسن سوم است. در مورد اولی به دلیل لعن امام فخررازی بر نزاریان وی فدائی را به سوی امام می‌فرستد، و فدائی به بهانه خواندن درس «وجیز» مدت هفت ماه در محضر امام فخررازی بود و در فرصتی مناسب با کارد وی را تهدید می‌کند و امام در مقابل این تهدید ساکت می‌شود و دیگر به لعن اسماعیلیان نمی‌پردازد. زمانی که از وی می‌پرسند چرا دیگر آنان را لعن نمی‌کنی، در جواب می‌گوید آنان برهان قاطع (که منظور کارد فدائی نزاری است) دارند.

دوره نورالدین محمد را نویسندگان تواریخ بدون اشاره به حوادث در منابع، دوره‌ای از آشوب و خونریزی می‌دانند. کاشانی می‌نویسد: «علی الجملة محمدبن الحسن چهل و هشت سال در مملکت مهلت یافت. ملاحده فراوان فتنه انگیختن، و خونهای ناخق ریختند، و راهها زدند و مالها بردند چه بر الحاد و کفر و زندقه مصر بودند. و بر اساس قاعده خود مستمر»<sup>۳</sup> و همانطوری که اشاره شد یکی از مسائل مهم دوران وی اختلاف با ولیعهدش بود، که جوینی درباره این اختلاف می‌نویسد: «او را پسران بودند، مهین ایشان حسن بود که بلقب جلال الدین

۳- جوینی: جهانگشای، جوینی ج ۳، ص ۸۷.

۴- کاشانی: زبده التواریخ، ص ۲۰۸.

۱- کاشانی: زبده التواریخ، ص ۲۱۴.

خواندند ولادت او در سنه اثنین و ستین و خمسمائه بوده است، در ایام کودکی پدرش نص قائم مقامی برو کرد. چون بزرگ شد و اثر عقلی در وی پدید آمد بر طریقه پدر انکار می‌داشته است و رسوم و الحاد و اباحت را استفزار می‌نمود<sup>۱</sup> و بر اثر این اختلاف آن دو از یکدیگر می‌ترسیدند تا سرانجام محمد سوم در ۶۰۷ هـ ق فوت کرد و بنا به نوشته منابع ظاهراً وی را زهر داده‌اند<sup>۲</sup> با مرگ وی دوره دوم الموت به پایان رسیده و جلال الدین حسن آغاز گر دوره سوم الموت، به قدرت می‌رسد.

---

۲- جوینی: تاریخ جهانگشای ، ج ۳، ص ۸۷.

۳- رشیدالدین فضل الله : جامع التواریخ ، ص ۱۷۳- جویین :  
جهانگشای ج ۳، ص ۸۸.



### دوره سوم الموت «دوره نومسلمانی»

جلال الدین حسن سوم معروف به نومسلمان:

تغییر جهت سیاستهای نزاریان در دوره ششمین زمامدار الموت رخ داد. پس از مرگ محمد دوم پسرش جلال الدین که در زمان حیات طولانی پدرش، با سیاستهای وی مخالفت می‌ورزید، زمام امور را در دست گرفت. وی قبل از به قدرت رسیدن و در جهت مخالفت با پدرش با خلیفه عباسی و سلطان محمد خوارزمشاه دشمنان درجه اول فرقه اسماعیلی رابطه برقرار کرده بود. منابع می‌نویسند: «و او را میل به اصل سنت و جماعت بود و کتابهای خرافات پدر وجدان همه بسوخت و پیغام فرستاد نزدیک خلیفه وقت و پیش سلطان محمد خوارزمشاه و اظهار اسلام کرد.»<sup>۱</sup> و زمانی که به قدرت رسید از همان ابتدا مخالفت خود را درباره اعلام قیامت ابراز داشت و دستور به برقراری شریعت داد و باب روابط را با دولتهای پیرامون خود گشود و حتی فقها و علمای سنی را دعوت کرد تا به سرزمینهای وی جهت تبلیغ بیایند. جوینی در این رابطه می‌نویسد: «دارالخلافه به اسلام او حکم کردند و در حق او عاطفتها فرمودند و با او طریق مکاتبات و مراسلات مفتوح داشتند و او را القاب بحرمت نوشتند با آن وسيلت حمید، از همه بلاد اسلام ائمه با سلام و و قومش فتوی نوشتند و بر مواصلت و مناکحت با او رخصت دادند و ذکر بجلال الدین نومسلمان معروف شد و اتباع او را در عهدش نومسلمان خواندند، و در ولایات خود فرمود تا مساجد عمارت کردند و از اطراف خراسان و عراق فقها را طلب داشت و ایشانرا اعزاز و

احترام داشت و ایشانرا اعزاز و اهتمام کردند. تا به قضا و خطابت و امثال این اشغال دینی در ملک او قیام نمودند»<sup>۱</sup> وی حتی موفق شد که قزوینی‌ها را که نزدیکترین همسایگان آنان بودند و از لحاظ دشمنی کینه دیرینه داشتند به سوی خود جلب نماید. مستوفی می‌نویسد: «اهل قزوین بحکم همسایگی بر افعال و اقوال آن بودند از ائمه قزوین التماس کرد تا معتمدان فرستان و از کتاب خانه حسن صباح و دیگر ملاحده اباطیل و تصانیف ایشان بیرون آوردند و بسوختند و جلال الدین حسن نومسلمان بموجب تلقین اهل قزوین بر اسلاف خو لعنت کرد تا مردم را مسلمانی او تحقیق شد»<sup>۲</sup>. وی در پی گسترش روابط خود اقدام مهمی انجام داد، یکی برقراری ارتباط با حاکمان گیلان و دیگر نزدیکتر کردن خود به دستگاه خلافت بود. در مورد اول وی با ازدواج با دختران حاکمان گیلان با آنان روابط حسنه برقرار کرد و منابع در این باره می‌نویسند: «... و اجازه داد تا امرای گیلانات و دیگر مسلمانان با جلال الدین حسن نومسلمان وصلت کنند و او چهار دختر از امرای گیلان بخواست»<sup>۳</sup> و در مورد سیاست نزدیکی به خلیفه الناصر، او مادرش را که سنی بود، با تشریفات به سوی مکه فرستاد و خلیفه بغداد کاروان اسماعیلیان را جلوتر از کاروانهای خاندان سلطان محمد خوارزمشاه قرار داد در حالیکه خوارزمشاهیان بزرگترین نیرو در مشرق سرزمینهای خلافت عباسی بودند

۲- جوینی: تاریخ جهانگشا ی، ج ۳، ص ۸۸.

۱- حمد الله مستوفی: تاریخ گزیده، ناشر دنیای کتاب، چ ۲، اسفند ۱۳۶۱، ص ۵۲۴.

۲- همانجا، ص ۵۲۵.

و این امر باعث کدورت بین عباسیان و خوارزمشاهیان گردید.

حسن سوم در پی باز نمودن درهای سیاست خارجی نزاری بود. او مانند حاکمان منطقه در درگیری‌های سیاسی شرکت می‌کرد. وی نخستین زمامدار از زمامداران الموت بود که جهت شرکت در جنگهای منطقه‌ای از الموت ب مدت طولانی (یک سال و نیم) دور شد و همین ثابت می‌کند که وی در میان نزاریان چقدر قدرت و نفوذ داشته که در زمان غیبت او هیچ اقدامی در قلاع علیه وی صورت نگرفته است. از طرفی وی از شرکت در منازعات منطقه‌ای پاداش نیز دریافت می‌کرد. می‌خواند در رابطه با منازعات منطقه‌ای و گرفتن پاداش توسط جلال الدین حسن سوم آورده : «جلال الدین حسن با اتابک مظفرالدین اوزبک که پادشاه اران و آذربایجان بود، دوستی داشت و چون ناصرالدین منگلی که پادشاه عراق بود با اتابک دشمنی داشت و بعضی از ولایت جلال الدین را نیز دستبرد می‌زد، جلال الدین در سال ۶۱۰ هـ ق برای کمک به اتابک و جنگ با منگلی به آذربایجان رفت و یک سال و نیم در آنجا ماند و اتابک در حق او انعام زیاد به عمل آورد و پس مهمانی و علوفه لشکرش او را نثارها داد و هر روز دینار به عنوان خرج مطبخ برای او فرستاد پس هر دو برای دفع منگلی از خلیفه استمداد کردند و خلیفه مظفرالدین وج السبع و مظفرالدین گوگ بوری را به یاری ایشان فرستاد و این جمع در سال ۶۱۱ هـ ق ناصرالدین منگلی را شکست دادند و سیف الدین اغلامش

را به جای او در عراق گذاشتند و ابهر و زنجان را در ازای خدمات جلال الدین به وی دادند.<sup>۱</sup>

حسن سوم بدنبال سیاستهای خود و در پی ظهور چنگیز مدتی به جلال الدین خوارزمشاه نزدیک شد و « چون بعد از آن سلطان جلال الدین خوارزمشاه از آسیب صدمه مغول به منهزم به عراق رسید. جلال الدین به سبب معاونت به وی پیوست، و در مصاف کرج و روم و شام با او رفیق بود. تا چون حالت ناگزیری برسد، جلال الدین مایوس و محروم به وطن خود مراجعت نمود.»<sup>۲</sup> در واقع این ناامیدی جلال الدین حسن را می‌توان در ظهور چنگیزخان و حرکت او به سوی ایران دانست و از جهت سیاسی وی طرف قوی‌تر را گرفت. در واقع حکومت خوارزمشاهیان از هم پاشیده بود و قدرت جانشین آنان، مغولان بودند. جوینی در این رابطه می‌نویسد: «چون پادشاه جهان چنگیزخان از ترکستان در حرکت آمد پیش از آنکه ببلاد اسلام رسید جلال الدین بخدمت او در نهان پیکان فرستاد و نامها نوشت و خود را بایلی و مطاوعت عرضه داشت، این یک واضح بود که چون لشکرهای پادشاه جهانگشائی چنگیزخان در بلاد اسلام آمدند از این طرف آب جیحون اول کسی از ملوک که رسول فرستاد و بندگی نمود و قبول ایلی کرد جلال الدین بود.»<sup>۳</sup>

جلال الدین حسن سوم معروف به نومسلمان در سال ۶۱۸ هـ ق بر اثر بیماری اسهال در گذشت. وی در زمان زمامداری خود با سیاست ماهرانه‌ای، ورق باخت نزاریان

۱- محمدبن خاوند شاه بلخی می‌خواند: روضه الصف، بتهذیب دکتر عباس زریاب خوی، تهران، انتشارات علمی، ج ۲، سال ۱۳۷۲، ص ۶۴۶.

۲- کاشانی: زبده التواریخ، ص ۲۱۷.

۳- جوینی: تاریخ جهانگشای، ج ۳، ص ۹۰.

را به ورق برد آنان تبدیل کرد. نزاریان در دوره پدر و پدربزرگش به یک نوع انزوای شدید در جهان اسلام گرفتار شده بودند و انقلاب نزاری که در دوران زمامداری سه داعی اول با شدت آغاز شده بود با سیاست نومسلمانی موجودیتی را برای این نهضت بوجود آورد. هر چند به قول منابع، وی در دامن مادری سنی و متعصب بزرگ شده و سیاستهای پدرش را تخطئه کرد، اما در واقع وی جهان نزاری را دمی تازه داد، و با وارد شدن در بازیهای سیاسی آن روزگار در واقع می‌توان گفت او برنده کامل بود.

اگر ما در جهان نزاری وجود دو دسته را قائل شویم یک دسته انقلابی و نام آنها را قیامتی‌ها بگذاریم و دسته دیگر شریعتی‌ها در واقع میانه روهای نهضت نزاری‌اند، جلال الدین حسن متعلق به دسته دوم است. وی ثابت کرد اگر نزاریان نتوانستند با اخذ سیاستهای اسلاف خود به آنچه که با انقلاب و خونریزی و تلاش جهت تسلط بر جهان اسلام بود، پیروز گردند، وی با روش دیپلماسی به این نتیجه رسید. اقدام جهت نزدیکی به دستگاه خلافت دستگاهی که از بدو پیدایش، تمام حکومتهای موجود سنی مذهب جهت کسب مشروعیت معنوی به آن محتاج بودند، باعث گردید تا جهان اسلام به نزاریان دیگر به چشم بیگانه نگاه نکنند و هر دوطرف با این نزدیکی سودهای فراوان برند. وی با ارتباط با حاکمان پیرامون خود، خود را از تحریک و حملات آنان مصون داشت و حتی پایگاههایی نیز به دست آورد و به عنوان یک حاکم دنیوی از اعتبار خاصی در جهان اسلام برخوردار شد. این سیاستها را جناح مقابل وی در درون

نهضت درک کرده و مشکل حادی برای حسن سوم بوجود نیاورد و دلیل آن می‌توان دوری وی از الموت و شرکت در مبارزات منطقه‌ای بدون بوجود آمدن بحران در دژها دانست. برنارد لوئیس در مورد برخورد نزاریان در کل با زمامداری جلال الدین حسن سوم می‌نویسد: «از نظر خود اسماعیلیان نیز این تغییرات احتیاج به توضیح و تبیین داشت. زیرا هر چه باشد آنان بالاخره فقط یک دولت محلی که تابع رئیسی باشند نبودند هرچه ممکن است در نظر دنیای خارج چنین آمده باشند. نیز آنان تنها دسته‌ای مفسدجو و آدمکش نبودند، بلکه پیروان با ایمان دینی بودند که گذشته‌ای تابناک و رسالتی جهانی داشت و مانند همه مومنان واقعی احساس میکردند که باید موجودیت خود و دین را بی کم و کاست حفظ کنند. این امر مستلزم آن بود که به همه آن تغییرات، از شریعت به قیامت و از قیامت به شریعت، و تظاهر به مذهب تسنن، و بعداً باز برگشتن به کیش اسماعیلی که مقید به شریعت بود، یک معنا و تاویل مذهبی داده شود.»<sup>۱</sup>

با مرگ حسن سوم نزاریان الموت وارد دوران جدیدی که می‌توان آن را دوره تازه‌ای از مبارزات آنان جهت حفظ موجودیت خود دانست، دوره چهارم الموت با زمامداری علاء الدین محمد سوم آغاز گردید.

بخش دوم :

دوره چهارم الموت

زمانداری، علاء الدین محمد

سوم

## آخرین زمامداران الموت بقدرت رسیدن علاء الدین محمد سوم:

«جلال الدین رسول بیغداد فرستاد امیرالمومنین الناصرلین الله التماس او را مقبول داشت و اجازت فرمود که امرای گیلان بحکم اسلام با او موصلت سازند، بدین قضیت جلال الدین از دختران امرای ایشان چهار زن در نکاح آورد که اول ایشان همشیره کیکاووس بود که در حیوه است و متملک ولایت کوتم پسر جلال الدین علاء الدین محمد ازین زن داده شد».<sup>۱</sup>

علاء الدین محمد تنها فرزند ذکور جلال الدین حسن بود، بعد از مرگ مشکوک وی به جای پدر بر سریر دولت نزاریان قرار گرفت. حافظ ابرو در این باره می‌نویسد: «علاءالدین محمد بن الحسن بن محمد است در سن نه سالگی به جای پدر نشست و جلال الدین حسن نومسلمان را همین یک پسر بود».<sup>۲</sup>

برطبق گفته منابع دو مسئله مهمی که در به قدرت رسیدن علاءالدین محمد به چشم می‌خورد یکی مشروعیت حکومت علاءالدین محمد و دوم تحکیم پایه‌های حکومت وی بدست وزیرش است. این مسئله توأم با خونریزی تسویه حساب در دستگاه حکومتی نزاریان را به همراه داشت: در مورد اول همانطوریکه حافظ ابرو و دیگر منابع گفته‌اند وی تنها فرزند پدرش بود و از لحاظ سنی بنا بر اعتقاد اسماعیلیان، فرق نمی‌کند. امام در چه سنی باشد، چنانکه رشیدالدین فضل الله و دیگر منابع می‌نویسند: «علاء الدین کودکی بود تادیبی تمام نیافته و

۱- جویی: تاریخ جهانگشای، ج ۳، ص ۹۰.

۲- نورالدین عبدالله بن لطف الله بن عبدالرشید البه‌دا دینی (الخوافی) حافظ: مجمع التواریخ سلطانیه (بخش خلفا، علویه، مغرب و مصر، نزاریان و رفیقان)، به اهتمام محمد مدرس زنجانی، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۶۴، ص ۲۶۸.



مذهب مزیف و طریقه مزخرف اشان آنست که امام در حالت کودکی و پیری و جوانی و کهلای در معنی یکسانست، و هر چه او گوید و کند در هر حال که باشد حق و نیکو تواند بود و امثال و فرمان او در هر شیوه که فرمودی هیچ آفریده‌ای انکار و منع نتوانستی کردن لا جرم از تدبیر دین و دنیا و محافظت بر مسلمانی که آن را مستلزم شده بودند و از اهتمام امور ملک غافل و معرض شونده و کودکی را متکفل امور دین و دنیا و راعی مصالح خود می‌دانند»<sup>۱</sup> با توجه به این مسئله که منابع ذکر کرده‌اند، حکومت وی از لحاظ دینی و سیاسی دارای مشروعیت لازم بود. اما دربارهٔ مسئله دوم که تحکیم حکومت وی است از دوره حسن دوم علی ذکره السلام به بعد دو جناح در تشکیلات نزاری مشهود بودند و همانطوری که در دوره سوم الموت توضیح داده شد، یکی جناح محافظه کار که به آنها عنوان شریعتی داده شد و جناح دیگر قیامتی ها که جناح تندرو و انقلابی نزاریان هستند. هر دو جناح جهت بدست گرفتن قدرت در طول حاکمیت حسن دوم تا رکن الدین خورشاه دست به مبارزه شدیدی علیه یکدیگر زدند.

در یک تقسیم‌بندی از زمامداران الموت بعد از دوره داعیان می‌توان حسن دوم و نورالدین محمد دوم و علاء الدین محمد سوم را در جناح انقلابی نزاری و جلال الدین حسن سوم و رکن الدین خورشاه را در جناح محافظه کار قرار داد. ولادیمیرونا نیز همین جناح بندی را تحت عنوان گروه دمکراتیک و گروه فنوئودال دولت نزاری آورده و دوره علاء الدین محمد را غلبه

۳- رشیدالدین فضل الله: جامع التواریخ، ص ۵۷۸ کاشانی زبده التواریخ ص ۲۱۸ جوینی: تاریخ جهانگشای، ج ۳، ص ۹۰.

جناح انقلابی نزاری میداند و می‌نویسد: «خط سیاسی دمکراتیک که پیشتر بررسی شد در دوره کودکی و نوجوانی علاء الدین بود، که تصمیم خود او هیچ نقش نداشت. همچنان که پیشتر هم بود. گروه‌های فئودالی و دمکراتیک دولت اسماعیلی هر یک تلاش می‌کردند از جانشین یا فرمانروای جوان در راه هدف‌های سیاسی خویش استفاده کنند و او را بیان‌کننده منافع خود سازند. نمایندگان اسماعیلیان ساده که در سال‌های ۲۰ سده هفت هجری در سر حکومت بودند توانستند علاء الدین را با سنت‌های دمکراتیک تربیت کنند».<sup>۱</sup>

منابع از وزیر مجهول نامی که جلال الدین حسن آن را جهت تربیت فرزندش گمارده بود نام می‌برند. که گویا از جناح انقلابی نزاریان بود. این وزیر جهت تحکیم پایه‌های حکومت علاء الدین محمد یا در واقع جهت تثبیت سیاست‌های جناح خود دست به یک سری اقدامات توأم با خشونت و خونریزی می‌زند و با این اقدامات نه تنها موقعیت علاء الدین محمد سوم را تثبیت می‌کند. بلکه موقعیت جناح خود و حاکمیت سیاست‌های انقلابی را نیز تحکیم می‌بخشد. بهانه وی در این رابطه مرگ مشکوک جلال الدین حسن سوم است.

جوینی راجع به این جنگ و تحکیم قدرت و موقعیت محمد سوم می‌نویسد: «جلال الدین را مرض موت اسهال بوده است، تهمت نهادند که زنان او باتفاق خواهرش و جماعتی خویشان او را زهر دادند، و وزیری که بحکم وصایت او مدبر ملک بود و مربی پسرش علاء الدین خلقی

۱- استرویوالودمیلا ولادیمیرونا: تاریخ اسماعیلیان در ایران در سده‌های ۵-۷ هجری (۱۱ و ۱۲ میلادی) مترجم پروین منزوی، نشر اشاره، تهران، ۱۳۷۱، ص ۲۷۰.

بسیار از ارقاب او و خواهر زنان و خواص و اهل بطانۀ او با آن تهمت بکشت و بعضی را بسوخت.<sup>۱</sup> و با روی کار آمدن علاء الدین محمد سوم و تحکیم قدرت وی دوره‌ای دیگر از ادوار پنج گانه نهضت نزاری آغاز می‌شود که یکی از شاخص‌های آن تغییر روش از جلال الدین حسن سوم است.

### تغییر روش از جلال الدین حسن سوم

آنچه که مسلم است با قدرتگیری جناح انقلابی نزاری گردانندگان سیاست الموت دیگر تمایلی به ادامه سیاست سنی گری حسن سوم نداشتند. اما واژگون کردن سیاست‌های حسن سوم به مانند تسویه حساب خونین با جناح مقابل به سادگی امکان پذیر نبود و برای بریدن از این سیاست و هویت بخشیدن دوباره به جامعه نزاری تحت لوای مذهب اسماعیلیه سیاست ظریفی را بکار بردند تا موجب خشم دنیای خارج از دژها نشود. دفتری در این رابطه می‌گوید: «وزیری که قبلاً از سوی حسن سوم منصوب شده بود، برای مدتی حکمران واقعی دولت نزاری بود. جامعه نزاری در دوره محمد سوم از دیدگاه خارجی‌ان رسماً بر مذهب سنت باقی ماند. در حقیقت خط و مشی و سیاست سنی مابانه‌ای که حسن سوم گذاشته بود هیچ گاه رسماً در الموت انکار و ترد نشد، بلکه بتدریج در اجرای رسوم و احکام شریعت بر طبق مذهب اهل سنت سستی پدید آمد و اندیشه‌های وابسته به قیامت از نو جان گرفت. پس از زمانی، جامعه نزاری بار دیگر علناً

۱- جویی: تاریخ جهانگشای، ج ۳، ص ۹۰- کاشانی: زبده التواریخ، ص ۲۵۸ رشیدالدین فضل الله: جامع التواریخ، ص ۵۷۸- حافظ ابرو: مجمع التواریخ السلطانیه ص ۲۶۵.

خویشتن را بویژه اسماعیلی نزاری به شمار می‌آورد»<sup>۱</sup> آنچه که از منابع بدست می‌آید تغییر روش توسط محمدسوم از سیاست پدرش را متوجه شخص وی می‌دانند. مستوفی می‌نویسد: «او نه ساله بود که ترک مذهب و رسم پدر کرد و با سراباطیل و اباحت و الحاد رفت»<sup>۲</sup> و جوینی نیز می‌نویسد: «علاء الدین کودک بود و پرورش تادیب نیافتند... با جماعتی کودکان دیگر بازی و تماشا و شتر داشتن و گوسفند پروردن مشغول شد و تدبیر کارها با رای زنان افتاد تا بنیادها که پدرش نهاده بود مضمحل شد و تدبیرهایی که بر منهاج اصابت بود باطل، و اول همه طایفه که از ترس پدرش متقلد شریعت و اسلام شده بودند و بدل پلید و ضمیر تیره هنوز معتقد مذهب فاسد جدش بودند و «اشربوفی قلوبهم العجل» چون از ارتکاب منکرات و زاجری ندیدند و بر اتباع فرایض و سن و اقتضاء آثار شداد و رشاد محرض و باعثی نداشته باز بامرالحداد و بی دیانتی رفتند چون اندک مدتی برآمد باز غلبه و قوت گرفتند، و دیگران که قبول اسلام از بصیرت کرده بودند و خواهان مداومت بر آن بودند از قصد و نکایت آن ملحدان خایف گشتند و از خوف جان اسلام دیگر بار نهان کردند و الحاد مره ثانیه لا ادعاه الله»<sup>۳</sup>

اما آنچه که می‌توان در این تغییر روش دید، تسلط کامل جناح انقلابی بر قدرت قلاع است. منابع از مخالفت با روش جدید در هیچ یک از مناطق تحت سلطه اسماعیلیه ذکر نمی‌کنند و همانطوری که در بالا جوینی

۲- فرهاد دفتری: تاریخ و عقاید اسماعیلیه ، ص ۴۶۵.

۳- مستوفی، تاریخ گزیده ، ص ۵۲۵.

۱- جوینی: تاریخ جهانگشا ی، ج ۳، ص ۹۱ و ۹۰.

گفت محافظه کاران سکوت اختیار کردند. در واقع دوره علاء الدین محمد دوره بازسازی نهضت انقلابی نزاری بریدن از سیاست تسنن حسن سوم و وارد جریانات سیاسی جهان اسلام با هویت تازه‌ای تحت رهبری علاء الدین محمد سوم بود. در مورد حاکمیت جدید و بریدن از سیاستهای حسن سوم، ولادیمیرونا می‌نویسد: «بیرون از دولت اسماعیلی نیز می‌دانستند که سیاست خارجی را فرمانروای الموت تنها پس از سنی می‌تواند تعیین کند. علت بازسازی نزاریسم\* و بریدن از تسنن آن است، که علاء الدین را با نزاریسم آشنا کردند، نه با تسنن و فئاتیزم، که درباره او «نادان» بود. تاکید بر آن که علاء الدین کاملاً نیاموخته و نادان بود، قانع کننده نیست. همه اجداد او تحصیل کرده بودند. و خود استاد و رساله‌ها و فرمانها را می‌انگاشتند. کتابخانه الموت در زمان خود یکی از بهترین کتابخانه‌ها بود و میان اسماعیلیان همیشه «افراد اهل علم» بسیار بودند و علاء الدین محمد کمبود آموزگار تحصیل کرده نداشته است.»<sup>۱</sup> در هر صورت سیاست مذهبی دوران حسن سوم در دوره علاء الدین محمد تغییر کرده و آنان با صورت جدیدی از نهضت اسماعیلیه همراه با داشتن هویت مستقل از جهان اسلام سنی وارد دور جدیدی از مبارزات خود شدند. این هویت جدید یکپارچه سنی گری حسن سوم را تغییر داد آنان با هویت نزاری وارد صحنه سیاسی دنیا اسلام شدند، و روابط خود را بر اساس جدید با جهان خارج پی ریختند.

\* - نزاریسم غلط است بنا به گفته دکترخلعتبری نزار + ایسم اشتباه است و نزاری گری صحیح است.

۲- ولادیمیرونا: تاریخ اسماعیلیان در ایران، ص ۲۸۰.

## فصل دوم : روابط نزاریان تحت حاکمیت علاء الدین محمد با حکومت‌های معاصر وی

دوره‌ای که علاء الدین محمد سوم بقدرت رسید، دوره پرآشوبی برای جهان اسلام بود. نزدیک به بیش از نیم قرن پیش، خلافت فاطمیان توسط صلاح الدین ایوبی از صفحه سیاست جهان اسلام محو شد و جنگ‌های صلیبی نیز در آخرین دهه‌های خود بود، و جهان اسلام هنوز از زیر ضربات این جنگ‌ها کمر راست ننموده بود که سیل بنیان کنی از شرق سرزمین‌های اسلامی یورش خود را آغاز نموده، سیلی که طومار حکومت خوارزمشاهیان را درهم پیچیده و قدرت آنان را در سرایشی سقوط قرار داد.

علاء الدین محمد سوم در آن دوران با دو شخصیت مهم جهان اسلام هم عصر بود. یکی الناصرالدین الله، خلیفه باهوش و مکار که در پی احیاء خلافت عباسی بود و دیگری سردار شجاع خوارزمشاهی، سلطان جلال الدین که بدنبال ضربه سهمناک مغولان و مرگ پدر در عین مقاومت کردن در برابر مغول دست به فعالیت شدیدی زد تا بقایای حکومت خوارزمشاهیان را حفظ نماید.

در این فصل به روابط نزاریان تحت حاکمیت علاء الدین محمد سوم با خوارزمشاهیان، عباسیان، سیستانیان، گیلانیان و دیلمیان، قزوینیان و در آخر نیز به روابط مغولان با نزاریان پرداخته می‌شود.

### روابط با خوارزمشاهیان

سلطان جلال الدین خوارزمشاه آخرین بازمانده از این خاندان بود. وی توانایی مقابله با مغولان را داشت و توانست در سال ۶۱۷ هـ ق در دشت پروان در افغانستان کنونی مغولان را شکست دهد، و این نخستین

شکست مهم مغولان از زمان حمله به ماوراءالنهر بود؛ چنگیزخان در پی این شکست خود شخصاً وارد میدان شد و با شکست دادن جلال الدین در کنار رود سند وی را منهزم به هند فراری داد، سلطان جلال الدین بعد از مدتی به ایران بازگشت و روابط وی با اسماعیلیان نیز پس از بازگشت از هند شروع شد.

بنا به گفته منابع حسن سوم اولین کسی بود که ایلی چنگیزخان را قبول کرد.<sup>۱</sup> اما آنچه مسلم است نزاریان خطر مغول را درک کرده و می‌دانستند، دیر یا زود مغولان که نقشه تسلط بر جهان را در سر داشتند به سراغ آنان که یک کانون قدرت سیاسی و مذهبی در جهان اسلام بودند می‌آیند، چنانکه کاشانی می‌نویسد: «اما بعد از او (حسن سوم) علاءالدین محمد، و اتباع او نقض آن عهد کردند، و استخفاف آباء و سلف نمودند، تا دیدند آنچه دیدند»<sup>۲</sup>. می‌توان اینطور بیان کرد. روابط نزاریان با خوارزمشاهیان قبل از محمد سوم به علت سیاست حسن سوم در نزدیکی به دستگاه خلافت سرد بود و با هجوم مغول و از میان رفتن قدرت نظامی خوارزمشاهیان، نزاریان در زمان حسن سوم نخست کوشش کردند تا با این دولت بصورتی کنار بیایند، اما حملات مغول و ترس از انتقام گیری آنان را به سوی مغولان متوجه ساخت و با روی کار آمدن علاءالدین محمد سوم و درک این که در صورت حذف قدرت ناپایدار خوارزمشاهیان مغولان دیر یا زود به سراغ آنان خواهند رفت سعی در نزدیکی به سلطان جلال الدین نمودند، اما جلال الدین خوارزمشاه که بی شک

۱- رشیدالدین فضل الله: جامع التواریخ، ص ۵۷۸ جویی: تاریخ جهانگشای، ج ۳، ص ۹۰ حافظ ابرو: مجمع التواریخ السلطانیه، ص ۲۶۷.

۲- کاشانی: زبده التواریخ، ص ۲۵۷.

سرداری دلیر، شجاع و متهور در فنون جنگی بود با شکست مغولان در نبرد پروان نام و آوازه‌ای برای خود کسب کرده بود، درایت و شم سیاسی که بتواند با نزاریان متحد شوند، تا از یورش مغولان جلوگیری کند را نداشت او یک حالت بی اعتمادی و نوعی زورگویی نسبت به نزاریان را در پیش گرفت تا هویت قدرت خود را آنهم به عنوان یک قدرت برتر حفظ کند.

منبع معتبری که در رابطه با خوارزمشاهیان و روابط آنان با نزاریان، اطلاعات ذی قیمتی را در آن دوره ارائه می‌کند کتاب سیره جلال الدین منکبرنی نوشته نسوی است. وی در نخستین گزارشی که در رابطه با برخورد سیاسی جلال الدین خوارزمشاه و اسماعیلیان که مربوط به سال ۶۲۴ هـ ق است چنین آورده: «زمانی که جلال الدین خراسان را به دایی خود اورخان سپرد. نمایندگان اورخان سرزمینهای اسماعیلی تون، قاین و قهستان را مورد چپاول قرار دادند و اسماعیلیان که خواهان درگیری با خوارزمشاهیان نبودند، تلاش کردند این مساله را از طریق سیاسی حل کنند. و نزاریان سفیرانی نزد جلال الدین فرستادند، و جلال الدین سفیران را با اورخان روبرو کرد. اورخان پس از شنیدن صحبت‌های نزاریان بشدت خشمناک شد و آنان را تهدید کرد گفت: این خنجرهای ما هستند به جز اینها شمشیرهای تیزتری هم داریم که آبدیده و کشنده هستند. شما در برابر اینها کاری نمی‌توانید بکنید<sup>۱</sup>. اورخان با این اقدام خود می‌خواست قدرت خود را به

۱- شهاب الدین محمد خرنند زی زیدری نسوی: سیرت جلال الدین منکبرنی، به اهتمام مجتبی مینوی، شرکت انتشارات علمی فرهنگی، تهران، ۱۳۶۵، ص ۱۶۳.



اسماعیلیان نشان دهد. اسماعیلیان را از این سفارت نتیجه‌ای نگرفتند. جز آن که دانستند اورخان سد راه-شان در برقراری روابط با خوارزمشاهیان است. زمانی که وی حاکم گنجه شد اقدام به ترور وی و برداشتن این سد نمودند، با فرستادن سه فدائی نزاری او را به قتل رساندند. نسوی درباره اقدام به قتل اورخان می‌نویسد: «سه نفر از فدائیان بر اورخان حمله کردند و بیرون شهر او را بکشتند. آنگاه کاردها کشیده به شهر درآمدند. می‌گفتند علاء الدین را عمر باد، ما قربان علاء الدین ایم. تا به در شرف الملک رسیدند. او را آنجا نیافتند در قصر به سرای سلطنت رفته بودند. فراشی از آن وی را زخم کردند. و بیرون آمدند. همچنان شعار علاء الدین اظهار کرده مباحثات می‌نمودند. عوام از بامها ایشان را سنگسار کردند، و تا نفس آخر می‌گفتند ما قربان علاء الدین ایم.»<sup>۱</sup> بدنبال این حادثه نزاریان سفیری را جهت مسئله شهر دامغان به نام بدرالدین احمد به دربار خوارزمشاهیان روان کردند. قصد اسماعیلیان از اعزام سفیر با توجه به حمله مغول و اغتشاشات نواحی مختلف ایران بدست آوردن پایگاههایی برای خود بود، دفتری در مورد توسعه قلمرو نزاریان در آن زمان می‌نویسد: «در حوالی سال ۶۱۹ هـ ق نزاریان دامغان را که در نزدیک گردکوه بود گرفتند، و بعضی از قلاع را در قومس از نو تصاحب کردند، نیز قلعه‌هایی در طارم و در کوههای زاگرس به دست آوردند.»<sup>۲</sup> آنان در نواحی سیستان نیز مشغول بسط نفوذ خود شدند و قلعه شهنشاه

۲- نسوی: سیرت جلال الدین منکبرنی، ص ۱۶۳.

۳- دفتری: تاریخ و عقاید اسماعیلیان، ص ۴۷۲.

را تصرف کردند، (ماوقعه آن را در روابط نزاریان با حاکمان سیستان توضیح داده می‌شود) ، قتل اورخان سفیرالموت را از رفتن پیش خوارزمشاه بیمناک گرداند. وی این مسئله را در طی نامه‌ای با شرف الملک وزیر جلال الدین خوارزمشاه در میان گذاشت و گویا ترور تورخان تاثیر خود را در رابطه با رفتار امرای دولت خوارزمشاهی گذاشته بود و شرف الملک از در سازش با اسماعیلیان درآمد، و به قول نسوی: «می‌خواست که قاعده‌اش که سبب امن او بود مهد شود و او نیز در پی اورخان نرود.»<sup>۱</sup> بدنبال این سازش قرار بر آن شد که اسماعیلیان شهر دامغان را در دست داشته و سالانه مبلغ سی هزار دینار به دولت خوارزمشاهی خراج بدهند. شرف الملک در ادامه سیاست برقراری روابط با نزاریان سفیر اسماعیلی را به نزد خود خواند، وی خواهان جلب دوستی اسماعیلیان بود، او همراه با سفیر نزاریان سفری به آذربایجان نمود و در طی این سفر حادثه‌ای در یکی از مجالس روی داد. این حادثه می‌رفت تا باعث کدورت بین اسماعیلیان و دربار خوارزمشاهی شود. نسوی در این باره می‌نویسد: «چون به چراگاه شهر سراو رسیدند در اثناء مجلس شراب، وقتی که کووس در صمیم نفوس اثر کرده بود گفت: که از فدائیان ما در لشکر شما جمعی هستند که متمکن گشته و چون یکی از خدم و غلامان شما شده‌اند. بعضی در اصطبل تو خدمت می‌کنند و بعضی پیش مقدم چاووشان سلطان می‌باشند. شرف الملک الحاح کرد که آن جماعت را حاضر گردانند تا به چشم خود ببینند، و دستارچه خود را علامت امان به وی داد.

بدرالدین احمد پنج نفر از فدائیان حاضر کرد. یکی از ایشان به شرف الملک گفت که من فلان جا بر تو فرصت یافته بودم ولیکن منتظر فرمان بودم. شرف الملک چون این سخن بنشید فرجیه خود بیرون آورد و با پیراهن بیامدش و میان ایشان بنشست و گفت سبب چه بود که شما به قصد من نشسته اید؟ علاءالدین از من چه می‌خواهد؟ چه گناه و تقصیری از من صادر شد که به خون من تشنه شود؟ من چنانکه بندهٔ سلطانم همچنان بنده ویم. اینک به دست شما افتاده‌ام هرچه بخواهید بکنید.»<sup>۱</sup> از این ماجرا دو نتیجه عمده به دست می‌آید، یکی نفوذ نزاریان در دستگاه خوارزمشاهیان دوم ترس و وحشت سردمداران دستگاه خوارزمشاهی از حضور فدائیان در دستگاه حکومتی، خبر این ماجرا به گوش سلطان جلال الدین رسید وی بی نهایت خشمگین شد و فرمان قتل آن پنج فدایی را صادر کرد. نسوی می‌نویسد: «بر در خیمه او آتشی بزرگ افروختند، و آن پنج نفر فدایی را در آن انداختند و می‌سوختند و می‌گفتند که ما قربان مولی علاءالدین ایم.»<sup>۲</sup>

نزاریان با ناراحتی از رفتار سلطان جلال الدین سفیر دیگری را جهت گرفتن خونبهای کشته شدگان به دربار وی اعزام کردند. نسوی درباره اعزام سفیر و توافق بین دربار خوارزمشاهی و نزاریان می‌نویسد: «شرف الدین به آذربایجان رفت من نیز با او روان شدم. روزی در بردع بودیم. رسول الموت صلاح الدین علی نامی به رسالت بر شرف الملک آمد که پنج نفر از فدائیان احراق کرده‌ای اگر سلامت خود می‌خواهی در دیعت هر یکی

ده هزار دینار باید که بگزاری از هول این خطاب در کمند و جزع افتاد. رسول از امثال و اقران خود به خط وافر مخصوص کرد و تشریف فاخر بداد، و مرا فرمود که توقیعی نبشتم دیوانی به اسقاط ده هزار دینار هر سال از جمله مالی که جهت حمل خزانه سلطان مقرر شده است و شرف الملک علامت خود بر آن توقیعه نهاد.»<sup>۱</sup> اقدامات شرف الملک ظاهراً روابط اسماعیلیان و خوارزمشاهیان را آرام بخشید. نزاریان در جهت سیاست نزدیکی به سلطان جلال الدین نه فدایی همراه با سفیر دیگری به دربار وی فرستادند و آمادگی خود را برای از میان بردن دشمنان جلال الدین اعلام کردند اما جلال الدین فدائیان را پس فرستاد، به آنان گفت: «شما نیز چون دیگران خوب می‌دانید چه کسانی دشمن و مخالف ما و چه کسی دوست و هم پیمان ما است. اگر بخواهید آنچه را می‌گویید، انجام می‌دهید چیزی مانع شما نیست و راهنمایی لازم ندارد. ما تعهدی بر دوش شما نمی‌نهیم. شمشیرهای تیز و جنگجویان شجاع ما را از رو آوردن به دست و خنجر اسماعیلیان بی‌نیاز می‌کنند.»<sup>۲</sup> جلال الدین بارد کمک اسماعیلیان در ظاهر و دادن این پیام که آنان دشمنان وی را می‌شناسد در واقع دست اسماعیلیان را در کشتن دشمنان خود بازگذاشت و بعد از این جریان، در روابط خوارزمشاهیان و نزاریان فراز و نشیبهای زیادی دیده میشود، از جمله زمانی که به جلال الدین خوارزمشاه خبر می‌دهند که سفیری از مغولان توسط کاروانی از

۱- نسوی: سیره جلال الدین منکبرنی، ص. ۱۶۵.

۲- همانجا: ص. ۱۶۶.

۳- همانجا، ص ۱۷۷.

اسماعیلیان به سوی شام در حرکت است، وی به وزیر خود دستور می‌دهد که کاروان‌هایی که از نزاریان به شام می‌روند یا بالعکس را مورد بازرسی قرار دهند و در یک مورد نیز کاروان اسماعیلیان را به بهانه بودن سفیری از مغولان مورد تهاجم قرار داده و هفتاد تن از نزاریان را به قتل رساندند، نزاریان نیز در پی این اقدام به غیاث الدین برادر جلال الدین خوارزمشاه پناه دادند. زیرا وی با فرار خود در جریان نبرد اصفهان که مابین سپاه مغول و سپاه خوارزمشاهیان روی داد. موجب شکست جلال الدین را فراهم آورده بود. بدنبال این جریان غیاث الدین از خلیفه بغداد کمک خواست که با نظر مساعد دستگاه خلافت مواجه شد و از طرفی وی از ترس برادرش به الموت گریخته بود و خواهان حمایت نزاریان شد و آنها نیز از وی حمایت نمودند، زمانی که جلال الدین برادرش را بخشید و خواهان بازگشت وی شد نزاریان وی را تحویل نداند و به او کمک کردند تا به کرمان فرار کند اما او در کرمان به دست براق حاجب به قتل رسید.<sup>۱</sup>

با فشار مغولان که بدنبال جلال الدین خوارزمشاه بودند با وجود موقعیت بد او و این که نمی‌توانست از دستگاه خلافت بغداد انتظار کمک و مساعدت داشته باشد، وی ناچاراً رو به نزاریان نمود. او نسوی را با عنوان سفارت در سال ۶۲۷ هـ ق به سوی الموت فرستاد و هدفش از اعزام سفیر آن بود که حمایت مادی و معنوی اسماعیلیان را جلب نماید و این که بدانند ارتباط نزاریان با مغولان تا چه حدی رسیده است نسوی بر خلاف

انتظار مورد استقبال نزاریان قرار گرفت و حتی با علاءالدین محمد نیز ملاقات کرد. نخستین درخواست جلال الدین دربارهٔ اینکه خطبه به نام او شود به شدت از سوی اسماعیلیان رد شد. دومین مسئله مطرح شده مربوط به فرستادن بدرالدین احمد با ماموریتی ویژه از الموت به ماوراء النهر نزد تاتاران بود.

جلال الدین خواهش کرده بود. این سفیر را نزد وی بفرستند تا جلال الدین از نتایج نمایندگی وی با خبر شود. این خواهش را هم اسماعیلیان رد کردند. نسوی از توضیحات آنان قانع شد، که هدف آن سفارت جلوگیری از نابودی سرزمینهای اسماعیلی بود که همسایهٔ تاتاران بوده و مورد تهاجم آنان قرار گرفته‌اند، و سرانجام سومین مساله که نسوی آن را مهمترین هدف خود به الموت می‌نامد مسائل مالی بود، نسوی مامور شده بود باقی مانده باج شهر دامغان را از اسماعیلیان بگیرد، چنانکه گفته شد آنان متعهد به پرداختن سالی سی هزار دینار شده بودند اما دو سال آخر آنان سالی بیست هزار دینار پرداخته بودند.<sup>۱</sup> نسوی از ماموریت خود با توجه به انعام‌هایی که از علاءالدین محمد گرفته بود با رضایت خاطر یاد می‌کند و می‌نویسد: «علاء الدین مرا از جمله رسولان سلطان به مزید انعام و احسان مخصوص کرد و عطای وافر داد، و به خلعت و صلات بسیار وداع کرد و گفت که این مرد درست و درشت است، و مجموع آنچه به من داد از نقد و جنس به سه هزار دینار رسیده بود».<sup>۲</sup> دفتری می‌گوید: «نسوی تنها توانست راه

۲- ولادیمیرونا: تاریخ اسماعیلیان در ایران، ص ۲۶۸.

۱- نسوی: سیرت جلال الدین منکبرنی، ص ۲۳۲.

حل مسالمت آمیزی به دست آورد. «<sup>۱</sup> اما روابط خوارزمشاهیان و نزاریان زیاد به طول نکشید زیرا جلال الدین خوارزمشاه در سال ۶۲۸ هـ ق در نبردی با مغولان منهزم و گویا توسط کردان محلی به قتل رسید. حمدالله مستوفی درباره مرگ وی می‌نویسد: «لشکر مغول در طلب او بودند در کردستان در متنصف شوال سنه ثمان و عشرين ستمائه بر سر او بردند، مست خفته بود بهر از حيله جست و در کوه کُرکان نیگشت خواب برو غلبه کرد، کردی بطمع جامه او را بگرفت سلطان خود را بر او اظهار کرد، و التماس کرد که او را بآن بید میرساند کرد، او را بخانه برد و بطلب اسب رفت کردی دیگر بعلت آنکه برادرش در جنگ اخلاط بر دست سپاه سلطان کشته شده بود سلطان را بکشت دولت خوارزمشاهیان سپری گشت و ملک بمغول افتاد. «<sup>۲</sup> با مرگ جلال الدین خوارزمشاه، آخرین نماینده دستگاه سلطنت در ایران در ارتباط با خلافت از میان رفت، (این دستگاه از زمان طاهر ذولیمینین به موازات دستگاه خلافتی بوجود آمده و اختیارات دنیوی را از خلافت سلب نموده این نهاد حتی در دوران ال بویه و سلجوقیان حاکم بر بغداد و خلافت عباسی شدند اما این نهاد در زمان خوارزمشاهیان موفق به احیاء تسلط بر خلافت نگردیده اقدامات سلطان محمد خوارزمشاه در این زمینه با شکست مواجه گردید). نزاریان که کاملاً به قدرت مغولان آگاه بودند می‌خواستند با اتحاد بین خود و خوارزمشاهیان و تقویت آنان سدی در مقابل مغولان بسازند، ولی موفق نشده و

۲- دفتری: تاریخ و عقاید اسماعیلیان، ص ۴۷۶.

۳- حمدالله مستوفی: تاریخ گزیده، ص ۵۰۳.

بعد از خوارزمشاهیان به زمان درگیری با مغولان نزدیکتر می‌شدند.

### روابط نزاریان با خلافت عباسی

اسماعیلیان از بدو پیدایش دشمن شماره یک خود را خلافت عباسی قرار داده زیرا عباسیان را غاصب حق امام خود می‌دانستند چه زمانی که تحت عنوان قرامطه توسط زکریه مهرویه و ابوسعید جنابی و ...، علیه دستگاه خلافت دست به قیامهای خونین می‌زدند، چه در زمان حکومت فاطمیان، که بارها سعی در محو خلافت عباسی نمودند. اسماعیلیان در زمان مستنصر موفق شدند توسط بساسیری برای مدتی کوتاه بر بغداد مرکز خلافت عباسی مسلط شوند، روابط نزاریان با عباسیان بشدت تیره بود. و اگر نزاریان فرصت پیدا می‌کردند در قتل خلیفه عباسی کوتاهی نمی‌کردند، چنانکه در زمان کیا بزرگ امید و محمد اول دو تن از خلفای عباسی به ترتیب مسترشد و پسر و جانشین وی الراشد را به قتل رساندند، رشیدالدین فضل الله در این باره می‌نویسد: «و چنانکه خاتمت کار پدرش بر قتل مستر شد خلیفه بود، فاتحه کار محمد بن بزرگ امید بر قتل الراشد بالله پسر مسترشد بود.»<sup>۱</sup> این روابط خصمانه تا زمان زمامداری جلال الدین حسن نومسلمان ادامه داشت، بدنبال پیش گرفتن سیاست سنی گرای از سوی وی روابط نزاریان با خلافت عباسی در دوران او رو به بهبود رفت. بیانی در این باره می‌نویسد: «جلال الدین حسن تماسهایی سیاسی خود را با فرمانروایان مسلمان معاصر خود ادامه داد بخصوص رسولانی با هدایای فراوان به بغداد فرستاد تا

۱- رشیدالدین فضل الله: جامع التواریخ، ص ۱۴۶.



از خلیفه بر مسلمانی خود فتوی بگیرد. خلیفه از این خبر شادمان شده بود، رسولان او را به گرمی و احترام پذیرفت و انعام و هدایای بسیاری همراه با خلعت و فتوایی مبنی بر اسلام آوردن جلال الدین حسن فرستاد و به دنبال این اقدام، همه حکام مسلمان زمان و همه ائمه بلاد بر او و خاندانش فرمان نوشتند: و به این ترتیب جلال الدین حسن به «نومسلمان» معروف شد.<sup>۱</sup> به قول جوینی: «مردم مسلمانی او را باور کردند خبر آشتی اسماعیلیه با اهل تسنن به سرعت در همه بلاد اسلام انتشار یافت و تا حد بسیاری دلهای فرمانروایان و کارگزاران را سکون و آرامش بخشید»<sup>۲</sup>

اما با روی کار آمدن علاءالدین محمد و تغییر و روش از سیاسی جلال الدین حسن، سیاستها تغییر کرد. جوینی می‌نویسد: «... و تدبیر کارها به رای زنان افتاد تا بنیادها که پدرش نهاده بود مضمحل شد و تدبیرهایی که بر منهاج اصابت بود باطل»<sup>۳</sup>. با توجه به اوضاع متشنج بعد از حمله مغول نزاریان موفق به جلب خوارزمشاهیان نشده بودند و آنچه که می‌خواستند از اتحاد با خوارزمشاهیان بگیرند، بدست نیاورده بودند، در نتیجه روابط خود را با دستگاه خلافت را حفظ کردند، چنانکه دفتری می‌نویسد: «اما صلح میان نزاریان و جلال الدین موثر از آب در نیامد زیرا الموت همچنان روابط خود را با دستگاه خلافت و مغولان دشمن اصلی خوارزمشاهیان حفظ کرد.»<sup>۴</sup> آنچه که دستگاه

۲- شیرین بیانی (اسلامی نوشتن): دین و دولت در ایران عهد مغول، ج ۱، مرکز نشر دانشگاه، تهران، چ ۲، ۱۳۷۰ ص ۲۰۹.

۳- جوینی: تاریخ جهانگشای، ج ۳، ص ۹۱.

۴- همانجا، ص ۹۲.

۱- فرهاد دفتری: تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ص ۴۵۷.

خلافت عباسی و نزاریان را به هم نزدیک می‌کرد، خطر خوارزمشاهیان و مغولان بود هر چند جلال الدین خوارزمشاه شجاع و دلیر بود ولی آن سیاست را نداشت که این دشمنان داخلی را به سوی خود جلب کند. عباسیان و نزاریان نیز در پی عدم اعتماد به جلال الدین خوارزمشاه بدنبال تقویت مخالفان وی برآمدند، چنانکه هاجسن می‌نویسد: «اسماعیلیان دو تن از مخالفان جلال الدین منکبرنی را در قلاع خود پناه داده‌اند: از این دو یکی پسر اتابک مظفرالدین ازبک، متحد و دوست جلال الدین حسن بود. جلال الدین منکبرتی ایالت او را متصرف شده و دیگر غیاث الدین برادر خود سلطان جلال الدین بود که قبل از قدرت یافتن وی بر ناحیه غربی ایران حکومت داشت و اینک از فرمانبراری او ناخرسند بود. خلیفه از لحاظ مالی غیاث الدین را پشتیبانی می‌نمود و اسماعیلیان با آنکه تمام راه‌هایی را که به مناطق اسماعیلی می‌پیوست بسته بود، از او حمایت می‌کردند.»<sup>۱</sup>

چون دو طرف هیچ اعتمادی به خوارزمشاه نداشتند به هم نزدیکتر می‌شدند، و باز هاجسن در این باره می‌نویسد: «اسماعیلیان علیرغم معاهده دوستیشان با جلال الدین منکبرنی هنوز طرفدار خلیفه و نیز مغولان بودند.»<sup>۲</sup> با مرگ جلال الدین خوارزمشاه و جایگزین شدن قدرت مغولان بجای خوارزمشاهیان روابط مغولان و نزاریان تیره شده و اوج این تیرگی در زمان به قدرت رسیدن گیوک خان مغول بود. وی با سردی و تندخویی نزاریان را از خود رانده و تصمیم به ادامه سیاست

۲- هاجسن: فرقه اسماعیلیه، ص ۴۶۰.

۳- همانجا، ص ۴۶۰.

اسلاف خود و تهاجم به غرب را مدنظر داشته و در پی آن بود که دو نیروی باقی مانده در جهان اسلام را از سر راه خود بردارد، در رابطه با خطر حمله مغول و نزدیک شدن نزاریان و عباسیان به یکدیگر کاشانی می‌نویسد: «... و به قصد او (و) تخریب قلاع و بلاد کیوگ خان با لشکری بی حصر و مر: (به قصد خلیفه بغداد، از مغولستان روان شد. چون خبر وصول به علاء الدین به قلعه رسید، خلیفه به علاء الدین پیغام داد که: تدبیر این قضیه چیست؟ علاء الدین گفت او اول این جا میرسد، تا نخست قلاع و رباع من مستخلص نکند، به بغداد نتواند آمد. اگر او را قهر و قمع کند بعد از آن تو دانی با او، و اگر خلاف این باشد، خلیفه خاطر فارغ دارد که حق تعالی شرارت شر او از سرما دفع کند. و کنیزکی در غایت حسن و ملاحهت به زهر پرورده به سمرقند و ترکستان به استقبال گیوک خان بفرستاد، چون گیوک خان به دیار ترکستان رسید دختر حاضر شد و چنگ بنواخت و سماعی بکرد، که زهره را برور شک آمد پادشاه اواز او را خوش آمد و بر شمایی او فریفته شده، به شب با او خلوت کرد و بر جای بمرد، او را در تابوت تا مغولستان رجوع نمودند و آن جمعیت پراکنده شدند.»<sup>۱</sup>

در مورد مسئله ارتباط دستگاه خلافت عباسی و نزاریان در این دوره می‌توان گفت: که به علت وجود دشمنان خطرناکی مانند خوارزمشاهیان و مغولان این دو به یکدیگر نزدیک شده بودند و هر چند با مرگ خوارزمشاه و گیوک خان خطر فتنه آنان دفع شد اما

مغولان بدنبال سیاست های خود در زمان منکوقاآن مصرتر از زمان گیوک خان بدنبال تشکیل حکومت جهانی خود این دو نیروی سیاسی مذهبی را از سر راه خود برداشتند.

### روابط نزاریان با سیستانیان

مهمترین منبعی که در رابطه با امرای سیستان و روابط آنان با نزاریان در دوره علاء الدین محمد سخن می‌گوید : کتاب طبقات ناصری منهاج الدین سراج است. با برکناری شهاب الدین حاکم منطقه قهستان که جوزجانی وی را مردی دانشمند و اهل علم می‌داند و درباره او می‌نویسد: «...او را دریافتن در غایت دانائی بعلم و حکمت و فلسفه چنانچه در بلاد خراسان مثل او فلسفی و حکیمی در نظر نیامده بود.»<sup>۱</sup> به جای شمس الدین حاکم جدید منصوب شده از الموت که مردی سپاهی و به قول جوزجانی : «او مردی لشکر پیشه بود»<sup>۲</sup> روی کار آمد. در نتیجه سیاست‌های وی روابط بین نزاریان با حاکم سیستان تیره شد، با به قتل رسیدن یمین الدوله ، حاکم نیمروز، نزاریان در جریانات سیاسی انتخاب زمامدار جدید فعالانه شرکت نموده و در این مورد با آنان نیز وارد جنگ نیز شدند. جوزجانی در برقراری روابط ما بین نزاریان قهستان و سیستانیان سه بار به نزد نزاریان به عنوان سفیر، سفر کرد، از اوضاع و احوال نزاریان سخن گفته است و همانطوریکه ذکر شد، امیرشهاب الدین را مردی عالم و امیرشمس الدین را مردی جنگی توصیف کرد.

۲- منهاج الدین عثمان بن سراج الدین جوزجانی : طبقات ناصری، تصحیح عبدالحی، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۳، چ ۲، ص ۱۸۳.

۳- همانجا، ص ۱۸۳.

با انتخاب شمس الدین به حکومت قهستان مشکلاتی در روابط نزاریان و سیستانیان پیش آمده بود دفتری در این باره می‌نویسد: «یمین الدین بهرامشاه امیر محلی سیستان، در طی حکومت حسن سوم دوبار با نزاریان جنگیده و برادر زاده‌اش قلعه شهنشاه را در نزدیک شهرنیه به آنها فروخته بود که آن را به زور می‌ستاند. بر این اثر یمین الدین در سال ۶۱۸ هـ ق به دست چهار فدائی که از قهستان گسیل شده بودند کشته شد. بعد از آن یک سلسله منازعات بر سر جانشین در سیستان در گرفت.»<sup>۱</sup> نزاریان به مداخله مستقیم در امور داخلی سیستان پرداختند و از رکن الدین در مقابل برادر جوانترش نصره الدین بهرامشاه، که به دست عده‌ای از بزرگان سیستان بر سریر حکومت نشسته بود حمایت می‌کردند. رکن الدین با یاری نزاریان قدرت را در دست گرفت ولی با حمله مغولان مواجه شد و گویا از خوش شانسی او مغولان در آنجا توقف نکردند، اما وی به دست یکی از غلامان خود به قتل رسید و باز اوضاع زمامداری آنجا درهم ریخت. دفتری در این باره می‌نویسد:

«... رکن الدین به دست غلامی از آن خویش به قتل رسید. پس از آن، سیستانیان به ترتیب شهاب الدین بن حرب و برادرش علی را علیرغم نارضایتی نزاریان که عثمان نامی را نامزد این مقام کرده بودند به امارت برداشتند.»<sup>۲</sup>

سیستانیان برای مقابله با نزاریان یکی از سرداران خوارزمی به نان ینالتگین را به سیستان دعوت

۱- دفتری: تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ص ۴۵۵.

۲- همانجا، ص ۴۷۱.

کردند وی اختیار آنجا را در دست گرفت و با نزاریان به جنگ پرداخت اما سیستانیان از نزاریان شکست خوردند. جوزجانی که سفارت دوم خود را در زمان محمد عثمان مرغنی آغاز و نزد نزاریان رفته بود و سفارت سوم خود را جهت برقراری صلح مابین ینالتگین و نزاریان به قهستان اعزام شده بود در این باره می-نویسد: «...بعد از چندگاه از تولک اتفاق خدمت ملک رکن الدین محمد عثمان مرغنی طاب ثراه در سال اثنی و عشرين و ستمائه افتاد به خاسیار غور، و با شارت این ملک سعید کرت دوم بقهستان بوجه رسالت اتفاق افتاد تا راه کاروانها بگشایند (و) از خاسیار بطرف فراه رفته شد، و از آن جا بقلعه گاه سیستان و از آنجا به حصار کره، و از آنجا به طبس و از آنجا به قلعه مومن آباد و از آنجا به قائن، محتشم شمس (الدین) را آنجا دید، (بود) شد واو مردی لشکرپیشه بود و از آنجا بطرف خاسیار مراجعت افتاد چون شهور سنه ثلث عشرين و ستمائه درآمد این کاتب را که منهاج الدین سراج است عزیمت سفر هندوستان مصمم گشت بجهت مایحتاج سفرهند و با اجازه ملک رکن الدین محمدخیسار طاب ثراه بطرف فراه رفته شد تا قدری ابریشم خریده شود چون بحوالی فراه رسید، آمد، ملک تاج الدین ینالتگین خوارزمی که در طبقه ملوک نیمروز ذکر او بتقریر پیوسته است، به مملکت سیستان نشسته بود واو را با ملاحده به جهت قلعه شهنشاه که در حوالی شهرنیه است خصومت افتاده است، و از پیش لشکر ملاحده منهزم شد (ه) بطرف فراه آمد و خود بر وی مستولی گشته و آن جماعت معارف که با او بودند از هر که توقع می-کرد که بطرف قهستان

رود، میان او و فرمانده قهستان محتشم شمس (الدین) مصالحه و معاهده کند، هیچ یک از معارف (درگاه) او نمی‌یارت که آن سفر اختیار کند، تا او را از رسیدن این داعی که منهاج سراج است بحولای فراه خبر دادند و مستدعیان و معارف باستقبال فرستاد داعی را طلب فرمود، چون بخدمت او رسیده شد التماس نمود که جهت صلح لطف باید کرد و بطرف قهستان برفت و سپس ملک رکن الدین خیصار همدین مهم با تو موافقت خواهد کرد. ترا اسم رسالت و او را اسم توسط باشد. بنابراین التماس بطرف قهستان رفته شده و لشکر ملاحده در پای شهرنیه بود چون بحدود قهستان وصول افتاد بضرورت عطف کرده آمد و بطرف شهرنیه رفته شد و آن صلح میان تاج الدین ینالتگین و محتشم (ملحدان) شمس الدین (ملحد) پیوست.<sup>۱</sup>

گویا ینالتگین از این صلح راضی نبود، بار دیگر می‌خواست که جوزجانی را جهت اعلام جنگ با نزاریان نزد آنان بفرستد، وی امتناع کرده و او را بخاطر این تمرد مدتی در حبس نگاه داشت. نزاریان به این جهت در امور سیستان دخالت می‌کردند که راههای تجاری جدیدی را بگشایند و به اقتصاد منطقه رونق بدهند و از جهتی نیز با توجه به تصرف قلعه شهنشاه از سیاست دیرینه خود که گرفتن قلاع و تبلیغ آئین خود بود دست برنداشتند و با قتل یمین الدوله بهرامشاه، سیاست ترور را نیز در نزاع با سیستانیان فراموش نکردند. در انتها می‌توان گفت: آنها سه سیاست سنتی خود را در رابطه با سیستانیان به اجرا گذاردند: ۱- گرفتن قلاع

۲- تبلیغ برای مذهب اسماعیلی ۳- گشودن راههای تجاری جدید که در جهت رسیدن به اهداف سه گانه خود فعالانه در اوضاع سیاسی آنجا دخالت می نمودند و از ابراز ترور جهت برداشتن مخالفان خود استفاده می کردند.

### روابط نزاریان با دیلمان و گیلانیان در دوره علاء الدین محمد سوم

چنانچه در دوره جلال الدین حسن سوم گفته شد، وی از امرای گیلان چهار دختر به عقد خود درآورد «اول ایشان همشیره کیکاوس بود که در حیوه است و مملک ولایت کوتم پسر جلال الدین علاء الدین محمد ازین زن زاد.»<sup>۱</sup> او بدین وسیله روابط خود را با امرای محلی آنجا بهبود بخشید. اما با مرگ جلال الدین حسن و روی کار آمدن علاء الدین محمد این روابط بهم خورده رشید الدین فضل الله علت آن را چنین نوشته است: «... و جلال الدین را مرض موت اسهال بوده است. تهمت نهادند که زنان او باتفاق خواهرش و جماعت خویشان او را زهر دادند. وزیر که بحکم وصایت او مدبر ملک بود و مدبر دولت و مربی پسرش علاء الدین، خلقی بسیار از ارقاب او و خواهر و زنان و خواص و اهل بطانۀ او بدان تهمت بکشت و بعضی را بسوخت.»<sup>۲</sup> با تغییر سیاست از سنی گری حسن سوم و رو آوردن به سیاست نزاری علاء الدین محمد، روابط نزاریان با حاکمان گیلان و دیلمیان نیز تغییر کرده «... و روابط به دشمنی گرائید آنان در پی بهم ریختگی اوضاع از هجوم مغول موفق شدند سرزمینهای جدیدی در اطراف طارم در گیلان بدست آورند.»<sup>۳</sup> نزاریان

۱- جوینی: تاریخ جهانگشا ی، ج ۳، ص ۹۱.

۲- رشیدالدین فضل الله: جامع التواریخ، ص ۱۷۸.

۳- برنارد لوئیس: فدائیان اسماعیلی، ص ۱۲۶.



در فعالیت و شورشهای محلی در این مناطق نیز دخالت می‌کردند، چنانکه مرعشی در مورد دخالت نزاریان شرح داده که چطور آنان به شورشیان محلی علیه نام آور بن بیستون حکمران پادوسپانی کمک کردند تا وی مجبور به فرار از رویان شده و به سلطان جلال الدین خوارزمشاه پناهنده شود.<sup>۱</sup>

روابط با حاکمان آنجا به صورت زد و خورد تا پایان دوره علاء الدین محمد ادامه داشت، حتی در زمان رکن الدین خورشاه نیز چنین بود، وی به محض آن که بر جای پدر تکیه زد، اولین اقدامش این بود که لشکری را که پدرش جهت گرفتن قلعه شال رود از ناحیت خلخال نامزد کرده بود، به آنجا فرستاد تا آنجا را تاراج کرده و مردم را به هلاکت رسانند.<sup>۲</sup> بعد از این لشکرکشی بود که سیاست مصالحه را با امرای آنجا در پیش گرفت.

### روابط نزاریان با قزوینیان

آنچه که منابع از زمان استقرار نزاریان در الموت تا به حکومت رسیدن جلال الدین حسن سوم نشان می‌دهد چنین بود که روابط نزاریان با قزوینیان که نزدیکترین همسایه محل آنان بودند، به شدت خصمانه و تیره بود. در دوره جلال الدین حسن سوم با اسلام آوردن و سیاست مسالمت جوی وی در مقابل جهان خارج از قلاع، وی روابط خود را با قزوینیان را بهبود بخشید، البته در ابتدا قزوینیان مطابق گفته‌های منابع به علت همجوار بودن و ستیزه مداوم با نزاریان به راحتی اسلام آوردن نزاریان را قبول نمی‌کردند فقط زمانی که

۱- سیدظهیرالدین بن سید نصیرالدین مرعشی: تاریخ طبرستان و رویان مازندران به اهتمام برنهاردارن، انتشارات نشر گستره، تهران، سال ۱۳۶۳، ص ۸۱-۸۰.

۲- جوینی: تاریخ جهانگشای، ج ۳، ص ۹۶.

حسن سوم آنان را به الموت دعوت کرد و آثار حسن صباح و پدران خود را در مقابل چشم آنان سوزاند و اجداد خود را لعن نمود، آنگاه اسلام وی را قبول نموده و یک دوره آرامش مابین الموتیان و قزوینیان حاکم گردید، و با به قدرت رسیدن علاء الدین محمد سوم روابط قزوینیان با نزاریان نیز بهم نخورد. اگر در دوره حسن سوم روابط بر اساس اسلام آوردن وی پایه ریزی شده بود در زمان علاء الدین محمد روابط بر اساس خواسته شخصی، زمامدار الموت تعیین گردید. زیرا علاء الدین محمد به یکی از مشایخ صوفیه قزوین به نام جمال الدین گیلی ارادت داشت و بنا بر احترامی که به وی می‌گذاشت از جدال با مردم قزوین چشم پوشی کرد. رشیدالدین فضل الله درباره روابط علاء الدین محمد و شیخ جمال الدین گیلی (بر اثر آن قزوینیان حداقل تا زمانی که شیخ در قید حیات بوده از حمله نزاریان در امان بودند)، می‌نویسد: «علاء الدین بغایت معتقد و مرید شیخ جمال الدین گیل بود هر سال او را پانصد دینار سرخ فرستاد و او آنرا بماکول خود مصرف کردی اهل قزوین او را سرزنش کردند که ادار (از) ملک فارس بر مردم انعام می‌کند و او قبول نمی‌کند و از آن ملاحظه می‌خورد. شیخ گفت: نه ائمه دین خون و مال ایشان حلال می‌دانند، هر آینه چون ایشان بارادت خود می‌دهند دوباره حلال باشد و علاء الدین بر اهل قزوین بوجود شخص جمال الدین گیل منت نهاده و گفتم اگر نه وجود او بودی خاک قزوین به توبره اسبان بقلعه الموت آوردمی یک بار در حالت سکر و مستی کاغذی از آن شیخ به علاء الدین دادند، برنجید و آن شخص را صد چوب

بفرمود زدند: گفت: ای شقی نادان وقتی که مست باشم چگونه کاغذ شیخ بدست من دهی، بگذار تا از خمار بیرون آیم و هشیار و بیدار باشم (آنگاه) مکتوب او بمن ده تا این غایت معتقد و مرید بود شیخ را...»<sup>۱</sup> مرگ شیخ جمال الدین گیلی را می‌خوانده در حبیب السیر نقل از یک شاعر قزوینی که در موقع مرگ شیخ آن را سروده سال ۶۵۱ هـ ق آورده است.

«جمال ملت و دین قطب اولیاء خدا که آستانه او بود قبله ابدال بسال

ششصد و پنجاه یک حضرت رفته شب دو شنبه روز چهارم شوال»<sup>۲</sup>

در هر حال اگر بقدرت رسیدن جلال الدین حسن سوم و بعد از آن علاء الدین محمد سوم، چه به واسطه سیاستهای نومسلمانی جلال الدین و چه بر اثر ارادت علاء الدین به شیخ را در نظر آوریم، قزوینیان یک دوره از آرامش را در کنار نزاریان گذراند و این دوره نزدیک به نیم قرن دوام داشت و با مرگ شیخ گویا این دوره تمام شده و آنان باز به حالت دشمنی اول با نزاریان بازگشتند تا جایی که یکی از فقهای سنی قزوین به نام قاضی القضاة شمس الدین قزوینی به دربار خان مغول جهت شکایت از نزاریان می‌رود، این خود یکی از عوامل تهاجم مغول به نزاریان است که درباره علل تهاجم مغولان در بخش دوم و دوره پنجم الموت به آن اشاره می‌شود.

۱- رشیدالدین فضل الله: جامع التواریخ، ص ۱۸۱-۱۸۰.

۲- غیاث الدین الحسینی خوانده میر: حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، ج ۲، چاپ دکتر محمدبیر سیاقی و جلال الدین همایی، انتشارات خیام، تهران، ۱۳۵۳، ص ۴۷۶.

---

 روابط نزاریان با مغولان در دوره علاء الدین محمد سوم

تموچین ملقب به چنگیزخان «این نام ماخوذ از واژه ترکی تنگیز *Tangiz* به معنای دریا و مجازاً به معنی خان بزرگ است.»<sup>۱</sup>

وی با متحد کردن قبایل مغول و ترک تهاجم گسترده‌ای را علیه جهان پیرامون خود آغاز نمود او بزرگترین کانون فرهنگی، اقتصادی، سیاسی شرق، کشور چین را درهم کوبید. وی کشورگشائی خود به سوی غرب ادامه داد. او نخست نایمانهای مسیحی را پراکنده ساخت و با خوارزمشاهیان همسایه گردید. چنگیزخان در ابتدا می‌خواست با ارتباط بازرگانی با همسایه خود رابطه برقرار کند، از این رو بازرگانانی را به دربار سلطان محمد خوارزمشاه گسیل داشت. هدف اصلی وی شناخت رقیب و برآورد تواناییهای وی بود. این بازرگانان در واقع جاسوسان خان بزرگ جهت کسب اطلاعات از وضعیت خوارزمشاهیان بودند، بازرگانان در مسیر حرکت خود به شهر اتررا رسیدند، در آنجا توسط حاکم شهر؛ غایر خان قتل عام شدند، بدنبال این واقعه چنگیزخان نمایندگان سیاسی خود را جهت بازخواست به سوی دربار سلطان محمد خوارزمشاه گسیل نمود. ولی آنان نیز توسط خوارزمشاهیان نابود گردیدند. این بهترین بهانه برای چنگیز بود. تا به سرزمین ایران حمله کند. با هجوم عظیم مغولان دولت خوارزمشایان راه اضمحلال را با سرعت پیمودند مغولان با سرعتی غیرقابل تصور ماوراءالنهر را تسخیر کرد. همانطوریکه در دوره حسن سوم گفته شد، او که خطر عظیم مغولان را درک کرده

بود از در مصالحه با مغولان برآمد. جوینی در این باره می‌نویسد: «...چون پادشاه جهان چنگیزخان از ترکستان در حرکت آمد پیش از آنک ببلاد اسلام رسید جلال الدین بخدمت او نهان پیکان فرستاد و نامها نوشت و خود را بایلی و مطاوعت عرضه داشت. این معنی بزعم ملحدان بودی حقیقت ظاهر نیست اما یک واضح بود که چون لشکرهای پادشاه جهانگشائی چنگیزخان در بلاد اسلام آمد از این طرف آب جیحون اول کسی از ملوک که رسول فرستاد بندگی و قبول ایلی کرد جلال الدین بود.»<sup>۱</sup> جلال الدین حسن سوم خود را از جلوی سیل بنیان کن مغول کنار کشید.

اماعلاءالدین در مواجهه با مغولان برخلاف سیاست پدرش عمل نمود، چنانکه ————— جوینی می‌گوید: «...اما بعد از او پسرنادان و اتباع سرگردان او از شقاوت و جهالت برتشیر آن اساس و اتمام آن ابتدا نکردن و تدبیر فاسد بلک بادبار قاصد نقض آن ترتیب پیش گرفتن تا دیدند آنچه دیدند.»<sup>۲</sup> اما نمی‌توان گفت که سیاست عنادورزی علاء الدین از همان آغاز بوده است.

در ابتدا نزاریان بخصوص نزاریان قهستان از یورشهای اولیه مغولان مصون ماندند، می‌توان گفت یک دوره عدم تعرض مابین مغولان و نزاریان حداقل تا مرگ سلطان جلال الدین خوارزمشاه برقرار بود. مغولان درگیریها نظامی و فتوحات خود تا نابودی کامل خوارزمشاهیان ادامه دادند. نزاریان از این فرصت سودجسته و به تقویت خود پرداختند. دفتری در این

۲- جوینی: تاریخ جهانگشای ، ج ۳ ، ص ۹۰.

۱- همانجا ، ص ۹۰

رابطه می‌نویسد: «...نزاریان هرگز آرزوهای توسعه طلبانه خود را از دست ننهاده بودند، و اینک در اوضاع و احوالی که از اتفاق و اتحاد با خلیفه بغداد و از هم پاشیدن شدن دولت خوارزمشاهیان پیش آمده بود توسعه قلمرو خود را امکانپذیر یافتند، در آن زمان مغولان برای دولت نزاری کم خطرتر از خوارزمشاهیان به نظر می‌رسیدند، که تحت فرماندهی سلطان جلال الدین، آخرین خوارزمشاه واپسین تلاش خود را برای استقرار حکومت خود در ایران به خرج می‌داد.

در حوالی سال ۶۱۹ هـ ق نزاریان دامغان را که در نزدیکی گردکوه بود گرفتند، بعضی از قلاع را در قومن از نو تصاحب کردند و نیز قلعه‌هایی در طارم و در کوههای زاگرس به دست آوردند.<sup>۱</sup>

علاءالدین فهمیده بود که مغولها با حذف قدرت خوارزمشاهیان و پیشرویهای سریع و کسب نیروی روزافزون، خواهان این نیستند که نیروی در قلمرو آنان باقی بماند. بعد از مرگ چنگیزخان روی کار آمدن اوگتای قاآن روابط نزاریان با مغولان رو به سردی نهاد، بیانی در این رابطه می‌نویسد: «...آغاز برخورد اسماعیلیان با مغولان از زمانی آغاز شد که در قوريلتای به سلطنت رسیدن اوگتای، خان جدید، بدرالدین احمد از شخصیتهای مهم اسماعیلی و نماینده الموت را با پیشکشهای فراوانش در سال ۶۲۶ هـ ق به سردی پذیرفت. زیرا نه تنها این دستگاه در پیش برد کار مغولان در ایران اقدامی انجام نداده بودند، بلکه با فعالیتهای سیاسی - اقتصادی روزافزون موانع بزرگی

بر سر راه آنان ایجاد کرده بودند. روابط طرفین در دوران فترت نیابت سلطنت توراکینا خاتون بیش از پیش به سردی گرایید.<sup>۱</sup> با روی کار آمدن گیوک به عنوان خاقان جدید، نزاریان سفرایی را به نزد وی، جهت تبریک جلوس او فرستادند جوینی در این باره می‌نویسد: «...از دارالسلام بغداد قاضی القضاة فخرالدین و سلطان ارز روم، و ایلچیان فرنگ و از کرمان و فارس همچنین، و از علاءالدین الموت محتشمان قهستان شهاب الدین و شمس الدین این جماعت هریک با چندان حمل که لایق چنان حضرتی باشد بیامدند»<sup>۲</sup> اما گیوک که از اعمال اسماعیلیان بشدت ناراحت بود با نمایندگان امرای دیگر بخوبی رفتار کرد اما نمایندگان نزاریان را با خشونت از خود راند و جوینی در این مورد می‌نویسد: «...و ایلچیان الموت را با ذلال و اهانت بازگردانید و جواب تذکره را که آورده بودند فراخور آن بخشونت تمام جواب نوشتند.»<sup>۳</sup> همانطوری که در روابط نزاریان و عباسیان به نقل از کاشانی ذکر گردید کیوک می‌خواست فتوحات گذشتگان خود را ادامه دهد و این امر موجب ترس خلیفه بغداد و نزاریان شد و نزاریان طرح توطئه مرگ گیوک را ریخته و او را مسموم نمودند.<sup>۴</sup>

اسماعیلیان در ایران و ماورالنهر تا چین به فعالیت شگفت آوری مشغول بودند، و فعالیت آنان باعث مختل شدن ارتباط بازرگانی گردیده بود، این گناهی بود که مغول هرگز آن را نمی‌بخشید و از طرفی آنان

۱- بیانی: دین و دولت در عده مغول، ص ۲۱۸.

۲- جوینی: تاریخ جهانگشای، ج اول، ص ۱۳۴

۳- همانجا، ص ۱۳۸.

۴- کاشانی: زبده التواریخ، ص ۲۲۳.

دست به ترور سران مغول زده بودند، نمونه‌های آن گیوک خان مغول و کلبلات بود. بیانی در مورد کلبلات می‌نویسد: «...از مهمترین نمونه‌های این قتل‌های سیاسی، کشتن کلبلات حاکم دست‌نشانده اوگتای در ایران اشغالی بوده است.»<sup>۱</sup> این حوادث باعث تیرگی روابط با مغولان گردیده و نزاریان بدنبال این تیرگی روابط به توسعه قلمرو و قدرت خود و جلب حمایت متحدانی جهت مقابله با مغولان برآمدند، حتی نمایندگان جهت جلب حمایت پادشاهان اروپایی در مقابل مغولان به آن دیار فرستادند، اما با جواب سرد آنان مواجه شدند. سرپرسی سایکس می‌نویسد: «...هیئتی بسفارت اروپا فرستاد (به سال ۶۳۸ هـ ق) تا از آنجا برای دفع مغول کمک گیرد لیکن بنا به گفته ماتئوپاریس، با نمایندگان مزبور با کمال سردی و بی‌اعتنایی رفتار شد و پیشنهادات آن رد گردید.

یک مامور سیاسی نیز به دربار هنری سوم پادشاه انگلستان حضور یافت و برای دفاع از طریقه اسماعیلی یاری خواست ولی اسقف منچستر که این خبر را شنید شرحی به قرار زیر بیان نمود که آن گوئی حاکی از احساسات عمومی می‌باشد. «بگذارید این سگان، همدیگر را بدرند و نسل هم را کاملاً براندازند، آنوقت ما بر خرابه‌های بلادشان آئین عمومی کاتولیک را پی بگذاریم، در آن صورت دنیا یک چوپان و یک گله بیش نخواهد داشت.»<sup>۲</sup> نزاریان از این سفارت‌ها هیچ نتیجه‌ای نگرفتند و با روی کار آمدن منگوقاآن مغولان تصمیم نهایی را برای

۵- بیانی: دین و دولت در عهد مغول، ص ۲۱۹.

۱- سرپرسی ساکس: تاریخ ایران، ص ۱۳۳.



برچیدن قدرت اسماعیلیه گرفتند منگوقاآن برادرش هلاکوخان را به سوی ایران اعزام کرد.

پیش از به پایان رسانیدن روابط نزاریان در این دوره باید از فعالیت آنان در هندوستان صحبت شود. چون هند بعدها یکی از مراکز مهم نزاریان ایران بعد از سقوط الموت شد و به نوشته روضه التسليم «...امام بعد از گرفتن دیلمان بسوی مازندران، گیلان، موقان که همه در ناحیه جنوب دریای خزر واقع اند می‌رود و آنگاه بجهاد هند، چین و روم رهسپار گردد.»<sup>۱</sup> این روایت نتیجه اندیشه تشکیل یک حکومت جهانی است. که نزاریان در جهت آن فعالیت کرده اند. اسماعیلیان در طول تاریخ خود قبل از آنکه وارد منطقه‌ای بشوند، داعیان و مبلغانی را به آن ناحیه می‌فرستادند تا زمینه‌های فعالیت آنان را فراهم آورند. بنا به اندیشه‌ای که در بالا آمده است. آنان در پی جهادی بزرگ بودند، لذا نباید از دید دور داشت که سرزمین هند نیز جزء مناطق موردنظر اسماعیلیان نبوده، آنان فکر گسترش نهضت خود را در هند نیز داشته‌اند دفتري می‌نویسد: «...منابع قابل اعتمادی در باب این که دعوت نزاری چگونه در هند نشأت گرفته است وجود ندارد نیز معلوم است که هیچ یک از مراجع اسماعیلی هند، که در دوره فاطمیان در هند به وجود آمدند، دعوت نزاری را پس از شقاق نزاری و مستعلوی در سال ۴۸۷ هـ ق پذیرفته باشند. برحسب روایات خوجه‌های نزاری، سنگورنورنامی که نورالدین نیز خوانده شده است، نخستین داعی نزاری بود که از دیلمان به گجرات

فرستاده شد: ادعا میشود که وی در آنجا در پاتان (پاتن) حکمران محلی سیدها راجه پادشاه هندوی گجرات را که گویند به کیش اسماعیلی طیبی درآمده بود، به دین نزاری درآورد.<sup>۱</sup> نسوی به نقل از منهاج الدین سراج آورده که نورترک نامی در دهلی بکار تدریس اشتغال داشته، یک معلم اسماعیلی بوده<sup>۲</sup> منهاج الدین سراج در طبقات ناصری می‌نویسد: «نورترک تمام همکیشان خود را که در سراسر هندوستان و بین مسلمانان پراکنده بودند برای گرفتن قدرت جمع کرده بود.<sup>۳</sup> آنچه مسلم است نزاریان در هندوستان فعالیت نمودند. توانستند جامعه‌ای در آنجا به وجود بیاورند که امروزه به نام خوجه‌ها معروفند و بعد از ضربه‌ای که از حمله مغول در سال ۶۵۴ هـ ق خوردند، هند پناهگاه امنی برای آنان محسوب می‌گردید، در دوره‌های بعد بخصوص در زمان قاجاریه، پس از شکست قیام آقاخان محلاتی هند به عنوان پناهگاه آقاخان و اسماعیلیان نزاری را در خود جای داد. چون آنان در طی سالیان متمادی توانسته بودند جامعه نزاری را در آن جا سازمان دهند، و به حیات خود بعد از سقوط الموت درایران و سپس دیار هند ادامه دادند.

۱- دفتری: تاریخ و عقاید اسمعیلیه ، ص ۴۷۳.

۲- هاجسن : فرقه اسماعیلیه ، ص ۴۶۴.

۳- جوزجانی: طبقات ناصری، ص ۶۴۶.

## فصل سوم : قلاع نزاری در دوران علاء الدین

### محمد سوم به عنوان پناهگاه اهل علم

### قلاع نزاری به عنوان پناهگاه اهل علم

زمانی که جنگی در می‌گیرد، دو نیرو در مقابل هم قرار دارند نیروی مهاجم و دیگری نیروی مدافع، مدافعان نیز در صورت شکست سه حالت دارند یکی، آنان که جنگیده و کشته شدند، دوم آنان که جنگیده و به اسارت درآمده‌اند سوم آنان که در هنگام هجوم دشمن آواره گردید، دنبال مامن و پناهگاهی می‌باشند. در تهاجم مغول به ایران این سه حالت در مدافعات ایرانیان نیز بروز کرده بود. با توجه به خشونت و سفاکی مغول، عده‌ای از مدافعان و سکنه شهرهای ایران به قتل رسیده، و بعضی نیز بنا به نیاز مغول که از جمله فن آوران و صاحبان صنعت بودند، به مغولستان فرستاده شدند، عده‌ای هم به عنوان حشر و اسیر وارد سپاه مغول گردیده و عده‌ای دیگر نیز گریخته و دنبال پناهگاهی امن بودند تا از تهاجم مغول آسوده باشند. از سرزمینهای امن در آن دوران می‌توان پنج ناحیه را برشمر ۱- هندوستان ۲- فارس ۳- آناتولی ۴- مصر تحت سیطرهٔ ممالیک ۵- قلاع نزاریان، مدرس رضوی می‌نویسد: «...مردمی که در آن آبادی‌ها زندگی می‌کردند همگی از بزرگ و کوچک عرضه تیغ بی دریغ آن جماعت گردیده بکلی نیست و نابود شدند، بدین سبب رعب و ترس بر دور و نزدیک استیلا یافت و مردم چون خود را در معرض خطر می‌دیدند در جستجوی مامن و پناهگاهی برمی‌آمدند. کسانی که توانستند به شهرهای دور رفتند تا از تعرض لشکر مغول مصون مانند جماعتی که تمکن رفتن به جای

دیگر را نداشتند بعضی به قلعه‌های مستحکم پناهنده شده و برخی دیگر در بیابانها بسر برده مترصد بلا بودند تا کی مرگ آنها را دریابد و از این اضطراب و تشویش خلاص شوند. با چنین اضطراب و تشویشی که در مردم پیدا شده بود دیگر کسی قدرت مقاومت در مقابل آن جماعت را نداشت و جز قلاع اسماعیلیه که در برابر تاتار سخت ایستادگی کرده و فدائیان آنها در مقابل دشمن دلیری و رشادت بی مانندی از خود بروز می‌دادند، چندین سال به واسطه استحکام قلاع تسلیم مغول نشدند، بقیه قلاع و شهرهای خراسان همگی به تصرف آن جماعت درآمد.<sup>۱</sup> قلاع اسماعیلی به عنوان پناهگاه و محلی امن برای فراریان محسوب می‌گردید. برخلاف آن چیزی که منابع از چهره اسماعیلیان به عنوان ملحد بی دین، آدمکش نشان می‌دهند، آنان در آن بلای عظیم یعنی هجوم مغول از این فراریان به خوبی استقبال نمودند. منهاج الدین در طبقات ناصری در مورد رفتار نزاریان اسماعیلی در مقابل این فراریان درمانده می‌نویسد: «... و فرمانده بلاد قهستان در آن وقت محتشم شهاب الدین منصور ابوالفتح بود، او را دریافتم در غایت دانائی بعلم و حکمت و فلسفه چنانچه در بلاد خراسان مثل او فلسفی و حکیمی در نظر نیامده بود، غربا را بسیار تربیت می‌کرد، و مسلمانان خراسان که نزدیک او رسیده بودند (به حمایت و پناه می‌گرفت و بدین سبب مجالست او با علماء خراسان بود) چون امام عصر افضل الدین بامیانی و امام شمس الدین خسروشاهی و دیگر علماء خراسان که نزدیک رسیده بودند، جمله را اعزاز

۱- محمدتقی مدرس رضوی: احوال و آثار نصرالدین، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۴، ص ۷۰۸.

فرموده بود و نیکو داشت کرده چنانکه تقریر کرده اند، که دو سه سال فترات نخست خراسان یک هزار و هفتصد تشریف و هفتصد سر اسب تنگ از خزانه او بعلماء و غربا رسیده بود.<sup>۱</sup> نزاریان با توجه به بلندنظری که داشتند و آنهم از تسامحه مذهبی آنان برمی‌آید در آن بلیه عظیم نه تنها علمای سنی مذهب که دشمنی دیرینه به عنوان دانشمندان و مبلغان علیه اسماعیلیان بودند، بلکه دیگر مذاهب و فرقه‌ها را نیز در دژهای خود پناه داده قلاع نزاریان در حکم جزایری آرام و امنی برای آن فراریان بود، بیانی در رابطه با پذیرش علمای فرقه‌ها و ادیان مذهبی دیگر که از حمله مغول فرار می‌کردند می‌نویسد: «...محتشم وقت قهستان، چنانکه ذکر آن رفت، دروازه دژها را به روی متفکرین و بزرگان زمان، اعم از سنی و شیعه و یهودی و غیره گشوده بود.»<sup>۲</sup>

محتشم قهستان چنان در امان دادن به این پناهندگان افراط کرد، که عاقبت مورد اعتراض نزاریان قرار گرفت و آنان از وی به الموت شکایت نموده، خواهان برکناری وی شدند، الموت نیز با درخواست آنان موافقت نمود. جوزجانی در این باره می‌نویسد: «...جماعت ملاحده، آن قصه‌ها به الموت فرستادند، که نزدیک است تا محتشم شهاب تمام مال دعوتخانه را به مسلمانان دهد از الموت فرمان (باز) رسانیدن تا او بطرف الموت رود، محتشم شمس الدین حسن اختیار او را بفرماندهی قهستان فرستادند.»<sup>۳</sup> این وقایع نشان دهنده

۲- جوزجانی: طبقات ناصری، ص ۱۸۳.

۳- بیانی: دین و دولت در عهد مغول، ص ۲۵۱.

۱- جوزجانی: طبقات ناصری، ص ۱۸۳.

آن است که نزاریان وظیفه انسانی خود را در مقابل این پناهندگان و فراریان به نحو احسن انجام داده و عمل آنان را می‌توان به عنوان جوابی در مقابل منابعی که به آنان انواع تهمت‌ها می‌زدند، ارائه داد.

### خواجه نصیرالدین و ارتباط آن با نزاریان

یکی از کسانی که در هجوم مغول به قلاع اسماعیلی پناه برده خواجه نصیرالدین طوسی است؛ وی یکی از شخصیت‌های بی‌نظیر و برجسته دوران خود بود، می‌توان گفت او یکی از کسانی بود که در طول زندگانی خود به دوام و قوام فرهنگ تمدن ایرانی با توجه به حملات ویرانگرایانه مغول خارج از توان یک انسانی عادی کمک نمود. «... بطورکلی خواجه در حکمت پیرو حکماء مشاء و فلسفه‌اش در میان حکما اسلامی تابع فلسفه ابوعلی سیناست ولیکن با این حال وی حکیمی متکلم در تکلم متمایل فلسفه است. و بعبارت دیگر دارای روشی بین فلسفه و کلام است.»<sup>۱</sup> و «... از لحاظ سیاسی وی را در تسلیم خورشاه به مغولان که باعث نابودی این فرقه گردید دخیل می‌دانند.»<sup>۲</sup>

از لحاظ علمی وی با نفوذی که در دستگاه مغولی پیدا کرده بود آنان را به فراگیری علم و دانش و جبران ویرانیهای اسلاف خود ترغیب نمود، او بانی ایجاد رصدخانه مراغه و کتابخانه بزرگ آن بود. خواجه که بر اثر حمله مغول به قلاع نزاری در قهستان پناه برده بود. مورد توجه عبدالرحیم بن ابومنصور محتشم قهستان که از سوی علاءالدین محمد فرمانروای قلاع قهستان بود، قرار گرفت، و با وی دوستی و الفت خاصی

۲- رضوی: آثار و احوال نصیرالدین، ص ۱۵۵.

۳- همانجا: ص ۱۵۳.

برقرار نمود، دفتری می‌نویسد: «...وی نزدیک به سی سال در میان نزاریان، که پربارترین دوره زندگی او بود گذرانید، در این دوره بود که آثار معروف خود، اخلاق ناصری و اخلاق محتشمی را به نام محتشم قهستان و نیز رسالات متعددی در نجوم و فلسفه و کلام نوشت: کتاب روضه التسلیم، بزرگترین اثر او درباره عقاید اسماعیلیه، و همچنین چند رساله کوتاهتر که صبغه اسماعیلی دارند، همه از این عهدند»<sup>۱</sup>. علاءالدین محمد خواجه را به نزد خود خواند، گویا خواجه از رفتن به دیار الموت ناراضی بود. بیانی در این رابطه می‌نویسد: «...وداعی جدید علی رغم میل خواجه نصیرالدین و میزبان وی محتشم قهستان، به الموت دعوت شده و سرانجام این کار به زور انجام گردید. این احساس دربند بودن و شکوه و شکایت از زیستن در الموت در پایان شرح اشارات خواجه نمایان است.

بگرداگرد خود چندانکه بینم

بلا

انگشتی و من نگینم»<sup>۲</sup>.

خواجه پس از نابودی اسماعیلیه در رساله امامت خود ایشان را خارج از دین دانسته و چنین استدلال می‌کند که چون اسماعیلیان مدعی قدم اجسام و قائل به خرافاتی هستند که خلاف اسلام است به خصوص چون پیشوا را معصوم می‌دانند هرچه را که پیشوا کند طاعت می‌دانند هر چه ستم، نوشیدن شراب یا زناکاری، باشد ایشان را مرتد می‌شناسد.»<sup>۳</sup> در هر صورت خواجه بر اثر هجوم مغول به اسماعیلیان پناه برد و به علت دانش

۴- دفتری: تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ص ۴۶۶.

۱- بیانی: دین و دولت در عهد مغول، جلد ۱، ص ۲۵۳.

۲- خواجه نصیرالدین طوسی: رساله امامت، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۵، ص ۱۶-۱۷.

فراوانش مورد توجه نزاریان قرار گرفت و از قهستان به الموت رفته و در آنجا مورد مشورت قرار می‌گرفت. وی در مدت سی سال که نزد نزاریان بود رسالات متعددی را نوشت، و بعد از سقوط الموت در خدمت مغولان قرار گرفت و عقاید ولی نعمتان سابق خود را رد نمود. زندگی سیاسی خواجه سراسر پر از نشیب و فراز و گریز و فرار بود که جای بحث فراوان دارد. اما نقش وی در ترویج علوم، فنون و گسترش آن در جهان اسلام در آن دوران غیرقابل انکار است.



## فصل چهارم: پایان کار علاءالدین محمد سوم

### شخصیت محمد سوم

در سالهای شوم حمله مغولان به ایران و زبانه کشیدن آتش جنگ، قتل و کشتارها توسط این قوم خونخوار، سه شخصیت در راس امور قرار داشتند. این سه تن عبارتند از: جلال الدین خوارزمشاه، الناصرالدین الله خلیفه عباسی و علاءالدین محمد سوم رهبر نزاریان ایران.

جلال الدین خوارزمشاه در شجاعت و تهور در امور جنگی بی همتا بود، کسی بود که شکستی سنگین در نبرد پروران بر مغولان وارد آورد الناصرالدین الله خلیفه هوشیار و سیاستمداری بود، در دوره آخر خلافت عباسی سعی در برقراری و احیای آن خلافت می‌نمود، علاءالدین محمد سوم شخصیت برجسته‌ای که در ظرافت و ذوق، جهان بینی و برخورداری از فرهنگ و در عین حال وارث دستاورد نزاریان ایران از حسن صباح تا حسن سوم بود، بتبع وارث مشکلاتی که در درون نهضت اسماعیلی نزاری ایران پیش آمده نیز بود، بر اثر مرگ پدر در نه سالگی به رهبری نزاریان ایران رسید. مورخین مختلف بخصوص جوینی به شدت بر او تاخته شخصیت وی را دیوانه‌ای هرزه و نادان در تواریخ خود آورده‌اند، وی را مستوجب بند و زنجیر می‌دانند.<sup>۱</sup> آنچه که منابع بر ضد شخصیت محمد سوم ارائه می‌دهند می‌توان دلالت بر این امر نمود که اختلافاتی که میان دو جناح الموت که بشدت ادامه داشت. با روی کار آمدن علاءالدین محمد شدت گرفت؛ جناح تندرو و انقلابی الموت پیروز در این

---

۱- جوینی : تاریخ جهانگشای ، ج ۳، ص ۹۱.

مبارزات گردید و جناح مخالف طرفدار سنت و خواهان یک زندگی آرام بودند شکست خوردند. تمایل منابع به مخالفان علاءالدین بود. اتهام دیگر علیه وی دیوانگی است. علت اتهام دیوانگی وی توسط منابع فقط بر این می‌شود تعبیر کرد. که وی سیاستهای پدرش را که مطلوب اشخاصی چون جوینی بودند، رد کرده بود. درگیری دو جناح را جوینی چنین آورده: «... اول همه طایفه که از ترس پدرش متقلد شریعت و اسلام شده بودند. پلید و ضمیر تیره هنوز معتقد مذهب فاسد جدش بودند... چون از ارتکاب منکرات و محظورات مانع و زاجری ندیدند و بر اتباع فرایض و سنن و اقتضاء آثار سداد و رشاد محرض و باعثنی نداشتند باز بر سرالحداد و بی دیانتی رفتند و چون اندک مدتی برآمد باز غلبه و قوت گرفتند، و دیگران که قبول اسلام از بصیرت کرده بودند و خواهان مداومت بر آن مذهب بودند از قصد و نکایت آن ملحدان خایف گشتند و از خوف جان اسلام دیگر بار نهان کردند.»<sup>۱</sup> با به قدرت رسیدن علاءالدین محمد دوره پیروزی نزاری گری و بریدن از سنی گری بود، این به مذاق دشمنان نزاریان خوش نیامد. وی از کودکی با تربیت خاصی پرورش یافت. حافظ ابرو می‌نویسد: «... با جماعتی کودکان به بازی و تماشای گوسفند پروردن و شیردان و مانند راعی به رعایت گوسفند نمودن مشغول بود.»<sup>۲</sup> این نوع تربیت یک روحیه آزاد منشانه را در فرد بوجود می‌آورد. منابع تاریخی اتهام دیوانگی او را این گونه ذکر می‌کنند که بعد از پنج یا شش سالی که بر جای پدرش نشسته بود. بدون مشورت با پزشک به

۱- جوینی: تاریخ جهانگشای، ج ۳، ص ۹۱.

۲- حافظ ابرو: مجمع التواریخ السلطانیه، ص ۲۶۸.

عمل فصد مبادرت نموده و چون خون زیادی از او رفته بود بر مغزش اثر گذاشت و او دچار مالیخولیایی و دیوانگی شد رشیدالدین فضل الله می‌نویسد: «...چون پنج شش سال از ایام دولت بگذشت بی موجب مرضی و بی اشارت و مشاورت طبیبی فصد کرد، و خون بافراط (بیرون) گذاشت، دماغش را از آن حال مشوش گشت و خیالات بیهود، در پیش چشم او ایستاد، و بعلت مالیخولیا ادا کرد، و کسی را زهره (و یارای آن) نبود که سخن در احقاء و معالجت راند، و اطباء و جماعتی عقلا که وقوفی داشتند نیاراستند گفتند که او را رنجی و خللی هست.»<sup>۱</sup> و لادیمیرونا این نظر را رد می‌کند و می‌نویسد: «...این داستان از نظر پزشکی درست نیست. از دست دادن خون بسیار می‌تواند موجب مرگ شود اما هرگاه زنده بماند، آن مساله بر توانایی عقلی و سلامتی آن بازتاب ندارد.»<sup>۲</sup>

در این مورد با چندتن از پزشکان مشورت نموده و درباره اتهام فوق که دال بر دیوانگی علاءالدین محمدسوم است، نظر آنان را جویا شدم، آنان دیوانگی بر اثر فصد و رفتن زیاد خون را رد نمودند در اینجا نظر یکی از پزشکان محترم به نام آقای دکتر فرهاد فولادی را بیان می‌نمایم. «با توجه به شرح حالی که از علاءالدین محمد سوم ارائه نموده‌اید، با توجه به این که در گذشته و حال عمل فصد و حجامت با اختیار بیمار و با یک سری اعمال فیزیکی مشخص انجام شده و می‌شود و در نقاطی از بدن که عمل فصد انجام می‌شود

۳- رشیدالدین فضل الله جامع التواریخ، ص ۱۸۰، جویی: تاریخ جهانگشای، ج ۳، ص ۹۱، حافظ ابرو: مجمع التواریخ السلطانیه، ص ۲۹۶.

۴- ولادیمیرونا: تاریخ اسماعیلیان، ص ۲۷۱.

شاهرگها و عروق بزرگ بنا شده بنابراین با توجه به سن فرد مذکور که در زمان عمل فصد، حدوداً پانزده ساله بودند، چند حالت را می‌توان برای پریشانی وی ذکر کرد یکی به دلیل شدید بودن خونریزی او بوده و دومی به دلیل نبودن انعقاد خون نظیر بیماری هموفیلی و دیگری به دلیل قطع عروق بزرگ، همانطوری که می‌دانید خونریزی‌های شدید باعث شوک و افت فشار خون می‌شوند که در نتیجه آن، بروز حالات اضطراب و تشویش در بیمار دیده می‌شود. من شخصاً تاکنون در هیچ یک از متون کلاسیک پزشکی بروز بیماری روانی بعلت خونریزی ندیده‌ام و تصورم این است که ایشان بعلت نوجوان بودن و شوک دچار ترس و اضطراب و در واقع شوک و ترس از نوع عمل فصد و حجم خونریزی شده‌اند، نه دیوانگی و همانطور که در متون تاریخی نیز اشاره شده ایشان سالها بعد حکومت نموده‌اند.<sup>۱</sup>

ولی مورخان بخصوص جوینی که تصویر خصمانه‌ای از علاءالدین محمد سوم ارائه نموده، وی را شخصی فاسد دائم الخمری که دستخوش حملات مالیخولیایی و جنون است مسجم نموده است. به واقع می‌خواهد بگوید، نزاریگری یا بقول آن «الحاد و بی دینی» نزاریان را در عهد محمد مربوط به دیوانگی و هرزگی شخص وی بوده و نشان می‌دهد جنون وی و چاپلوسی جمعی از نزاریان کج فکر و ساده لوح سبب برگشتن از سیاستهای پدر وی شده است اما چنانکه بنظر می‌رسد محمدسوم شخصی باهوش بوده و با توجه به تربیت نزاری که داشت توانست آیین اسماعیلی را تجدید حیات بخشد وی مذهب تسنن را کنار

۱- با تشکر از دکتر فولادی و دکتر بصیریان که در این زمینه مرا راهنمایی نمودند و وقت گرانبهای خود را در اختیار من گذاشتند.

گذاشت و با در پیش گرفتن سیاست پنهان کاری با روش ستر به اعاده حیثیت آیین نزاری پرداخت عقیده ستر ضمن این که اصلاح دینی حسن سوم را تبیین کرد، در عین حال تعبیر تازه‌ای از عقیده قیامت عرضه می‌داشت. برمبنای این تعبیر جدید قیامت لزوماً آخرین رویداد تاریخ بشر نیست بلکه حالت گذرای از حیات است و آن هنگامی که پرده تقیه برداشته می‌شود تا حقیقت بر همه آشکار شود. به این ترتیب غیبت ضمن بیان شریعت و تقیه که در تعلیم حسن علی ذکره السلام مستقر بوده تایید می‌شد. همچنین غیبت میان قیامت و حقیقت مورد تاکید قرار می‌گرفت. به موجب این بازنگری الزام رعایت شریعت به شیوه اهل سنت به وسیله حسن سوم، بازگشت به تقیه، یعنی پنهان داشت عقیده دینی واقعی خود از باب احتیاط، و رجعت به دوره ستر، یعنی دوره-ای که بار دیگر حقیقت در باطن نهفته می‌شود تعبیر می‌گردید. حال قیامت می‌توانست از جنبه اصولی به وسیله هر امام زمان به همه بشریت یا گروه برگزیده‌ای از آنان، در هر زمانی که وی اراده کند، اعطا شود یا از آنها پس گرفته شود در نتیجه به اراده امام زندگی انسان می‌تواند میان دوره قیامت، یعنی هنگامی که حقیقت آشکار و ظاهر است و دوره ستر که حقیقت پنهان است در گردش باشد. به این معنا حسن دوم دوره کوتاهی از قیامت را عرضه داشت و حال آنکه حسن سوم آن دوره را پایان داد و دوره جدیدی از ستر را برقرار کرد که رعایت تقیه در آن لازم بود. این تناوب دوره‌های قیامت و ستر بر حسب تصمیم و ارائه امامان می‌توانست رخ

دهد.<sup>۱</sup> می‌توان گفت: با ارائه عقیده ستر توسط محمد سوم او قدم بزرگی در جهت تجدید حیات آیین اسماعیلیه برداشت. «...و با توجه به این عقیده در این دوره آمد و شدهای فرهنگی، صنعتی و سیاسی در دژها تنها به منظور تحکیم مبانی اصول عقیدتی فرقه و قدرت اقتصادی دستگاه و به منظور رشد فکری گردانندگان آن انجام شد.»<sup>۲</sup> آنچه که منابع از بیخبری علاءالدین نسبت به امور دولت ارائه می‌دهند و سعی می‌کنند وی را فردی عصبی، که اگر اخباری برخلاف میلش به او داده، آورنده خبر را عقوبت می‌کند نشان دهند، به نوعی جهت‌گیری سیاسی به منظور بی‌اراده بودن علاءالدین محمد می‌توان تعبیر کرد. جویی می‌نویسد: «...از نازپروردگی و بی‌ممارستی شریرتی و زعارت در طبع داشت که هیچ کس سخن بر ورد نتوانستی کرد و از مصالح ملک او یک نکته که از آن اندک تغییری بخاطر او رسید پیش او باز نتوانستی گفت که بی شک جواب آنکس قتل بنکال و عقوبت در حال بودی از مثله ناسزا و قطع اعضاء لاجرم اخبار اندرون و بیرون ملک و احوال و دشمن از و مخفی داشتی».<sup>۳</sup>

درباره این که وی از امور مملکت بی‌خبر بود، نمی‌توان این مسئله پذیرفت زیرا دیدار نسوی به سفارت از سوی جلال الدین خوارزمشاه برای حل مساله دامغان که نزد وی رفته بود.<sup>۴</sup> ارتباط با شیخ جلال الدین گیلی از صوفیان معتبر قزوین<sup>۵</sup> که در تمامی منابع راجع به

۱- دفتری: تاریخ عقاید اسماعیلیه، ص ۴۶۷-۴۶۸.

۲- بیانی: دین و دولت در عهد مغول، ص ۲۱۷.

۳- جویی: تاریخ جهانگشای، ج ۳، ص ۵۹.

۴- نسوی: سیرت جلال الدین منکبرنی، ص ۲۳۲.

۵- رشیدالدین فضل الله: جامع التواریخ، ص ۱۸۱.

آن نوشته شده است مکاتبه با خلیفه بغداد در مور قصد مغول برای حمله به سرزمینهای آنان در زمان گیوک،<sup>۱</sup> فرستادن سفرایی به دربار پادشاهان اروپا<sup>۲</sup> برای مقابله با مغولان می‌توان دلائلی بر شناخت وضعیت خارج از دژها توسط وی دانست، عزل شهاب الدین محتشم قهستان و خواندن وی و خواجه نصیرالدین به الموت، بودن افراد مختلفی از جمله حسن مازندرانی سنی مذهب و هندیان و ترکمنان که دو تن از محافظان وی در هنگام قتلش بودند. می‌تواند بلندنظری وی و تسامح در ارتباط با افراد را نشان دهد. آنچه که منابع دربار زورگویی، پیگرد و شکنجه توسط علاء الدین محمد نسبت به دشمنان و حتی دوستان نزدیکی چون حسن مازندرانی ارائه می‌دهند. به واقع جدال پنهان قدرت بین دو جناح موجود در الموت است. علاء الدین محمد در موقعیتی سختی قرار گرفته بود دوستان نزدیک وی در نهان از جناح مقابل حمایت می‌کردند و بر ثروت خود می‌افزودند و این با شخصیت و خلق و خوی وی که به قول کاشانی «...لباس محمد صوف درشت و کرباس بودی کهنه و پاره شد، مرقع، دایماً در پی رمه گوسفند پیاده می‌رفتی، یعنی بموسی(ع) تشبیه میکرد.»<sup>۳</sup> مغایرت داشت.

حسن مازندرانی که به قول جوینی که اخص الخواص وی بود و در وقت کودکی توسط مغولان از مازندران ربوده و از نزد آنان فرار کرده، به الموت رفته و مورد توجه علاء الدین بود، از حسن ظن وی نسبت به خود سواستفاده نمود و به جمع آوری مال و ثروت پرداخت و

۳- کاشانی: زبده التواریخ، ص ۲۲۳-۲۲۲.

۴- سایکس: تاریخ ایران، ج ۲، ص ۱۳۳.

۵- کاشانی: زبده التواریخ، ص ۲۲۴.

با مخالفان محمد سوم که نمی‌توانستند در حیات وی ابراز وجود کنند ارتباط داشت و به علت سختگیری‌های محمد سوم نسبت به وی و این که نمی‌توانست از مال و ثروت خود استفاده کند. از وی بیزار بود.

علاء الدین محمد سوم مجبور بود بر ضد عوامل جناح میانه رو نزاری مخالف سیاستهایش که از نزدیکترین دوستانش نیز بودند، از زور و شکنجه و کتک زدن استفاده کند. با وجود مبارزه‌ای که علاء الدین محمد جهت احیاء نزاری گری و ایجاد تعادل اقتصادی در جامعه نزاری انجام می‌داد، خائینی که تحت پوشش دوستان هر روز دور او را بیشتر و بیشتر می‌گرفتند وی را ناچار از استفاده از اقدامات خشونت آمیز می‌کرد. اما اقدامات وی کارگر نیافتاد و جناح مخالف علاء الدین رهبریت خود را در مقابل علاء الدین محمد سوم بدست آورد و آن کسی نبود جزء ولیعهد وی رکن الدین خورشاه و همین رقابت بین دو جناح که در یک سوی علاء الدین محمد و در سوی دیگر رکن الدین خورشاه بود، موجب مرگ جنبش اسماعیلیه در الموت را فراهم آورد. در فصل دیگر به تضاد بین علاء الدین محمد سوم و ولیعهدش رکن الدین خورشاه پرداخته می‌شود.

### **تضاد با ولیعهد «رکن الدین خورشاه»**

رکن الدین خورشاه پسر بزرگ علاء الدین محمد سوم و ولیعهد انتخابی وی بود و از لحاظ سنی با وی هجده سال فاصله داشته ؛ در هنگامی که کودکی بیش نبود توسط علاء الدین محمد به امامت انتخاب شد. کاشانی در این زمینه می‌نویسد: «...رکن الدین خورشاه پسر مهین علاء الدین بود و در هنگام طفولیت پسر پدر هنوز در سن



شباب بود، چه میان شان زیاده از هجده سال نبود و علاء الدین در ایام طفلی خورشاه گفتی که : او امام زمان خواهد بود. «<sup>۱</sup> اما دشمنی بین آنان حاکم بود. نفرتی میان پدر و پسر به سبب رقابت شخصی آنان پیدا شده بود. چون هنگامی که رکن الدین بزرگ شد، اسماعیلیان میان او و پدرش تفاوتی نمی‌گذاشتند، و دستورهای خورشاه نیز همچون دستورهای پدرش لازم الاجرا بود. این سبب خشم علاء الدین محمد گردید. جویی در این خصوص می‌نویسد: «... چون رکن الدین بزرگتر شد مخاذیل متابعان ایشان میان او و پدر در تعظیم و مرتبه فراقی نمی‌نهادند و حکم او همچون حکم پدرش نافذ بود علاء الدین با او بد شد».<sup>۲</sup> تیرگی روابط میان پدر و پسر، علاء الدین برآن داشت تا تصمیم به عزل وی از ولیعهدی بگیرد، و قصد آن بود که پسر دیگرش را به عنوان جانشین خود انتخاب نماید. اما با توجه به اعتقادات اسماعیلیه در مورد نص امامت، بر اساس سنت اسماعیلیان جانشین و امام آینده تنها نخستین پسر، امام است و امام نمی‌تواند نص اول را تغیر بدهد. وی وقتی که نظر خود را درباره عوض کردن نص عنوان کرد با مخالفت عمومی نزاریان مواجه شد. رشید الدین فضل الله در این رابطه می‌نویسد: «... علاء الدین با او بی عنایت شد و گفت: ولی عهد من پسر دیگر خواهد بود، آن قوم مقبول و مسموع نداشتند و گفتند اعتبار نص اول است.»<sup>۳</sup>

۱- کاشانی: زبده التواریخ، ص ۲۱۹.

۲- جویی: تاریخ جهانگشا، ج ۳، ص ۹۲.

۳- رشید الدین فضل الله: جامع التواریخ، ص ۱۸۲.

علاء الدین با مردم خود مخالفت نکرد و ناگزیر پیرو خواست آنان شد و سنت اسماعیلیان را حفظ نمود. این نمونه روشنی از وابستگی مردم به سنتهای اسماعیلی است و نشان می‌دهد با آن که حدود یک قرن و نیم از انشقاق بزرگ در مصر می‌گذشت مردم به سنتهای دینی خود وفادار بودند. حال خط سیاسی مابین دوجناح روشن تر شده بود جناحی انقلابی به رهبری علاء الدین محمد و جناحی محافظه کار به رهبری رکن الدین خورشاه؛ این دو وارد مبارزه برای حذف یکدیگر شدند. علاء الدین در پی مبارزه با پسرش بروی سخت گیری شدیدی نمود، محدودیتهای فراوانی را بر او اعمال کرد. می‌خواند در رابطه با رفتار علاء الدین محمد می‌نویسد: «...اما علاء الدین پیوسته رکن الدین را می‌رنجاند و او را مواخذه می‌کرد و حکم کرده بود که همواره در میان زنان پهلوی اطاق او باشد و جرات نداشت که روزها بیرون بیاید مگر آنکه پدرش مست می‌شد و یا پیش گوسفندان می‌رفت. تا آن که در سال ۶۵۳ هـ ق جنون او بیشتر شد و پسر بر جان خود بیمناک گردید و اعیان مملکت نیز از علاء الدین بیمناک گردیدند.»<sup>۱</sup>

دو سال قبل از سال ۶۵۳ هـ ق دربار مغول تصمیم به انهدام اسماعیلیان گرفته بود. و هلاکوخان دربار خان بزرگ را جهت انجام ماموریت خود ترک کرده بود. حال که سال ۶۵۳ هـ ق رسیده بود دو گروه هر کدام سیاست خاص خود را در مقابل مغولها داشتند، سیاست جناح علاء الدین محمد بر مقاومت و جنگ با مغولان بود و

سیاست جناح رکن الدین برتسلیم شدن به مغول و سازش با آنان بود از همین رو در این سالها با نزدیک شدن مغول فشار علاءالدین بر رکن الدین خورشاه بیشتر شد. وی به فکر شورش علیه پدر افتاد و سه تصمیم گرفت. یا به سوریه بگریزد یا قلاع الموت و میمون دژ را تصرف کند و در مقابل پدر بایستد. و یا ایلچی بدربار مغول بفرستاد و کمک مساعدت آنان را به سوی خود جلب نماید رشیدالدین فضل الله درباره روابط پدر و پسر و تصمیمات توطئه آمیز رکن الدین خورشاه بمانند دیگر منابع می-نویسد: «در شهور سنه ثلث و خمسين و ستمائه تغیر او بر رکن الدین زیادت گشت و قصد و تهدید و عید او متعاقب گشت، تا پسر از او به جان ناایمن گشت و گفتی: هیچ وقت از پدر بجان ایمن نیستم. بدین موجب در تدبیر آن ایستاد که از پیش پدر بگریزد و بقلاع (بقاع) جبل سmaq شام رود و آنرا بدست گیرد، یا الموت و میمون دژ (و) بعضی قلاع رودبار را که به خزائن و ذخائر مشحون بود در تصرف آورد و بر پدر عاصی و طاغی شود. و در این سال خواص و عوام از علاءالدین ملول شده بودند. و از تدابیر او مخایل ادبار بر احوال مملکت معاینه می‌دیدند. رکن الدین این سخن را ملواح ساخته که از افعال و احوال و اقوال پدرم لشکر مغول قصد این مملکت را دارند، و پدر(م) غم کاری نمی‌خورد من از او کرانه کنم و به حضرت پادشاه روی زمین و بندگان درگاه او ایلچیان فرستم، و قبول ایلی و بندگی کنم، و نگذارم که بعد از این در ملک کسی حرکت تباه کند تا ملک و رعایا بماند. به موجب این اسباب و دواعی، بیشتر بزرگان و

ارکان لشکریان بر او بیعت کردند و متفق شدند بر آن شرط که به هر طرف که رود صاحب او باشند، و از اجناد و اتباع پدرش محافظت کند، و در پیش او جان مبذول دارند مگر آن که با پدرش منازعت و مکاوحت ننماید و دست بدو نیارند و چیزی بر وی نزنند.<sup>۱</sup> از طرفی مبارزه با مغولان بشدت ادامه داشت مردم سرزمینهای نزاری تلاش و مبارزه با استیلاگران را با جدیت دنبال می‌کردند، منجنیقهای مغولی در برابر ایستادگی نزاریان ناتوان بودند و شهرهای بی استحکامات در شرایط سخت تری قرار داشتند. نزاریان و علاءالدین محمد که از مغول نفرت داشتند بشدت علیه آنان مقاومت می‌کردند. کیتوبوقانویان، فرمانده مغولی و جلودار سپاه هلاکوخان در سال ۶۵۰ هـ ق از قره قوروم به سوی باختر حرکت کرد. در آغاز ۶۵۱ هـ ق از آمودریا گذشت و عملیات جنگی کوهستانی را شروع کرد. وی پس از گرفتن بخشی از این مناطق، با پنج هزار سپاهی پیاده و سواره به پای گردکوه رسید. محاصره دژ آغاز شد و لادیمیرونا می‌نویسد: «مدافعان دژ پایداری سخت کردند. در پایان سال هنگامی که در دژ کمبود آب و نمک احساس می‌شد، بدبختی تازه یعنی بیماری همه گیری وبا بر آن افزوده شد شمار بسیاری از جنگجویان از وبا مردند و گردکوه در خطر سقوط بود. ناگهان دارویی برضد، وبا یافت شد و آن حنا بود. محاصره شدگان توانستند در این باره به علاء الدین محمد گزارش بدهند. علاءالدین همچون مدافعان دژ دشمن مغول بود. او فوراً دو تن از نزدیکان خود به نام مبارزالدین توران و شجاع الدین

حسن استرآبادی را با یکصد و ده تن دلاور و مبارز در راه ایمان و با هریک دو من حنا و سه من نمک به کمک گردکوه فرستاد.<sup>۱</sup> و دژ گردکوه مدت بیست سال مقاومت نمود. منظور از این مطلب نشان دادن سیاست درست علاءالدین در مقابل با مغولان بود.

### مرگ علاءالدین محمد سوم

مرگ علاءالدین محمد سوم بزرگترین ضربه را هم بر جناح علاءالدین محمد و هم بر جنبش اسماعیلیان نزاریان وارد آورد. با مرگ وی در حساس ترین دوران تاریخ اسماعیلیان نزاری، دشمنان بزرگ و کوچک نهضت آنان سربرداشتند. بیانی در این رابطه می‌نویسد: «...دشمنان بزرگ و کوچک که زمان را مناسب یافته بودند، از برون و درون چنگ و دندان نشان دادند دو دشمن نیرومند در خارج دژها، یعنی اهل تسنن از یک سو و مغولان از سوی دیگر و همچنین شیعیان دوازده امامی که در این زمان از داخل و خارج به تکاپو افتاده بودند، اقدامات موثر خود را آغاز کردند.»<sup>۲</sup>

در مرگ علاءالدین محمد، حسن مازندرانی دوست نزدیکش، اعیان و اشراف و بزرگان نزاری و در راس آنان رکن الدین خورشاه شرکت داشتند. همراهان رکن الدین و هم پیمانان وی به او گفته بودند با او در مقابل اقدامات علاءالدین محمد همراه هستند و جانفش را حفظ میکنند و فقط دست بر روی امام بلند نمی‌کند. اما کسانی نیز بودند که خواهان مرگ علاءالدین محمد بودند. منابع نخست در مورد مرگ علاءالدین محمد، رکن الدین خورشاه را مبرا می‌دانند. رشیدالدین فضل الله می-

۱- ولادیمیرونا : تاریخ اسماعیلیان در ایران ، ص ۲۷۶.

۲- بیانی: دیون و دولت در عهد مغول، ص ۲۳۴.

نویسد: «...چون (مدت) یکماه بر این حدیث بگذشت رکن الدین بیمار شد و صاحب فراش گشت و از حرکت و تردد باز ماند.»<sup>۱</sup> علاء الدین محمد در شوال سال ۶۵۳ هـ ق به قتل رسید.

حافظ ابرو در مورد مرگ او نوشته: «...شاه علاء الدین بموضع شیرکوه پیش رمه گوسفندان بود درخانه‌ای از چوب و نی که متصل اصطبل گوسفندان بود بخت نیم شب او را کشته یافتند تبری برگردن او زده و بدان زخم کاری تمام شده و این در سلخ شوال سنه ثلث و خمسین و ستمائه بود. هندوئی و ترکمانی هم به پهلوی او خفته بودند و هریک را نیز زخمی زده بودند. و بعد از آن ترکمان بدان زخم مرد.»<sup>۲</sup> با ضربه تبری که بر گردن علاء الدین محمد سوم زده شد. در اصل این ضرب مانندیته‌ای بر ریشه دعوت جدید اسماعیلیان زده شد. هنوز یکسال از مرگ او نگذشته بود که آن نهضت سقوط کرد.

رکن الدین خورشاه و هم دستان وی جهت مبرا نمودن خود از قتل و در باطن جهت تسویه حسابهای گروهی زیر لوای قصاص قاتلان پدر، دست به یک پاکسازی خونین زدند. جویی می‌نویسد: «...و پسران و قوم علاء الدین تهمت قتل بر چندکس می‌نهادند و بدان خیال تنی از مقربان و خدم علاء الدین که در شب با اسم پاسبانی در حدود موضع قتلش ایشانرا دیده بودند بکشتند، و راه تهمت و تخیل بمواضع بعید و قریب بعدی گشاده بودند که بعضی می‌گفتند تنی دو سه ناشناس از قزوین آمده‌اند و بهم زبانی و مواضعه و دلالت خواص و

۱- رشیدالدین فضل‌الله: جامع التواریخ، ص ۱۸۳.

۲- حافظ ابرو: مجمع التواریخ السلطانیه، ص ۲۷۱.

بزرگان علاء الدین ببالین او رفته و او را بکشته و هم به حمایت و اتفاق آن خواص بازگشته و بوهم و ظن هر کس را برین مواضعه و دلالت متهم می‌داشتند.»<sup>۱</sup>

درخصوص متهم اصلی و نقش رکن الدین خورشاه در بخش سوم این تحقیق توضیح داده می‌شود. با مرگ علاء الدین محمد دوره چهارم الموت به اتمام رسید و تاریخ این نهضت وارد دوره پنجم الموت و زمامداری رکن الدین خورشاه و سقوط الموت می‌گردد.

بخش سوم : «دوره پنجم الموت» دوران  
رکن الدین خورشاه و سقوط الموت



## فصل اول: به قدرت رسیدن رکن الدین خورشاه

رکن الدین خورشاه در شوال سال ۶۵۳ هـ ق بدنبال قتل پدر، بر سریر قدرت نهضت نزاریان، تکیه زد، خواجه رشیدالدین فضل الله و حافظ ابرو سلسله نسب وی را چنین آورده اند: «...رکن الدین الحسن المعروف به خورشاه بن علاءالدین محمد بن جلال الدین الحسن بن نورالدین محمد بن کیا حسن المعروف به علی ذکره السلام ابن القاهره بقوه الله ابن المهتدى بالله ابن الهادى الى الله ابن المصطفى لدين الله نزار ابن المستنصر بالله ابن الظاهر لا عزاز دين اله ابن الحاكم بامرالله ابن العزيز بالله بن المعز بالله ابن المنصور بنصره الله ابن القاسم بامرالله ابن المهدي بالله ابن التقي ابن الرضى ابن محمد السابع ابن اسمعيل بن جعفرالصادق ابن محمد الباقر بن على زين العابدين بن الحسين الشهيد ابن اميرالمومنين على بن ابى طالب بن عبدالمطلب».<sup>۱</sup>

این سلسله نسب مشروعترین سلسله نسب از دیدگاه اسماعیلیان نزاری در رساندن نسب رکن الدین خورشاه و پدرانش به عنوان ائمه برحق نزاری از دیدگاه آنان است.

رکن الدین خورشاه پس از سه روز سوگواری بر جای پدر نشست. عامل اصلی این تغییر و تحول حکومت در الموت را میتوان نزدیک شدن خطر تهاجم مغول به نزاریان دانست زیرا که علاءالدین محمدسوم خواهان مقاومت و مبارزه علیه مغولان و رکن الدین خورشاه خواهان تسلیم و سازش با مغولان بود. جوینی در رابطه

۱- حافظ ابرو: مجمع التواریخ السلطانیه ، ص ۲۸۵ ، خواجه رشیدالدین فضل الله : جامع التواریخ ، ص ۱۵۸

با سیاست سازش و اختلاف شدید پدر و پسر از قول رکن الدین خورشاه می‌نویسد: «... رکن الدین این سخنان را ملوح ساخته بود که از حرکات و افعال سمج پدرم لشکر مغول قصد این ملک دارد و پدرم غم کاری نمی‌خورد من ازو با کناری ایستم و بحضرت پادشاه روی زمین و بندگان درگاه او ایچلیان فرستم و قبولی ایلی کنم و نگذارم که بعد از این در ملک من کسی حرکتی تباه کند تا ملک و رعایا بماند. با این اسباب و دعاوی بیشتر بزرگان و ارکان و لشکریان با او بیعت کردند و متفق شدند.»<sup>۱</sup> حکمران جدید نزاری پس از قتل پدر و پیش از هرگونه تماس با مغول در پی تحکیم پایه‌های حکومت خود عده از خادمان و مقربان علاء الدین محمد را که در نزدیک محل قتل دیده شده بودند، کشت و سپس به همه نزاریان دستور داد که اوامر شریعت را دقیقاً پیروی کنند کاشانی می‌نویسد: «... و به جمله ولایت خود کس فرستاد که بر سیرت و طریقت مسلمانی زندگی کنید، و راهها ایمن دارید.»<sup>۲</sup> وی بمانند دوران علاء الدین محمد زمانی که مرگ جلال الدین حسن سوم نومسلمان پیش آمد و او به قدرت رسید و سیاستهای سنی گری حسن سوم را کنار نهاد و سیاست نزاری گری در پیش گرفت، رکن الدین نیز برعکس پدر سیاست سنی گری در پیش گرفت و از روش پدر برید و بعد از بقدرت رسیدن دست به کار تصفیه‌ای همه جانبه در دستگاه علاء الدین محمد زد، و دوستان خویش را که در عهد پدر حامی وی بودند، در راس امور حساس دولت نزاری گمارد. ولی از همان آغاز وی را متهم به قتل پدر نمودند و منابعی که در

۲- جوینی: تایخ جهانگشای، ج ۳، ص ۹۳.

۱- کاشانی: زبده التواریخ، ص ۲۲۴.

ابتدای وی را مبراء از قتل پدر دانسته و علت آن را بیماری وی قرار داده بودند، پرده از قتل علاء الدین محمد برداشتند و رکن الدین خورشاه را عامل اصلی قتل پدر معرفی کردند.

### متهم شدن رکن الدین خورشاه به قتل علاء الدین محمد سوم

در حالی که علاء الدین محمد در سر افکار بلند پروازنه‌ای می‌پرورانید قتل وی در حساسترین دوران تاریخ نزاریان اتفاق افتاد و سبب زوال زودرس حکومت نزاریان گردید. منابع در ابتدا منکر قتل پدر توسط پسر بودند ولی بعد از توطئه جهت سرنگونی علاء الدین محمد منابع او را متهم اصلی قتل پدر معرفی می‌کنند. یک ماه بعد از توطئه قتل پدر رکن الدین خورشاه بیمار شد و نمی‌توانست از جای خود برخیزد و در همان زمان علاء الدین محمد بر اثر ضربه تبری به قتل رسید و بدنبال این قتل تسویه حسابها آغاز شد و نزدیکان علاء الدین را به جرم شرکت در قتل وی نابود کردند. بیانی در مورد اتهام قتل رکن الدین خورشاه می‌نویسد: «و مادر و برادران او، خاصه آن برادری که مورد حمایت پدر بود. او را قاتل امام متوفی می‌دانستند بدان گونه که هرگاه عملی مرتکب می‌شد که مورد نکوهش مادرش قرار می‌گرفت عمل شنیع او را به یادش می‌آورد و او را قاتل می‌خواند.»<sup>۱</sup> رشیدالدین فضل الله در این باره می‌نویسد: «... و مادر و برادران رکن الدین در آن یکسال که او بعد از پدر مملکت بود وقتی که برنجیدندی و مستزید

بودندی حوالت قتل پدر بدو می‌کردند و آن را در معایب او برمی‌شمردند».<sup>۱</sup>

منابع قاتل علاء الدین محمد را حسن مازندرانی اخص الخ واصل علاء الدین محمد می‌دانند، در ارتباط با همدست بودن رکن الدین خورشاه بـا وی حمـدالله مستوفی می‌نویسد: «...حسن مازندرانی کین او را در دل داشت با خورشاه در میان نهاد خورشاه در جواب ساکت شد حسن مازندرانی دانست که خاموشی دلیل رضایت است، در شیرکوه چون علاء الدین بخت حسن مازندرانی او را بکشت»<sup>۲</sup>

جوینی قتل علاء الدین محمد توسط رکن الدین خورشاه را مردود می‌داند و قاتل وی را حسن مازندرانی معرفی می‌کند و می‌خواهد از او یک قهرمان اسلامی سنی که مورد اجحاف علاء الدین محمد قرار گرفته بسازد. وی می‌نویسد: «...و او از این مداخل که ذکر رفت مال بسیار جمع شده بود که از آن تمتعی نتوانستی گرفتن و از علاء الدین پنهان داشتی، لباس او جامه صوف و کرباس بد بودی، اکثر اوقات کهنه پاره شده همچنانک از آن مخدوم مذموم او علاء الدین که او را در ملابی و ماکل و همه حالات بعلاء الدین متشبه بایستی زیست کرد و دائماً با او در پی رمه گوسفند میرفتی پیاده تا وقت تعرز و تنعم نشستی، و اگر لباس بهتر پوشیدی یا علاء الدین را خیالی افتادی که او را مالی هست بضربهای عنیف و مطالبهای شدید و مثلهای شنیع مبتلا گشتی، بدین اسباب از علاء الدین در دل او عقده‌ها نشسته بود و غضبها

۲- رشیدالدین فضل الله: جامع التواریخ، ص ۱۸۵.

۳- حمدالله مستوفی: تاریخ گزیده، ص ۵۲۶.

بهم پیوسته و مردی مسلمان بود و بآنک سالها با علاء الدین زندگانی گذاشت حب الاسلام و بغض الحاد در ضمیر و عقیدت او متکمن بود، با بعضی مسلمانان که در خدمت علاء الدین بودند و بضرورت در ملک او گرفتار مانده حسن را از راه مجانست غربت و اعتقاد اسلام موانستی بودی و مصادقتی نمودی باوقات که با ایشان فرصت مکالمت و محاوره یافتی سخن بر نفثه المصدور شرح غصه و مقاسان معیشت شدیدل و ذکر مثالب و نشر مخازی و مساوی علاء الدین کرد و در آن جهاد خطر بدل و جال خود نهاد جز الله بنیته خیرا و آنک بعضی گفتند رکن الدین خورشاه پدر خود را کشت خلاف بود زیرا که رکن الدین آن شب در تب بود صاحب فراش و از چند روز باز از حرکت عاجز اما هم باسباب گذشته که ذکر رفت و هم بقراین حال آثار آن می‌توان دانست که قتل پدر او را منکر و ناخوش نیامد و حسن آن اقدام برضای رای او کرد، در مقدمه با رکن الدین مواضعه داشتی و آن حرکت بمشاورت و اتفاق او کرد هم ممکنست زیرا که چون فاش شد که علاء الدین را او کشته است و اغرار از کجا خاسته نکرد که ازو ماند، بود که مطالعۀ گوسفندان کند و اهتمامی نماید و معتمدی را از آن خود بر عقب او بفرستاد که بر کنار رمه چنانک حسن غافل بود تبری برگردن او زد و او را بکشت»<sup>۱</sup>. منابع که در ابتدا بیماری رکن الدین خورشاه را بهانه نموده و وی را از اتهام قتل پدر مبرا دانسته در ذکر قتل علاء الدین محمد؛ حسن مازندرانی را مقصر دانستند و سرانجام آن امر را هم با تائید رکن الدین خورشاه می‌دانند.

وانقطاع دولت وی را در مدت کوتاه سبب ریختن خون پدر قرار داده و مثالهایی از خلافت عباسی و سلطنت ساسانی آورده اند.

کاشانی و دیگر مورخین می‌نویسند: «... و بعد از یک هفته به وضوح مخایل معلوم کردند که حسن مازندرانی که حاجب و ملازم لیل و نهار علاء الدین بود او را کشته به اعزاز خورشاه حسن را با دو سه فرزند طفل بسوختند، و متعلقاتش را نیز پوست سلخ و جثه صلب کردند. تا تهمت خورشاه منقطع شود و این قصه سبب زوال ایشان شد. چون خون پدر مضموم و نامبارک می‌باشد، چون حکایت شیرویه و خسروپرویز و مستضر که پدر خود متوکل خلیفه را بکشت و خورشاه از قصد خون پدر آن سال تمام نکرد».<sup>۱</sup>

با مرگ علاء الدین و بدست گیری قدرت توسط رکن الدین خورشاه برخورد نهائی با مغول فرا رسیده بود. قبل از بررسی برخورد نهائی مغولان و نزاریان به روابط نزاریان با حکومت‌های اطراف در دوره رکن الدین خورشاه اشاره می‌گردد.

---

۲- کاشانی: زبده التواریخ، ص ۲۲۳، خواجه رشیدالدین فضل الله :  
جامع التواریخ ، ص۱۸۴-۱۸۳ ، حافظ ابرو: مجمع التواریخ  
السلطانیه ، ص۲۷۲-۲۷۱.

## فصل دوم : روابط نزاریان تحت حاکمیت رکن

### الدین خورشاه با حکومت‌های دیگر

در طی واپسین سال‌های حکمرانی علاءالدین محمد نزاریان به مقابله نهایی با مغولان مخوف نزدیک می‌شدند. و با مرگ وی و روی کار آمدن رکن الدین خورشاه این مقابله بسرعت فرا رسید.

همانطوریکه در قبل گفته شد، جناح رکن الدین خورشاه در پی قتل علاءالدین جهت تحکیم موقعیت خود دست به پاکسازی‌های خونینی زدند، و در خارج از قلاع نیز به برقراری روابط با همسایگان اطراف پرداختند. از نتایج آن در این فصل سخن بمیان می‌آید و در فصل سوم به علل تهاجم مغول و چگونگی آن پرداخته می‌شود.

### روابط نزاریان با گیلانیان و دیلمیان

روابط میان نزاریان و ایالات پیرامون دریای خزر در عهد محمد سوم بدنبال قتل زنان گیلانی حسن سوم از هم فروپاشیده بود. دفتری می‌نویسد: «...نزاریان در گیلان جاهای جدیدی را گرفتند و وارد رویان شدند، و موثراً به شورشیان محلی آنجا علیه فخرالدوله ناماور بن بیستون، حکمران بادوسپانی که اندکی پس از سال ۶۳۰ هـ ق به جای پدر نشسته بود، کمک کردند. فخرالدوله مجبور به ترک رویان شد.»<sup>۱</sup> و روابط نزاریان تا پایان حکومت محمد سوم با آن ایالات خصمانه بود، وی در پی تجهیز لشکری جهت مغرب دیلم و گرفتن قلعه‌ای در خلخال بود که مرگ وی را امان نداد، اما پس از به حکومت رسیدن خورشاه این اقدام پدر را که

---

۱- دفتری: تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ص ۴۷۶.

گرفتن قلعه‌ای در خلخال بود تکمیل کرد و لشکری که پدرش جهت گرفتن آنجا آماده کرده بود بدانجا اعزام نمود. مستوفی درباره گرفتن قلعه سالور در خلخال می‌نویسد: «... و لشکر نجد قلعه سالور و خلخال فرستاد و مستخلص کرد و قتل عام رفت».<sup>۱</sup> جوینی نیز درباره فرستاده لشکر توسط خورشاه به خلخال می‌نویسد: «بعد از سه روز که از رسم تعزیت و بر جایگاه پدر بنشست لشکری را که پدرش بقصد شال رود از ناحیت خلخال نامزد کرده بود، بفرستاد تا قلعه آنرا بگرفتند و قتل و تاراج کردند».<sup>۲</sup> بیانی در رابطه با رفتار رکن الدین خورشاه با گیلانیان که در زمان علاءالدین به دژها آمده بودند، می‌نویسد: «... برخلاف نیا و پدرش با گیلانیان که در طی زمانی طولانی در دستگاه حکومت رخنه کرده بودند و خویشی‌های نسبی و سببی بسیار بینشان ایجاد شده بود و طرفدار علاءالدین بودند، به دشمنی برخاست».<sup>۳</sup> اما وی در رابطه با حاکمان گیلان و دیگر همسایگان سعی در بهبود روابط نمود و با در پیش گرفتن سیاست جلال الدین حسن سوم خواست تا روابط خود را با آنان بهبود بخشد، رشیدالدین فضل الله در این رابطه می‌نویسد: «... و بعد از آن بذکر افشای حالت پدر بگیلان و همسایگان دیگر کس فرستاده و بنای مصافات با آن جماعت، خلاف سیر پدر آغاز نهاد، و بتمامت ولایتها کس فرستاد که طریق مسلمانی ورزید و راهها ایمن دارید.»<sup>۴</sup> کاشانی نیز در رابطه با برقراری روابط حسنه همین مضمون را آورده و می‌نویسد:

۲- حمدالله مستوفی: تاریخ گزیده، ص ۵۲۶.

۱- جوینی: تاریخ جهانگشای، ج ۳، ص ۹۶.

۲- بیانی: دین و دولت در عهد مغول ج ۱، ص ۲۳۵.

۳- رشیدالدین فضل الله: جامع التواریخ، ص ۱۸۵.



«...و به ذکر افشاء حالت واقعه پدر به گیلانات و همسایگان فرستاد، و قاعده مصالحت و موافات به تازگی اساس نهاده و به جمله ولایات خود کس فرستاد که بر سیرت و طریقت مسلمانی زندگی کنید، و راهها ایمن دارید.»<sup>۱</sup> اما بعد از آن که منکوقاآن به حکومت رسید و برادر خود را جهت درهم کوبیدن قلاع نزاریان مامور کرد. تنها قلعه گردکوه مقاومت طولانی را شروع نموده و مغولان جهت ادامه محاصره گردکوه از حاکمان مازندران و رویان و دیگر نواحی کمک گرفتند چنانکه مرعشی می‌نویسد: «...غرض که چون بامر خان مردم هر ولایت از امرا و سلاطین نوبت و نوبت در محاصره قلعه گردکوه مشغول بودند از حضرت خان اشارت رسید که ملوک رستم‌دار و مازندران بغلبه تمام بمحاصره قلعه گردکوه قیام نمایند در آن زمان شمس الملک اردشیر باوند ملک مازندران بود و استاندار شهر اکیم گاو باره حاکم و فرمان فرمای رویان و آن مملکت بود و او یکی از دختران خود را نامزد شاه مازندران که اردشیر بود کرده بود ملک باوند و گاوباره باتفاق (همدیگر) بامر جهان مطاع خانی بمحاصره قلعه گردکوه رفتند.»<sup>۲</sup> با اضمحلال قدرت نزاری و تسلیم رکن الدین خورشاه عمر دولت الموت برآمد، و نزاریان دیگر بصورت یک دولت مستقل با حاکمان این مناطق ارتباط نداشتند.

### روابط نزاریان با قزوینیان

قزوینیان و نزاریان طی سالهای ۶۷۰ هـ ق زمان به قدرت رسیدن جلال الدین حسن نومسلمان تا سال ۶۵۱ هـ ق زمان فوت شیخ جمال الدین گیلی روابط نسبتاً

۴- کاشانی: زبده التواریخ، ص ۲۲۴.

۱- مرعشی: تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ص ۸۶.

حسنه و خوبی با هم داشتند، زیرا حسن سوم سیاست نومسلمانی پیش گرفته و با قزوینیان صلح نموده بود و در دوره علاءالدین محمد سوم، ارادت شخصی وی به شیخ جمال الدین بود که از تهاجم نزاریان و درگیری با قزوینیان جلوگیری می‌نمود. آنچه که میرخوند در رابطه با فوت شیخ جمال الدین گیلی در سال ۶۵۱ هـ ق آورده، سه سال قبل از سقوط نزاریان است.<sup>۱</sup> حفاصل این سه سال گویا روابط آنان بشدت تیره گردیده چنانچه ابن طقطقی به نقل از امام الدین یحیی بن افتخاری می‌نویسد: «...امام الدین یحیی بن افتخاری (رض) برایم نقل کرده گفت: یاد دارم که ما در قزوین بودیم، هرگاه شب فرا می‌رسید آنچه اسباب و اثاث و قماش داشتیم در سردابهایی که در خانه ما وجود داشت و کس بدان راه نمی‌برد پنهان می‌کردیم، و از ترس هجوم ملاحده چیزی در بیرون خانه نگاه نمی‌داشتیم و چون صبح فرا می‌رسید آن را از سرداب بیرون آورده بدین نحو دوباره شب در سرداب می‌نهادیم. از اینرو بود که قزوینیان پیوسته کارد و سلاح با خود همراه داشتند و این وضع همچنان دوام داشت تا آن که شمس الدین قاضی قزوین نزد خان مغول رفت، و کار به آمدن لشکر و خراب کردن قلعه‌های ملاحده منتهی گردید.»<sup>۲</sup> جوزجانی نیز در رابطه با روابط خصمانه قزوینیان در ایندوره می‌نویسد: «... ثقات چنثین روایت کرده‌اند که جمله خلق و ساکن شهر قزوین را سلاح تمام مرتب و آلات حرب مهیا باشد تا بحدی که

۲- میرخونده: حبیب السیر، ص ۴۷۶

۳- محمد بن علی بن طباطبا ابن طقطقی: تاریخ فخری در آداب اسکندری و دولتهای اسلامی، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۰، ص ۳۷.

اهل بازار هریک سلاح تمام در دوکان حاضر بود و هر روز میان قزوینیان و میان الموتیان جنگی میبودی.<sup>۱</sup> و با حمله مغول و اضمحلال نزاریان قزوینیان از دشمنی که قرین دو قرن در مجاورت آنان بودند نجات پیدا کردند.

---

۱- جوزجانی: طبقات ناصری، ص ۴۵۵.

## فصل سوم : عوامل تهاجم مغول و برچیدن قدرت

### نزاریان «سقوط الموت»

#### عوامل تهاجم مغول جهت انهدام اسماعیلیان نزاری

بعد از حذف کامل قدرت خوارزمشاهیان که بدنبال مرگ جلال الدین خوارزمشاه بوقوع پیوست، مغولان جایگزین قدرت خوارزمشاهیان گردیدند، در آن زمان دو قدرت عمده در منطقه باقی ماند نخست نزاریان و دوم دستگاه خلافت عباسی، مغولان که سیاستشان بوجود آوردن یک امپراتوری جهانی از چین تا دریای مدیترانه بود، این دو نیرو را سد راه خود می‌دیدند، بخصوص نزاریان که موجبات خشم و ناخشنودی مغول را فراهم آورده بودند و عمده ترین و اصلی ترین علت در مورد تصمیم مغولان جهت برچیدن قدرت نزاریان عامل اقتصادی است. زیرا نزاریان نه تنها یک کانون سیاسی و مذهبی خطرناکی که ادعای تسلط بر جهان اسلام را داشتند. بلکه موجبات برهم زدن امنیت موجود در راههای بازرگانی بودند. و این گناهی بود که مغول هرگز آن را نمی‌بخشید، سرکوبی این کانون مقاوم در ممالک ایران تا سرزمین شام و استقرار مبانی جهانداری در سرزمین‌های فتح شده برای تامین امنیت و آرامش و امکان استفاده از منابع این مناطق و تسهیل در تبادلات تجاری برای جهانگشای مغولان ضروری بود.

در مورد برهم زدن امنیتی که مغولان خواهان آن نبودند، ابن اثیر می‌نویسد: «... اسماعیلیان از هنگام حمله مغول تا این زمان زیانشان فزونی یافته بود.»<sup>۱</sup> جویی در رابطه با ناامنی که اسماعیلیان در دوره

علاءالدین بوجود آورده بودند می‌نویسد: «...در ملک بفرمان او و بی فرمان او همه روز دزدی و راه زدن و ایذای خلق می‌کردندی او می‌پنداشت که تمهید عذر آن بسخن دروغ و بذل مال تواند کرد، تا چون از حد بگذشت جان و فرزند و خانه و ملک و مال او در سر آن ضبط و جنون شد.»<sup>۱</sup>

سرکوبی اسماعیلیه و برانداختن آنان هدف نخستین مغولان در برقراری قدرت خود در منطقه، و حفظ امنیت راههای تجاری بود و وجود قدرتی مستقل مانند قدرت نزاریان الموت به عنوان عاملی مخل در امر حکومت و قدرت مطلقه امپراتوری مغولان نمی‌توانست برای فرمانروای آن قوم تحمل‌پذیر باشد و طبیعی بود که پس از مدتی مغولان سعی در از میان برداشتن قدرت نزاریان کنند، از طرفی دیگر دو عامل عمده که عامل اقتصادی را تقویت می‌نمودند، جهت برچیدن قدرت اسماعیلیان موثر بودند، یکی برخورد اسماعیلیان با مغولان و دیگری نقش مسلمانان سنی در تصمیم‌گیری خان مغول جهت برانداختن اسماعیلیان است در مورد اول اسماعیلیان علاوه بر برهم زدن امنیت اقتصادی که موجب خشم مغول را فراهم آورده بودند برای رسیدن به اهداف خود در برخورد با مغول از ابزار ترور نیز استفاده می‌کردند که می‌توان به قتل رساندن گیوک خان مغول که تصمیم در سرکوبی آنان را داشت اعزام فدائیان جهت ترور خان جدید منکوقاآن را اشاره کرد. چنانکه برنارد لوئیس به نقل از ویلیام روبروکی، کشیش فلاندري می‌نویسد: «...در سال (۱۲۵۳-۱۲۵۵ م) به وسیله شاه فرانسه

همراه هیاتی به دربار خان بزرگ به قراقروم در مغولستان گسیل شده بود. ویلیام در سفر خود از ایران گذشت و در آنجا بود که یادآور شد که کوههای اساسین-ها در جنوب دریای خزر به کوههای البرز متصل می‌شود. در قراقروم از اقدامات احتیاطی شدیدی که رعایت می‌شد در شگفت گشت و علت آن بود که خان مغول شنیده بود که در حدود چهل تن از اساسین در جامع‌های مبدل به جهت قتل وی گسیل شده‌اند. در مقابل این تهدید خان نیز یکی از بزرگان خود را با سپاهی گران به سرزمین اساسین‌ها فرستاده بود تا همه آنان را به قتل برساند.<sup>۱</sup> از طرفی دیگر اسماعیلیان با حکومت مغولی جایگزین قدرت خوارزمشاه در ایران نیز روابط بسیار تیره‌ای داشتند. عباس اقبال در این مورد می‌نویسد: «...در این تاریخ از جاده فرمان برداری منحرف گردیده و در یکی از حملاتی هم که مغول بقلع ایشان کرده یک نفر از سران آن قوم را بقتل آورده بودند. با وجود تاخت و تازهای جرموغان و بایجو در حدود عراق و چند بار زد و خورد با قشون خلیفه بغداد مغول تسخیر دارالخلافة و یا مطیع ساختن خلیفه موفق نیامده بلکه شکست نیز یافته بودند و این قضیه برخان مغول و سران سپاهی او سخت گران آمد چنانکه بایجو از خلیفه المستعصم بالله پیش منگوقاآن شکایت کرد و در دفع او یاری طلبید. بنابراین منگوقاآن تصمیم گرفت که لشکر فراوان به ایران روانه دارد تا از یک طرف ملاحده اسماعیلی را دفع کند و از طرفی دیگر خلیفه بغداد را

از میان برداشته». <sup>۱</sup> رشیدالدین فضل الله نیز آورده است «...بایجونویان را با لشکری گران به محافظت ممالک ایران فرستاده بود. بعد از آنکه اینجا رسید ایلچی فرستاده و ملاحده و خلیفه بغداد شکایت عرضه داشت.» <sup>۲</sup> در نتیجه رابطه اسماعیلیان با مغولان بشدت تیره شد و از طرفی شکایتهای مسلمان سنی که در دربار خان مغول آمد و شد داشتند نیز عامل دومی بود که به این خصومت دامن می‌زد. چنانکه این سنیان که دشمن خونین اسماعیلیان بود. و از نیش دشنه‌های تیز فدائیان اسماعیلی شب و روز نداشت، از موقعیت تهاجم مغول و تیره‌گی روابط مغولان با نزاریان استفاده کرده و نزد خان مغول علیه آنان شکایت نمود و آنان را دشمنان مخوفی که سزاوار نابودی هستند، جلوه دادند. در راس این مسلمانان سنی قاضی شمس الدین احمد الکافی قزوینی از علمای بزرگ اهل سنت و قاضی القضاات شهر قزوین بود که به دربار خان مغول سفر کرده و خان را علیه اسماعیلیان برانگیخت. رشیدالدین فضل الله درباره اقدامات وی می‌نویسد: «...در آن وقت مرحوم قاضی القضاة شمس الدین قزوینی به بندگی حضرت حاضر شده بود. روزی خود را زره پوشیده در نظر قاآن آورد و تقریر کرد از بیم ملاحده همواره این زره در زیر جامه پوشیده و شطری از تغلب و استیلای ایشان به محل عرض رسانید.» <sup>۳</sup> در نتیجه این عوامل، (اقتصادی، شکایت‌های حکومت‌های محلی مغول و علمای سنی نزد خان مغول) نقشه

۲- عباس اقبال آشتیانی: تاریخ مغول از حمله چنگیز تا تشکیل دولت تیموری، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۴، ص ۱۷.

۱- خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی: جامع التواریخ، تصحیح محمد روشن و مصطفی موسوی، نشر البرز، تهران، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۹۷۴.

۲- رشیدالدین فضل الله: جامع التواریخ، ج ۲، ص ۹۷۴.

مغولان جهت فتح سرزمین‌های جدید، دست به دست یکدیگر دادند تا خان مغول که فکر نقشه لشکرکشی برای فتح سرزمین‌های باقی مانده تا دریای مدیترانه را در سر داشت به اجرا گذارد او دو خط مشی براندازی اسماعیلیان و خلافت بغداد را هم در دستور کار این سپاه قرار داد. مغولان حرکت خود را آغاز می‌کنند.

### حرکت مغولان جهت گرفتن قلاع نزاریان

منکوقاآن برادر خود هلاکو را جهت فتح سرزمین‌های مغرب ایران اعزام داشت و دو خط مشی نیز برای او تعیین کرد. رشیدالدین فضل‌الله می‌نویسد: «...منگکه قا آن از روی اشفاق برادرانه هولاگوخان را نصیحت فرمود و گفت ترا با لشکری گران و سپاهی بی پایان از مرز توران به کشور ایران می‌بیاد رفت.

زتوران گذرکن به ایران خرام برآور به

خورشید رخشنده فام

و رسوم یوسون و یاسای چنگیزخان را در کلیات و جزویات امور اقامت کن و از جیحون و آمویه تا اقتضی بلاد مصر هر که اوامر و نواحی ترا منقاد مطیع گردد، او را بنواز و به انواع عطافت و سیور غامیشی مخصوص گردان و آن که گردنکشی و سرافرازی کند او را با زن و فرزند و خویش و پیوند در دست پایمال قهر و اذلال گذار و از قهستان و خراسان گذر کرده قلاع و حصار را خراب کن.



سرش

بکن گردکوه و دزلبه سر

زکردان تنش را زیر

ممان هیچ کاندرا جان دز بود نه یک

توده خاک هرگز بود

و از آنجا فارغ شده آهنگ عراق کن و لور و کُرد را که همواره بی راهی می‌کنند از راه بردار و اگر خلیفه بغداد خدمت و طاعت مبادرت نماید او را به هیچ وجه تعرض مرسا و اگر تکبر کند و دل و زبان را یکی ندارد او را نیز به دیگران ملحق گردان.<sup>۱</sup> در واقع سیاست خان مغول کوبیدن تمامی نیروهای موجود در سر راه اهداف مغولان بود.

مغول تنها شرطی که برای خلیفه بغداد گذاشته آن بود، که در صورت قبول ایلی با وی کاری نداشته باشند و در غیر این صورت وی را از میان ببرند. شاید مغول از این سیاست که بر دستگاه خلافت تحمیل می‌کرده می‌خواست به مانند قدرتهای دیگر چون بوئیان و سلجوقیان که در گذشته بر قدرت معنوی عباسیان تسلط داشته، از قدرت معنوی خلافت به مانند آنان جهت نگهداری سرزمینهای مفتوح استفاده نماید، از نوشته رشیدالدین برمی‌آید غیر از دستگاه خلافت عباسی و نزاریان اقوام لر و کرد نیز مانعی جهت پیشرفت مغولان بودند و اسماعیلیان تنها قدرت بر هم زننده نفوذ مغول در منطقه نبودند. منکوقاآن هلاکوخان را با سپاهی بزرگ به سوی ایران گسیل داشت وی در سال ۶۵۱ هـ ق به طرف ایران حرکت نمود و در پیشاپیش سپاهش

۱- رشیدالدین فضل الله: جامع التواریخ، ج ۲، صص ۷۸-۹۷-۹۷۶.

کیتوبوقا سردار مسیحی خود را به عنوان طلایه دار ارتش مغول، گسیل داشت.

### برخورد نزاریان با مغولان

منکوقاآن ماموریت انهدام نزاریان در ایران و خلافت عباسی در بغداد را بر عهده برادر خود، هلاکو، گذاشت و از وی خواست لشکری عظیم برای سرکوبی این دو قدرت تدارک ببیند، و هلاکو با ارتشی مجهز که به قول جوینی در آن تعداد زیادی از استادان منجینق انداز و نفت انداز چینی بودند، به سوی ایران حرکت کردند.<sup>۱</sup>

در پیشاپیش سپاه کیتوبوقا را جهت پیش قراولی به سوی منطقه قهستان اعزام داشتند و بغیر از ارتش مغول فرمانی نیز برای حاکمان محلی ایران فرستادند که سپاه کمکی به مغولان داده شود.

رشیدالدین فضل الله در این باره می‌نویسد: «...چون خبر وصول رایات جهانگیر در اطراف شایع و مستفیض گشت، سلاطین و ملوک هر مملکتی از ممالک ایران به بندگی حضرت متوجه شدند از روم سلاطین عزالدین و رکن الدین و از فارس اتابک سعد پسر اتابک مظفرالدین و از عراق و خراسان و آذربایجان و اران و شروان و گرجستان ملوک و اعیان تمامت با پیشکشهای لایق به بندگی حضرت پیوستن.»<sup>۲</sup>

مغول ارتش بزرگی جهت مقاصد خود تجهیز کرد. کیتوبوقا طلایه دار سپاه هلاکو با دوازده هزار (۱۲۰۰۰) سپاهی به سوی قهستان حرکت نمود کیتوبوقا اندک زمانی پس از عبور جیجون به قلعه‌های نزاریان در قهستان یورش برد و چند جای را به تصرف خود در آورد

۱- جوینی: تاریخ جهانگشای، ج ۳، ص ۳۶.

۲- رشیدالدین فضل الله: جامع التواریخ، ج ۲، ص ۹۷۹.

و در بیع الاول سال ۶۵۱ هـ ق با پنج هزار نیرو جهت محاصره قلعه گردکوه رفت که به دلیل مقاومت سرسختانه آنان نتوانست آن قلعه را متصرف شود. حتی بیماری وبا نیز مانع مقاومت نزاریان گردکوه نشد. خبر مقاومت و استمداد نزاریان به علاءالدین محمد رسید وی داروی ضد وبا (حنا) و صد مرد جنگی به کمک نیروهای مقاوم گردکوه فرستاد رشیدالدین فضل الله می‌نویسد: «...مبارزالدین علی تورانی و شجاع الدین حسن استرآبادی را با صدمجاهد سپاهی نامدار به مساعدت اهالی گردکوه فرستاد و با هریک دو من حنا و سه من نمک بود»<sup>۱</sup>. مغولان موفق به گرفتن قلعه گردکوه نشدند و گردکوه مدت بیست سال مقاومت نمود کیتوبوقا محاصره گردکوه را به یکی از امیران زیردست خود واگذار کرد و خود جهت گرفتن قلاع مهرین، در نزدیک گردکوه و شاه دز و قصران رفت. و از آنجا با افواجی به رودبار و طارم یورش برد در غیبت کیتوبوقا محاصره شدگان بر مغولان تاخته صدها تن از آنان از جمله بوری را به قتل آوردند. کیتوبوقا به قهستان برگشت. و شهرهای تون و ترشیز را متصرف شد، در این بین در سال ۶۵۳ هـ ق علاءالدین محمد به شرحی که قبلاً داده شده بود به قتل رسید. و از طرفی هلاکو که به آرامی در سال ۶۵۱ هـ ق از دربار خان مغول به سوی ایران حرکت نموده بود. در سال ۶۵۳ هـ ق وارد ایران گردید، به انتظام امور آنجا پرداخت. وی در ربیع الاول سال ۶۵۴ هـ ق از طریق خراسان وارد ایران گردید. و اولین هدفش شهر تون که کاملاً منکوب سپاه کیتوبوقا نشده؛ بود. اما به

علت بیماری فتح آنجا را به دست سرداران‌ش کوکایکای و کیتوبوقا سپرد.<sup>۱</sup> و آنان شهر تون را گرفته و مردم آنجا را به غیر از زنان و صنعتگران قتل عام نمودن، هلاکو در تهاجم خود به ایران روش دیپلماسی را نیز از یاد نبرد، و از آن جهت باب مذاکره با سران نزاری قهستان را باز نمود.

رشیدالدین فضل الله درباره می‌نویسد: «...هولاگو ملک شمس الدین کرت را به رسالت به قلعه سرتخت فرستاد پیش ناصرالدین محتشم، و او در آن وقت پیرو ضعیف شده بود فرمان را امتثال نمود و در صحبت ملک شمس الدین هفدهم جمادی الاولی به انواع تحف و هدایا به بندگی حضرت آمد و به شرف خاکبوس مستعد گشت. عاطفت شاهانه به قبول آن هدایا او را سیور غامیش فرمود که چون بر زن و فرزندان رحم کند. فرو آمدی، چرا اهل قلعه را فرو نیاوردی؟ به جواب گفت ایشان را پادشاه خورشاه است. گوش به فرمان او دارند. هولاگو او را یرلیغ و پائیزه داده و به حاکمی شهر تون فرستاد و در سفر سنه خمس و خمسین و ستمائه نمانده».<sup>۲</sup> بعد از این قضایا وی جهت تجدید قوا به قوچان رفت و از آنجا برای کوبیدن نهایی نزاریان به سوی دامغان و رودبار عازم شد.

### **مذاکرات هلاکوخان و رکن الدین خورشاه**

بدنبال قتل علاءالدین محمد و روی کار آمدن رکن الدین خورشاه تغییر سیاست جنگ و مقاومت در برابر مغولان به انقیاد و تسلیم شدن در برابر آنان تبدیل

۲- رشیدالدین فضل الله: جامع التواریخ، جلد ۲، ص ۲۸۴، جوینی: تاریخ جهانگشای، ج ۲، ص ۴۰.  
۱- رشیدالدین فضل الله: جامع التواریخ، ج ۲، ص ۹۸۳-۹۸۲.

گردید. بعد از آن که رکن الدین خورشاه موقعیت خود را تثبیت نمود، با توجه به نزدیک شدن مغولان باب مذاکره و گفتگو را با آنان آغاز کرد. وی در ابتدا، سفیری نزد یسورنویین فرمانده لشکر مغول در همدان فرستاد و درخواست گشودن باب مذاکره را نمود. جوینی می‌نویسد: «... وایلچی نزدیک یسورنویین بهمدان فرستاد که چون نوبت بمن رسیده است طریق ایلی خواهم سپرد و گرد خلاف را از چهره اخلاص سترد، یسورنویین جواب فرستاد که وصل مواکب پادشاه زاده هلاکو نزدیکست صلاح در آن است که بنفس خود بیرون آید و در مبادرت او مبالغت کرد.»<sup>۱</sup> رکن الدین خورشاه برادرش شهنشاه را همراه هیئتی به سوی یسورنویین فرستاد و وی آن هیئت را همراه پسرش به نزد هلاکوخان فرستاد، در این میان یسورنویان ناگهان به رودبار و دژ الموت حمله نمود. رشید الدین فضل الله و دیگر منابع می‌نویسند: «... ویسور دهم این ماه با لشکرهای مغول و تازیک در رودبار آمدند و فدائیان خورشاه نیز بر سر سیالان کوه بر بالای الموت جمعیت ساختند و لشکر مغول نیز از شیب آن عزم بالا کردند، و مصافی عظیم برفت. چون سرکوه استوار بود و مرد بسیار، لشکر مغول از آنجا خائب بازگشت، و مصافی عظیم برفت. چون سرکوه، و تمامت غلات ایشانرا تلف کردند و بتخریب بلاد و تعذیب عباد مشغول شدند.»<sup>۲</sup>

در همین اثنا نزاریان دست به ترور، رهبران مغول زدند. کاشانی می‌نویسد: «... و هم برین تاریخ

۲- جوینی: تاریخ جهانگشای ، ج ۳، ص ۹۶.

۳- رشیدالدین فضل الله : جامع التواریخ ، ص ۱۸۶، جوینی: تاریخ جهانگشا، ج ۳، ص ۹۶.

فدائیان جغاتای نویان پدر طولادای یارغوجی را کارد زدند به شادی (?) شرف الدین منجینقی تبریزی، چه او خواسته بود و دعوی کرد همه قلاع و رباع ایشان به مجانیق خراب کند. چون (پدر) طولادای کشته شد، مغولان پنداشتند که به فرمان شرف الدین کرده‌اند. او را با زن و فرزند بکشتند و اسباب و اموال غارت کردند.<sup>۱</sup> اما با آمدن ایلچیان و سفیران هلاکوخان آتش بس بین نزاریان و مغولان برقرار گردید. هلاکو در پیام خود رضایت خاطرش را از اعزام شهنشاه و هیئت نزاری ابراز نمود، رکن الدین خوارزمشاه را بی گناه دانسته و خواهان آمدن وی به نزد خود و تخریب قلاع شد. چنانکه جوینی می‌نویسد: «... در اثنای آن ایلچیان که از حضرت پادشاه جهان بعد از وصول شهنشاه ببندگی روانه فرمودند در اواخر جمادی الاخر بنزدیک رکن الدین رسیدند و یرلیغ باستمالت و عاطفت رسید که چون برادر را فرستاد و ایلی و بندگی کرد و می‌کند گناه ها که پدرش و مردم ایشان در عهد پدرش کرده‌اند ببخشیدم و رکن الدین خود در این مدت که بجای پدر نشسته است گناهی در وجود نیامده قلاع خراب کند و روی ببندگی نهد و لشکرها در ولایت او تخریب نکنند.»<sup>۲</sup> تخریب قلاع سخت‌ترین شرط مغول بود. زیرا پایه و اساس قدرت اسماعیلیان دژها بود و اسماعیلیان نزاری حتی در دوره جلال الدین حسن سوم که سیاست نومسلمانی را در پیش گرفته بودند قلعه‌های خود را ترک ننموده و همین درخواست باعث اختلاف شدید در دستگاه رهبری نزاریان گردید به قول جوینی: «... رکن الدین خورشاه بظاهر

۱- کاشانی: زیده التواریخ، ص ۲۲۵.

۲- جوینی: تاریخ جهانگشای، ج ۳، ص ۹۷.

چند باره قلاع را خراب کرد و الموت و میمون دز و لمسر را درها برکشید و بعضی دیوارها و کنگره بیفکند. «<sup>۱</sup> ویسورنوین به فرمان هلاکو از منطقه نزاریان خارج شد و رکن الدین خورشاه صدرالدین را به سفارت نزد خان مغول فرستاد و خواهان یک سال مهلت جهت تسلیم خود شد. اما هلاکو درخواست وی را نپذیرفت و صدرالدین را بازگردانید، و خواهان آمدن فوری خورشاه شد و نماینده‌ای بنام تولاک بهادر را همراه با صدرالدین، جهت آمدن رکن الدین خورشاه به نزد وی و گرفتن زمام امور توسط تولاک بهادر به نزد خورشاه فرستاد، این امر موجب ترس خورشاه شد، او بدنبال بهانه‌ای می‌گشت تا دفع وقت کند از این رو دو تن را به سفارت نزد هلاکو فرستاد یکی وزیرش شمس الدین گیلکی و دیگری پسرعموی پدرش سیف الدین ملک بن کیا بومنصور، آنان را با ایلچیان مغول نزد هلاکو فرستاد، آنها در نزدیک ری با هلاکو دیدار کردند. آن دو ماموریت داشتند تا فرماندهان گردکوه و قهستان را جهت ایلی به نزد هلاکو برند، تا قلاعشان تسلیم شوند. سپاه مغول به دماوند رسیده بود و هلاکو سیف الدین سلطان ملک را نزد خورشاه فرستاد تا وی را ترغیب به تسلیم نماید جوینی می‌نویسد: «...سیف الدین سلطان ملک را با قومی ایلچیان با نزدیک رکن الدین فرستادند که پادشاه جهان بدماوند نزول فرمود رکن الدین را روی ببندگی باید نهاد و اگر از جهت کارسازی روزی پنج

متوقف ماند پسر را درمقدمه فرستادن و ایشان اول  
رمضان بپای میمون دز رسیدند.<sup>۱</sup>

در دستگاه الموت بر اثر رسیدن مغول آشفته‌گی  
بوجود آمد. رکن الدین خورشاه تصمیم گرفت فرزندی را  
که گویا به قول جوینی: «...فرزند زن کردی از همسران  
علاءالدین محمد بود. به جای پسر خود نزد هلاکو  
فرستد.»<sup>۲</sup> هلاکو این پسر را به بهانه خردسالی باز  
فرستاد، و جوینی درباره آن گفته: «...هلاکو متوجه شد  
پسر از آن رکن الدین نیست و او را پس فرستاد.»<sup>۳</sup> با  
بازگشتن این کودک هلاکو خواهان آن شد که رکن الدین  
به جای برادرش شهنشاه که مدتی نزد آنان بود، برادر  
دیگرش را به نزد وی بفرستند رشیدالدین فضل‌الله در این  
باره می‌نویسد: «... که اگر رکن الدین دیرتر به  
بندگی می‌توان رسید، برادر دیگر را زودتر بفرستد، تا  
شهنشاه را که چندگاهست که ملازم از دوست باز  
فرستند.»<sup>۴</sup> در پی درخواست هلاکو رکن الدین برادر  
دیگرش شیرانشاه را به سوی هلاکو گسیل نمود. از طرفی  
دیگر وزیر گیلکی توانست، قاضی تاج الدین مردانشاه  
را از قلعه گردکوه به نزد مغولان ببرد. اما گردکوه  
تسلیم نشد. هلاکو که دیگر صبرش تمام شده بود. پیامی  
دیگر برای رکن الدین فرستاد کاشانی در این باره می-  
نویسد: «... و از آنجا نهم شوال شهنشاه را اجازه  
انصراف دادند، به الموت به تقریر آنکه رکن الدین  
میمون دژ را خراب کند، و خود بی تعلل رو به بندگی  
آورد، تا چنانکه عاطفت این حضرت است به نظر اعزاز و

۱- جوینی: تاریخ جهانگشا، ج ۳، ص ۹۷.

۲- همانجا: ص ۹۸.

۳- همانجا: ص ۹۸.

۴- رشیدالدین فضل‌الله: جامع التواریخ، ص ۱۸۸.



اکرام و تعظیم و تسجیل منظور گردد. و اگر از نظر در عاقبت امور محبوب ماند، تمشیت آن را خدای بزرگ داند.»<sup>۱</sup> بعد از این تهدید ارتش مغولی حرکت خود را به سوی مرکز نزاریان آغاز نمود. دژ شاه دز بعد از مقاومت سقوط کرد.<sup>۲</sup> قسمتی از سپاه مغول به فرماندهی بوقاتی‌مور و کوکایلیکای از طرف منطقه سپیدار و از جانب دریا به پشت خطوط نزاریان رسیدند و خود هلاکو از راه طالقان به مقر نزاریان نزدیک می‌شد، تا آنان را در محاصره کامل سپاه مغول قرار دهند. قلعه‌های اطراف را یکی پس از دیگری می‌گرفتند. میمون دژ در محاصره کامل سپاه مغول قرار گرفته و رکن الدین از تسلیم شدن طفره می‌رفت تا این که کار به جنگ کشید. جوینی در این رابطه می‌نویسد: «...چون رکن الدین در اقتضای سعادت و انتهای جادهٔ مصلحت خویش را تانی و توقف مینمود و از نزول قلعه احجام می‌کرد و سه روز از بعضی لشکرها پادشاه که بر حوالی قلعه بودند با ساکنان آن کوه، مهاو شد و جری رفت که آن ساکنان و سپاهیان رکن الدین دست بردی یافتند و مذاقی از مهابت و سطوت قدرت پادشاهانه بچشید، بیست و پنج شوال جنگ سلطانی بود که با عظمت تر و با مهابت‌تر از آن نتواند بود.»<sup>۳</sup> در ادامه این جنگ رکن الدین خورشاه تصمیم به تسلیم شدن به سپاه مغول را می‌گیرد و عاقبت بعد از یکصد و هفتادسال قلاع نزاری سقوط کرد. رشیدالدین فضل‌الله درباره تسلیم شدن وی می‌نویسد: «...رکن الدین بترسید دیگر روز پسر خود را که همان

۵- کاشانی: زبده التواریخ، ص ۱۲۷.

۱- ولادیمیرونا: تاریخ اسماعیلیان در ایران، ص ۲۹۱.

۲- جوینی: تاریخ جهانگشا، ج ۳، ص ۹۹.

پسر را داشت با برادر دیگر ایران‌شاه با صحبت جماعتی اعیان و کفاه و معتمدان بیرون فرستاده و خویش روز یکشنبه بیست و نهم شوال به بندگی پادشاه جهان رسد و سعادت (مثول) پایگاه یافت با خدمت خواجه نصرالدین محمد الطوسی، و با جمعی از اکابر و اعیان و خزائن را که داشت بر سبیل خدمت ایثار پادشاه کرد. هر چند اندازه نسبت آوازه تجملی نبود اما آنچه بود برون آوردند، و پادشاه اکثر آنرا بر عساکر تخصیص فرمود. و تمامت قوم و متصلانرا از میمون دز فرود آورد، و آن قلعه بی جنگ مستخلص شد و دیگر قلاعش همچنین.<sup>۱</sup> آنچه در خاتمه روابط نزاریان با مغولان باید ذکر نمود، نقش تاریخی شهر ری به عنوان آخرین قرارگاه مغولان جهت تهاجم به نزاریان است. همچنین آخرین محل تبادل سفیران بین طرفین بوده، دکتر خلعتبری در این زمینه می‌نویسد: «...ری آخرین شهری است که در سال ۶۵۴ هـ ق گذرگاه سپاهیان فاتح هلاکوی مغول به سمت الموت و همچنین محل تبادل سفیر، میان فاتح مغول و رکن الدین خورشاه آخرین امیر الموت بوده است.»<sup>۲</sup> در واقع می‌توان گفت ری که خاستگاه حسن صباح بوجود آورنده جریان دعوت جدید آخرین مکان نیز به عنوان مرکز سپاه مهاجم و رفت و آمد سفیران بین مغولان و نزاریان نیز بوده است.

**تسلیم شدن رکن الدین خورشاه، مقاومت قلاع و نافرمانی فدائیان، سقوط الموت و دیگر دژها**

۳- رشیدالدین فضل الله: جامع التواریخ، ص ۱۹۰.

۱- خلعتبری، المهیاری: اسماعیلیان نزاری و شهر ری، پژوهشنامه دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهیدبهشتی، شماره ۱۹، بهار و تابستان ۱۳۷۵، ص ۱۲۳.

« قتل علاءالدین محمد پدر رکن الدین خورشاه آخر شوال بود، سنه ثلاث و خمسين و ستمائه و آغاز نفاذ حکم بر آن مردم که مطیعان و اتباع ایشان بودند، روز آخر شوال آخر روز ماه شوال سنه اربع و خمسين و ستمائه بود که از میمون دز بیرون آمد و بحضرت پادشاه در مقام بندگی بایستاد، مدت حکومت او بجای پدرش یکسال تمام بود.»<sup>۱</sup> آنچه که از منابع و تواریخ بدست می‌آید. تسلیم شدن خورشاه معلول سیاست جناح وی بود. که او در راس آن قرار داشت، با توجه به اینکه دو گروه در الموت بودند. عده‌ای خواهان جنگ و مقاومت، در مقابل مغولان و عده‌ای خواهان تسلیم و انقیاد و زندگی زیرسایه حکومت مغولان، اما آنچه مسلم است مغولان به فرمان منکوقاآن خواهان نابودی دستگاه اسماعیلیه بودند و به هیچ عنوان آنان را تحمل نمی‌کردند و مغول با توجه به آگاهی از این دو دستگی و استحکامات قلاع اسماعیلیان به سیاست دیپلماسی و جنگ محدود علیه آنان اقدام نمودند تا در نهایت هلاکوخان موسس سلسله ایلخانان از این سیاست خود نتیجه گرفت و از کارزار با اسماعیلیان پیروز بدر آمد. از طرفی شرط مغول برای تسلیم شدن اسماعیلیان که ویران کردن قلاع بود برای آنان غیرقابل قبول بود، چنانکه حتی در زمان جلال الدین حسن سوم که سیاست اسلام گرای را در پیش گرفته بود نزاریان دست از قلاع خود نکشده و به جامعه اسلامی باز نگشتند و خواسته مغول در رابطه با تسلیم خورشاه و ویرانی قلاع که پایه قدرت اسماعیلیه را هدف قرار داده بود برای نزاریان سخت گران بود و

به همین جهت با توجه به نزدیک شدن مغول و اختلاف در درون دستگاه حاکمه نزاریان، رکن الدین خورشاه سعی در سیاست دفع الوقت می‌نمود تا شاید راه چاره‌ای پیدا کند ولی اختلاف در دستگاه نزاری بر ادامه جنگ یا قبول تسلیم باعث شد که از ابتدای حمله مغول دو دستگی و نفاق و تمرد و عصیان در دژها و مناطق اسماعیلیه بوجود آید.

در آغاز حمله مغول گردکوه مقاومت سرسختانه‌ای نمود و حتی با وجود آن که وزیر رکن الدین خورشاه شمس الدین گیلکی، قاضی تاج الدین مردانشاه، محتشم گردکوه را به نزد هلاکوخان برد، باز این دژ با توجه به سقوط کامل اسماعیلیان تا مدتهای مدید علیه مغولان مقاومت نمود و این مقاومت تا زمان جانشینان هلاکو نیز ادامه یافت و مانند خاری در چشم مغولان بود، از طرفی دیگر در قهستان شهاب الدین، محتشم قهستان تسلیم مغولان شده و از سوی آنان حاکم شهر تون گردید. این نشان دهنده دو دستگی در میان نزاریان است، با رسیدن لشکریان مغول به پای مرکز دولت نزاری اختلاف در تسلیم شدن و مقاومت نمودن در میمون دژ که رکن الدین خورشاه در آن مقام داشت بروز نمود و حتی فدائیان نقشه قتل یاران امام و حتی خودش را طرح نمودند. چنانکه جوینی در نسخه فتح نامه الموت می‌نویسد: «...چون آنروز زخم جنگ مشاهده کردند دست از جنگ بازداشتند و ارباب قلعه از تاب مکاوحت باب مصالحه گرفتند و رکن الدین ایلچیان فرستاد و پیغام آنک توریل نفس تا این غایب سبب آن می‌رفت که وصول مبارک را محقق ندانسته بود. لشکر از جنگ بازگیرد و

پای از مکاوحت کشیده کند امروز یا فردا بیرون آیم و خاک بارگاه را توتیای چشم سازم ... و رکن الدین آهنگ نزول کرد جمعی از غلاه فدائیان بر منع غلو کردند و بدان رضا نداند که بشیب آید تا بحدی که قصد پیوستند تا جمعی را که بر رای نزول تحریض می‌کردند از راه بردارند، رکن الدین دیگر باره کس فرستاد که بر نیت مبادرت ترتیب خدمتی کرده بودم اما اکثر حشم، خشم گرفتند و چشم بنهادند که ما پیش از امضای این اندیشه بابتدا رکن الدین را از دست برداریم از این سبب عزم زیر بالا شد.<sup>۱</sup> این نشاندهنده اختلاف شدید بین نزاریان بود. از سوی دیگر هلاکو که می‌دید زمستان نزدیک است و سیاست دفع و وقت اسماعیلیان به ضرر اوست دست به یک اقدام سیاسی زد و نماینده‌ای به نزد رکن الدین فرستاد که از گناهان وی چشم پوشیده و خواهان تسلیم وی شد و رکن الدین خورشاه همراه با پسرش و سران دولت و اعیان نزاری تسلیم شد، جوینی می‌نویسد: «... در مقام حیرت و دهشت افتادن خیران کالذی استهوته الشیاطین فی الارض حیران، نزول کرد و آن مسکن مالوف و وطن معروف را با هزار درد و داغ وداع کرد.»<sup>۲</sup> اما فدائیان باز بعد از تسلیم رکن الدین مقاومت نمودند. «... جمعی از غلاه فدائیان که جان در راه ضلالت و جهالت فدا کرده بودند بازجستند و بآرزوی دل مرگ خود جستند و مورچه وار پر برآوردند و بر قلعه قبه قصر، میشد که مسند مدبران ملک بلک مدبران دین و دنیا بود پریدند، ... و دست بجنگ یازیدند و از جانب لشکر جنگ پیروز مجانیق بر آن

۱- جوینی: تاریخ جهانگشا ی، ج ۳، فتح نامه الموت، ص ۴۹.

۲- همانجا: ج ۳، ص ۵۱.

ذنادیق کور چشمان کژاند روان راست کردند، و سبک سنگ و تیرتیز پر چون لعنت بر ابلیس زمان، سه شبانه روز برین جملت مقاومت نمود تا روز چهارم که شجاعان شجاع آسا لشکر دلیران دلبر بر آن تنه کوه با رفعت و شکوه برآمدند و آن ضلال صلال فعل را سرکوبی نیکو بداند و اجزاء و اعضای آن بدبختان پاره پاره کردند.<sup>۱</sup> قلعه-ای که دوازده سال علاء الدین محمد سوم در استکام آن کوشیده بود در طی چند روز سقوط کرد. اما تمرد و مقاومت نزاریان بعد از تسلیم رکن الدین خورشاه نیز همچنان ادامه داشت.<sup>۲</sup>

هلاکو بدلیل وجود قلاع باقی مانده از نزاریان و با توجه به این که مسیر حرکت مغول بعد از ایران و عراق به سوی سوریه و دریای مدیترانه بود و نزاریان در آنجا قلاع محکمی داشتند و می‌توانستند متحدان خوبی برای جنگ با ممالیک بر سر راه مغول باشند. رفتار خوبی با خورشاه داشته و رعایت احترام او را می‌نمود، و از نفوذ او جهت گرفتن دیگر قلاع استفاده کردند.

بعد از تسلیم شدن خورشاه هلاکو قصد دیگر قلاع را نمود و به درخواست هلاکو حکمران نزاری نمایندگی از جانب خویش به همراه ایلچیان مغول به همه قلعه‌های نزاری فرستاد تا با فرمان وی قلعه‌ها را ویران سازند. جویی می‌نویسد: «...درین هفته محتشم قلاع قهستان شمس الدین در رسید و فرمان یرلیغ التماس کرد و با معتمدان رکن الدین روان شد تا از گردکوه آغاز کنند و تمامت قلاعی که در حدود قهستان مانده بود زیادت از پنجاه قلعه که با فلاک تطاول می‌جستند و با

۲- همانجا، ص ۵۲-۵۱.

۳- همانجا، ص ۴۷.

کواکب اتصال می‌کردند خراب کنند.»<sup>۱</sup> اما درین بین قلعه‌های الموت و لمسر از دستور رکن الدین خورشاه سرپیچیدند و به مقاومت در برابر مغول پرداختند، و به نام اینکه هلاکو شخصاً به آن منطقه بیاید از تسلیم قلاع خودداری کردند، در نتیجه هلاکو همراه با خورشاه به منطقه رودبار رفت. رشیدالدین فضل‌الله درباره رفتن هلاکو به منطقه رودبار و تمرد دژهای الموت و لمسر می‌نویسد: «... رکن الدین معتمدان خویش را در مصاحبت ایلچیان بهدم و تخریب آن ولایت فرستاده بود، تا چهل اند قلعه حصین متین پرداخته کردند و ساکنان بحکم و فرمان فرود آمدند، مگر قلعه الموت و لمسر که تعللی آوردند و التماس نمودند که چون مواکب پادشاه بکنار الموت رسد از قلعه بشیب آیند. پادشاه بعد از دو سه روز حرکت فرمود از شهرک رودبار باز بگشتند و خیمه زدند (از بهر آن) که شهرک مرکز بلوک دیلم بوده است، و بعهد و ایام علاءالدین باغی و کوشکی ساخته‌اند از بهر تماشاگاه او آنجا نه روز بر فتح و ظفری که هیچ پادشاه را دست نداده باشد مگر بعهد خورشاه نادان، جشن و سور ساختند و از آنجا به پای الموت آمد و یک روز توقف نمود و رکن الدین را بیای قلعه فرستادند تا آن قوم را ایل و منقاد کند. مقدم الدین که مقدم قلعه بود تمرد نمود، و از انحدار بای تمام کرد. پادشاه شهزاده بلغای را با لشکری جرار بمحاصره برمदार آن بداشت و بنفس خود عازم لمسر شد ارباب الموت از باب مصلحت درآمدند و از طریق منازعت برگشتند، متواتر نزدیک رکن الدین بیای لمسر کس

فرستادند. تا در حضرت پادشاه عثرات ایشانرا شفیع شد و یرلیغ امان بستند، و آنجا رفت و مقدم را از قلعه بشیب آورد. «<sup>۱</sup> بدنبال تسلیم شدن الموت، پرونده دژی که حسن صباح در سال ۴۸۳ هـ ق آن را تصرف نموده و آنجا بمدت یکصد و هفتاد سال مقرر فرماندهی نزاریان که پایگاه مخوف و وحشتناکی برای مغولان محسوب می-گردید، بسته شد. بعد از آن که اهل قلعه از آن بزیر آمدند، در ذوالقعهده ۶۵۴ هـ ق مغولان به قلعه الموت رفتند و آنچه که باقی مانده بود غارت کرده و به ویرانی و انهدام آن قلعه پرداختند. جوینی مولف تاریخ جهانگشای که همراه هلاکو در الموت بود اجازه یافت تا کتابخانه بزرگ الموت بازرسی کند و آنچه که مناسب و ضروری بود حفظ کند. وی تعداد زیادی کتاب نفیس از جمله بعضی از آثار اسماعیلی، و نیز مقادیری از ادوات و آلات نجومی را نجات داد و بقیه را به دست آتش سپرد. جوینی از معماری اسماعیلیان و از کثرت انبارها و مقدار آذوقه‌ای که در آنها نهاده بودند، و نیز از آب انبارها و شبکه گردش آب و استحکامات دیوار قلعه در اثر خود یاد کرده، از آنها سخت در عجب بوده است. او از دشواری کار گروه کثیری از مغولان که بر ویرانی قلعه گماشته بودند سخن به میان آورده است. اما سقوط الموت پایان کار نزاریان نبود. در این میان هلاکو با وجود پا درمیانی و مداخله خورشاه هنوز موفق نشده بود که لمسر را بگشاید یا ساکنان آن را به تسلیم ترغیب کند از این رو طایر بوقا را با لشکری از مغولان و متحدانشان را به



محاصره آن بگذشت. لمسر یک سال در مقابل مغولان مقاومت کرد. اما بر اثر بیماری وبا بسیاری از محافظان لمسر از میان رفتند و عده‌ای که باقی مانده بودند بناچار قلعه را در سال ۶۵۵ هـ ق به مغولان تسلیم کردند کاشانی در رابطه با مقاومت لمسر می‌نویسد: «...پادشاه یک چندی در لمسر که مشتاق آن حدود بود مقام کرد، و فدائیان را روزها مهلت داد، تا مگر ترک ضلالت و عناد گیرند، هیچ فایده ندارد، طایربوقا با لشکری از ترک و تازیک به محاصره آن بگذاشت.»<sup>۱</sup> با سقوط الموت جوینی آن را خانه طغیان و آشیانه شیطان نام نهاد.<sup>۲</sup> و آن را به شکل شتری که زانو زده و گردن بر زمین نهاده توصیف نمود،<sup>۳</sup> با این همه سقوط دژها پایان کار نزاریان نبود: و نزاریان بعد از سقوط الموت و استیلای قوم مغول به حیات خود ادامه دادند، کاشانی در رابطه با روز و سال تسلیم شدن خورشاه شعری آورده است که در زیر نقل می‌شود.

« سال عرب چو ششم و پنجاه و چهار شد

یک شنبه اول مه ذی

قعه بامداد

خورشاه پادشاه اسمعلیان ز تخت

برخاست پیش تخت هلاکو

ایستاد»<sup>۴</sup>

۱- کاشانی: زبده التواریخ، ص ۲۳۰.  
 ۲- جوینی: تاریخ جهانگشای، ج ۳، ص ۵۲.  
 ۳- همانجا، ص ۵۳.  
 ۴- کاشانی: زبده التواریخ، ص ۲۲۸.

## فصل چهارم : سرانجام رکن الدین خورشاه و نزاریان

## شخصیت رکن الدین خورشاه

وی بزرگترین فرزند علاءالدین محمد سوم بود، که در کودکی با نص محمد سوم جانشین وی گردید. با توجه به نگرشها و دسته بندیهای جامعه نزاری، گروههای خاص در دولت نزاری با این سیاست که ولیعهد و جانشین آینده دولت را پرورش دهند و سیاستهای خود را با نشستن امام بعدی به اجرا درآورند، سنتی در جامعه نزاریان بوجود آوردند، و این سنت به خصومت بین پدر و پسر انجامید، چنانکه حسن دوم در مقابل محمد اول بود. حسن سوم در مقابل نورالدین محمد دوم، و با مرگ حسن سوم علاءالدین محمد سوم در مقابل سیاست سنی گری جلال الدین حسن نومسلمان قرار گرفت و این سیاست گریبان خود علاءالدین محمد را نیز گرفته و پسر وی رکن الدین خورشاه را در راس گروه مخالفان سیاستهای خود دید، و چون مطابق سنت اسماعیلیه نمیتوانست وی را خلع کند. بروی سخت گرفت. رکن الدین خورشاه فردی بود که علیه پدر خود توطئه چید و سران نظامی سیاسی نزاریان را با خود همراه کرد و یکماه بعد از آن توطئه علاء الدین محمد به قتل رسید، وی چون با سیاست پدر مخالف بود باب مذاکره را با مغولان باز نمود. خواسته مغولان از وی تسلیم قلاع و ایلی شدن وی بود که این درخواست او را در بدترین موقعیتهای قرار داد. قلاع مرکز قدرت اسماعیلیان بودند و تسلیم آنان به سادگی امکان نداشت. اما رکن الدین خورشاه کسی نبود که به مقابله با مغول رو کند و با هجوم مغول وی تسلیم شد. وی در یکشنبه اول ذی قعدة ۶۵۴ هـ ق با صلاحید درباریان همراه با خواجه نصرالدین طوسی، حاج

اصیل الدین زورانی وزیر مویدالدین و پسران رئیس الدوله و موفق الدوله از دژ بیرون آمده و تسلیم شد. «... هنگامی که هلاکو وی را دید دانست که جوان بی تجربه و کم عقل است.»<sup>۱</sup> وی به مانند مردم دوران خود به تفائل و تقدیر توسط ستارگان اعتقاد داشته و از خواجه نصرالدین طوسی در این باره مشورت خواست برنارد لوئیس درباره تسلیم وی و گوش دادن به نصایح دیگران می‌نویسد: «... گمان می‌رود که میان اسماعیلیان بین آن دسته که راه عاقلانه را آن می‌دانستند که تسلیم شوند و آن دسته که ترجیح می‌دادند تا پای جام بجنگند و تن به تسلیم ندهند. اختلاف نظر پیدا شده بود. ظاهراً خود رکن الدین طرفدار نظر اول بود، و تردید نیست که در انتخاب این راه (تسلیم شدن در مقابل مغولان) نصایح کسانی چون خواجه نصیرالدین طوسی در وی بی تاثیر نبود. خواجه نصیر امیدوار بود که پس از تسلیم، خود بتواند با مغولان از در سازش در آید و زندگی جدیدی را تحت حمایت آنان آغاز کند، و این امید واهی و بی اساس نبود. گویند وی رکن الدین را بر اساس آنکه ستارگان علائم مشئوم و منحوس را نشان می‌دهند به تسلیم شدن نصیحت کرد و هم او بود که به عنوان آخرین سفیر رکن الدین از قلعه میمون دژ به اردوی خان مغول رفت تا شرایط تسلیم را مهیا سازد.»<sup>۲</sup> رکن الدین از لحاظ شخصیتی کسی نبود که توان حسن صباح در بوجود آمدن دعوت جدید و مقاومتهای وی در برابر سپاهیان سلجوقی را داشته باشد و نه به مانند حسن سوم سیاستمداری بود که در موضع قدرت بتواند از

۱- ولادیمیرونا : تاریخ اسماعیلیان ، ص ۲۹۶.  
 ۲- برنارد لوئیس : فدائیان اسماعیلی، ص ۱۳۵-۱۳۴.

دشمن امتیازات فراوانی بگیرد. و به مانند علاءالدین هم نبود که با تکیه بر خود تا پای جان در برابر مغول مقاومت نماید. مغول فقط او را بدین جهت زنده نگاهداشت تا از او جهت تسلیم قلاع دیگر استفاده کند. خورشاه بنا به درخواست مغولان رسولانی به نواحی شام که قلاع نزاری در آنجا بودند فرستاد تا این قلاع به هنگام آمدن مغولان در خدمت آنان باشند. وی در نزد مغولان شخصیت ضعیفی از خود ارائه نموده هلاکو بخوبی از وی پذیرائی می‌کرد و آرزوهایش را برآورده می‌ساخت. او فریفته شتران بود و از جنگشان لذت می‌برد. جوینی می‌نویسد: «...و از دیگ سودا هوس فحول شتران بختی پختی دایماً با هرکس که معرفتی داشتی گفت و شنید از آن می‌کردی، روزی پادشاه او را بدین سب صد سر شتر ماده فرمود قبول نکرد و گفت کی انتظار استنتاج آن توانم کرد التماس سی فحل کرد و غرض از آن هوس نظاره جنگ شتر داشتی.»<sup>۱</sup> از سوی دیگر وی عاشق دختری مغولی شد و هلاکو اجازه داد با وی ازدواج کند. «...در اثنای این حالات بر یکی از بنات مغول عاشق شده و آن خطبه ملک را بخطبه او بدل کرد. پادشاه فرمود تا آن دختر را به وی دادند.»<sup>۲</sup> زمانی که مجلس شرابی برقرار بود ذلت و خواری خود را در مقابل مغول نمایاند منابع می‌نویسد: «...روزی در مجلس شراب این رباعی را از مطربان درخواست:

«شاهها بدرت بزینهار آمده‌ام وز کرده

خویش شرمسار آمده‌ام

۲- جوینی: تاریخ جهانگشای، ج ۳، ص ۱۰۲-۱۰۱.  
۱- رشیدالدین فضل الله: جامع التواریخ، ص ۱۹۳.

اقبال تو آورد مرا موی کشان ورنه بچه کار و بچه بار آمده ام»<sup>۱</sup>

وی جهت دیدار منکوقاآن درخواست رفتن به دربار خان مغول را نمود که این آخرین درخواست وی بود و در این سفر به قتل رسید.

### اعزام رکن الدین به دربار خان مغول و مرگ وی

محبتی که مغولان به رکن الدین می‌کردند، از آن روی بود که از نفوذ وی جهت گرفتن قلاع استفاده نمایند و قلاع را بدون جنگ، که حاصل آن تلفات زیاد و صرف هزینه برای گشودن دژها بود نجات دهد و در این کار نیز تا حدودی موفق شدند. تسلیم شدن بیشتر دژها وجود رکن الدین را برای مغولان غیرضروری نموده بود مقاومت دژهایی مثل لمسر، الموت، گردکوه نشان می‌داد که دیگر از وی کاری ساخته نیست. در پی درخواست خورشاه هلاکو او را به دربار منکوقاآن فرستاد جوینی می‌نویسد: «...التماس کرد که پادشاه او را ببندگی حضرت منکوقاآن فرستد ملتمس او موافق رای پادشاه بود در اول ربیع الاول سنه خمس و خمسين و ستمائه بانه کس متوجه آن حضرت شد در مصاحبت ایلچیان مقدم ایشان.»<sup>۲</sup> وی در وقت رفتن به پایتخت مغولان در راه از گردکوه می‌گذشت و چون در هنگام سفر به هلاکو قول داده بود، که ساکنان گردکوه را وادار به تسلیم کند.<sup>۳</sup> در آنجا توقف کرد اما موفق به این کار نشد.

میرخواند می‌نویسد: «نخست بظاهر قله گردکوه رفته متوطنان آن مکان را که تا غایب سربچنبر اطاع

۲- جوینی: تاریخ جهانگشای: ج ۳، ص ۱۰۱، رشیدالدین فضل الله: جامع التواریخ، ص ۱۹۴ و کاشانی: زبده التواریخ، ص ۲۳۱.

۳- جوینی: تاریخ جهانگشای، ج ۳، ص ۱۰۲.

۴- حافظ ابرو: مجمع التواریخ السلطانیه، ص ۲۸۰.

نیاورده بود بحسب ظاهر بمتابعت دلالت نمود و نهانی کسی نزد ایشان فرستاده گفت زنهار که از حصار بیرون نیائید و بر عهد و پیمان مغولان اعتماد ننمائید.»<sup>۱</sup> و بعد از آن زمانی که به شهر بخارا رسید با همراهان مغولی خود درگیر شده رشیدالدین فضل الله می‌نویسد: «...چون به شهر بخارا رسیدند، از آنجا به مقتضای کفایت او بود با ایلچیان خصومت و منازعت و یکدیگر را مشت زدند.»<sup>۲</sup> و با آن حالت به قراقرم رسید. منکوقاآن از پذیرفتن او خودداری کرد و گویا از تسلیم نشدن دژهای گردکوه و لمسر عصبانی بود و فرمان قتل وی را صادر نمود.

جوینی می‌نویسد: «...منکوقاآن فرمود که آوردن او چندین راه زیادی بودست یاسای قدیم ما معلومست و رکن الدین را اجازت پیش کش نفرمود و فرمان بدو رسانید که تو چون دعوی ایلی می‌کنی چگونه بعضی قلاع را فرو نیاورده گردکوه و لمسر را باز باید گشت و چون آن قلعه‌ها را خراب کند بار دیگر شرف تکشمشی یابد، بدین امید او را بازگردانید چون بکنار تیعب رسیدند او را بهانه طوری که ایلچیان او را خواهند داد از راه بازگردانیدند و آنچ آبا و اجداد او با خلق خدای کرده بودند چشانیدند و او را و متعلقان او را در زیر لگد خرد کرده و بر شمشیر گذرانیدند و ازو و نسل او اثری نماند.»<sup>۳</sup>

حافظ ابرو می‌نویسد: «...چون به کنار آب جیحون رسیدند و او را به بهانه طوی از راه به طرفی بردند

۱- میرخوانده: حبیب السیر، ج ۲، ص ۴۷۹.

۲- رشیدالدین فضل الله: جامع التواریخ، ص ۱۹۲.

۳- جوینی: تاریخ جهانگشای، ج ۳، ص ۱۰۳-۱۰۲.

وبال آنچه آبا و اجداد او با خلق خدا کرده بودند چشاندند و از نسل و اصل او اثر نماند و در جهان آیندگان و روندگان بی خوف و بیم تردد نمودند. چه پیش از آن از مخصمات ایشان روز و شب در مضیق زندان و از خوف و ترس کارد زنان در خطر جان بودند که گویا پیمانه‌ای بود که به سر آمد و نگهبانی که گرد برانگیختن و فرو نشستن یا آتشی بود که شعله زد و منطفی گشت.<sup>۱</sup>

با مرگ خورشاه هشتمین زمامدار الموت، دعوت جدید که حسن صباح در سال ۴۸۳ هـ ق آن را در الموت مستقر نموده بود به پایان رسید و اسماعیلیان وارد دوره‌ای دیگر از فعالیت‌های خود گشتند.

### قلع و قمع نزاریان توسط مغولان

جوینی معتقد است فرمان قتل عام اسماعیلیان را قبلاً منکوقاآن صادر نموده بود و خورشاه زمانی که در راه قوریلتای مغول بود آن فرمان اجرا گردیده و از اسماعیلیان کسی باقی نمانده وی می‌نویسد: «... و چون در اصل و یاسا و فرمان منکوقاآن بود که از ایشان یکباره تا بچه در گهواره نگذارند و تمامت حشم او در هزارها و صدها بموکلان هشیار مضبوط بودند و در اثنای آن اقوال و افعالی که از ایشان صادر شد که داعیه تعجیل افتاد و موجب اراقت دماء آن طایفه گشت و فرمان شد تا تمامت لشکرها ایلچیان رفتند تا هر قومی جماعتی را که بدیشان سپرده‌اند، و قراقای بیتکچی بقزوین رفت تا مصلحت بنین و بنات و اخوان و اخوات و هرکس از تخم او و قوم او بود بر آتش فنا نهادند و



از ایشان دو سه کس را بدست بلغان دادند تا ایشان را بقصاص خون پدر خویش جغتای که او را فدائیان کار زده بود بکشت و از نسل ایشان هیچ کس نماند.<sup>۱</sup> و بدنبال این قتل عام کیتوبوقانویان فرمانده مغولی در خراسان نیز همه نزاریان قهستان را به بهانه سرشماری گرد آورد و همه آنان را قتل عام کرد. کاشانی می‌نویسد: «... به امیر کیتوبوقانویان که سرور چریک قهستان بود فرمان شده تا او نیز از آن جماعت دوازده هزار کس کشته شده و همچنین هر جا یکی را میافتند می‌کشتند، تا همه را معدوم و ناچیز کردند، و در همه دیار از ایشان دیار و اثر نماند.»<sup>۲</sup> با مرگ رکن الدین خورشاه نهضت نزاریان الموت رسماً پایان یافت اما کشتارها و قتل‌های بی شمار از آن فرقه و ایجاد محیط خفقان آور کار نزاریان پایان نداد هر چند سنیان این پیروزی را جشن گرفتند و جوینی که سرآمد نویسندگان تواریخ منابع اسماعیلی دوره الموت است با شادی در هدم آنان نیز مشارکت داشته و در پیش برد مغولان جهت انهدام اسماعیلیان فعالیت نموده و با بوق کرنا نابودی آنان را در جهان اسلام اعلام نمود ولی همه نویسندگان با وی موافق نبودند چنانکه رشیدالدین در انتهای وقایع آنان نوشته «گویا پیمانه‌ای بود، به سر آمد، ... و آتشی بود که خوش بر سوخت و منطفی گشت.»<sup>۳</sup> البته اسماعیلیان بطور کامل از میان نرفتند، و با وجود محیط وحشتی که برای آنان مهیا بود هنوز در شام و ایران فعالیت داشتند که صد البته وضعیت اسماعیلیان

۱- جوینی: تاریخ جهانگشای، ج ۳، ص ۱۰۲.

۲- کاشانی: زبده التواریخ، ص ۲۳۲.

۳- رشیدالدین فضل الله: جامع التواریخ، ص ۱۹۵-۱۹۴.

در شام بهتر از ایران بود. هاجسن می‌نویسد: «... اسماعیلیان ایران نتوانستند حتی چون اسماعیلیان شام شبه استقلالی برای خود حفظ کنند.

گویند که امام خردسال (فرزند خورشاه) را با آذربایجان برده بودند، و وی مدتی در آن شهر سر کرد. اما اسماعیلیان خرسند نبودند که بدین زودی در بوتۀ فراموشی افتند. الموت بعنوان یک پایگاه مغولی دوباره عمارت شده بود و اسماعیلیان آنرا در سال ۶۷۴ هـ ق پس از مرگ ایخان مغول ارغون خان، در یک اتحاد با خوارزمشاهیان دوباره تصرف کردند. اما سال بعد خان جدید مغول، آباقاآن، توانست آنها را از الموت بیرون براند، و اسماعیلیان دیگر بچنین توفیقی نایل نیامدند.<sup>۱</sup> در واقع این حوادث قلع و قمع اسماعیلیان ایران چنانکه جوینی حدس زده است کامل نبوده است و آنچه که معلوم است آنان به زندگانی و فعالیت خود در طول تاریخ به عنوان یک فرقه شیعه در جهان اسلام ادامه دادند. امامت آنان باقی مانده و از نسلی به نسل دیگر انتقال یافت زندگی مخفیانه آنان نظر نویسندگان دوره بعد از الموت را به خود جلب نکرد. اسماعیلیه در ایران زیر پوشش صوفیه به حیات خود ادامه دادند که در نتیجه تصوف ایران بارها ظاهر اسماعیلیه مخفی را به خود گرفت. البته عده‌ای از نزاریان از ایران به هند مهاجرت کردند. ولی دیگر بار آن شور دوره الموت همراه با خوف و وحشت در دل حاکمان اسلامی را نداشتند.

## نتیجه گیری

اسماعیلیه فرقه از مذهب شیعه می‌باشد. این فرقه در تاریخ تحت عناوین مختلفی نامبرده شد، البته این عناوین نیز دوگونه است. آنانی که اهل فرقه خود را به آن منتصب می‌دانند مانند: اسماعیلی، باطنی، اصحاب تعلیم، اصحاب الدعوه الهادیه، اهل تاویل، اهل حق، رفیقان و فدائیان، و عناوینی که دشمنان و مخالفان آنان به آنها نسبت داده مانند: حشیشه، ملاحده... اسماعیلیان امامت را پس از امام جعفر صادق (ع) حق اسماعیل و پسرش محمد می‌دانند، و معتقداند نص امامت رجوع قهقرایی نمی‌کند و بداء محال است. و آنان فعالیت شدیدی جهت تحقق یافتن آرمانهای خود انجام دادند. و موفق به تشکیل نظام خلافت فاطمی نیز گردیدند. با شروع خلافت فاطمی کیش اسماعیلی که تا اواخر قرن سوم هجری یک فرقه عادی محسوب می‌شد حال رقیب سرسخت عباسیان گردید. بنیانگذار خلافت فاطمی عبیدالله مهدی قدرت فراوانی بدست آورد. او و اخلافش حوزه قدرت فاطمیان را از قسمتی کوچک در آفریقا بتدریج گسترش دادند و با فتح مصر، بر غرب جهان اسلام به مرکزیت بغداد سلطه یافتند خلیفه هشتم فاطمی المستنصر متوفا ۴۸۷ هـ ق موفق شد در سال ۴۴۸ هـ ق توسط ارسلان بساسیری در حین انتقال قدرت از آل بویه به آل سلجوق برای مدت کوتاهی بر بغداد مرکز عباسیان حاکم شود. دوره مستنصر که اوج قدرت فاطمیان بود. در عین حال دوره آغاز ضعف و ایجاد انشقاق در بین اسماعیلیان نیز بود. دو فرقه جدید به نام نزاری و مستعلویه که بر سر مسئله جانشینی خلافت اختلاف داشته

بوجود آمد، این موجب گردید که حکومت فاطمیان در سراشیب سقوط قرار گیرد. اما با رو به زوال رفتن فاطمیان، اسماعیلیان تحت عنوان دعوت جدید از نوسامان گرفته و مدت یکصد و هفتاد سال دیگر، یعنی از ۴۸۳ هـ ق تا ۶۵۴ هـ ق دنیای اسلام را با وحشت به خود مشغول داشت. هشت زمامدار از دوره حسن صباح کسی که با مجاهدت و سرسختی تمام جریان نزاری را رهبری و بنیاد نهاد، تا رکن الدین خورشاه بر الموت و جامعه نزاری حکم راندند، حکمرانان هشتگانه الموت در رابطه با دنیای خارج چندین خط مشی مختلف ارائه دادند، در دوره حکمرانی دو تن نخستین، روش آنان ادامه انقلاب با تمام قوا و وسایل موجود حتی استفاه از ابزار ترور علیه دولت سلجوقی، خلافت عباسی، و جامعه علمای سنی مذهب مخالف آن و خلافت فاطمی بود. آنان خوف عظیمی در جهان اسلام بوجود آوردند. در دوره سومین حاکم الموت، آتش انقلاب کند شد و حالت عقب نشینی به دژها را پیدا کردند. و انقلاب نزاری یک حالت کج دار و مریز را می‌گذراند، در دوره زمامداری حسن دوم معروف به «علی ذکرة السلام» تغییر جهت آگاهانه‌ای بوقوع پیوست و با اعلام رستاخیز قیامت، و ترک اعمال شرعی و تفکیک کامل از جهان اسلام انگیزه جدید با شور و حرارت تازه‌ای به اسماعیلیان نزاری دمید، در زمان حکومت پسرش، نورالدین محمد دوم حرکت حسن دوم بشدت ادامه پیدا کرد. حسن سوم معروف به جلال الدین حسن نومسلمان وضعیت جامعه نزاری را بشدت تغییر داد و با روی آوردن به مذهب سنت، خود را مسلمانی سنی و متعصب به جهان اسلام معرفی نمود. وی بدون آنکه قلعه‌های زیر

فرمان خود را از دست بدهد و جامعه نزاری را منحل کند با سیاست بسیار ظریف، و با پیوند و ائتلاف با بهترین خاندانهای محلی و جلب رضایت خلافت بغداد، امتیازات فراوانی را برای خود کسب نمود و یک دوره تنفس در تاریخ نزاریان بوجود آورد. اما سیاست وی به مذاق انقلابیون نزاری خوش نیامد و با مرگ مشکوک وی علاءالدین محمد سوم با روش جدید که به دوران ستر معروف است. وارد عرصه سیاسی جهان اسلام گردید. وی در عین حال تعادل اقتصادی را در جامعه نزاری برقرار نمود. اشراف و کسانی که در جامعه نزاری ثروتی کسب نموده سرکوب می‌نمود. و بار دیگر تحت عنوان سیاست مذهبی ستر، استقلال مذهبی و نظامی برای جامعه نزاری فرا چنگ آورد. در پی قتل ناهنگام وی فرزندش رکن الدین خورشاه روی کار آمد. وی که در زمان حکمرانی پدر مخالف سیاستهای او بخصوص سیاست مقاومت در مقابل مغولان مهاجم بوده تن به تسلیم فزایت باری داد که موجب وارد آمدن سخت ترین ضربه بر اسماعیلیان نزاری گردید. آنان مدت‌ها کمر از زیر بار این ضرب راست ننموده‌اند. آنچه به عنوان نتیجه گیری باید عنوان نمود، دو عامل مهم در سقوط نزاریان الموت نقش عمده داشته، نخست اختلافات درونی در جامعه نزاری، است. آنچه که از دوره محمد اول منابع ارائه می‌دهند. در واقع آغاز انشقاق و بوجود آمدن دو دستگی در نزاریان است، یک دسته انقلابی و تندرو، و معتقد به آرمانهای اسماعیلی که نمایندگان آن حسن دوم، محمد دوم، علاءالدین محمد سوم هستند و دسته دیگر خواهان مدارا با جهان خارج و حفظ یک زندگی آرام و ادامه شریعت در

دژها، که نماینده این گروه حسن سوم و رکن الدین خورشاه هستند، در واقع تضاد مابین این دو گروه موجب اضمحلال نزاریان الموت گردید.

اسماعیلیان نزاری طی دو قرن کشمکش و درگیری با خصمانه همراه با تعصب عمیق مذهبی، در مقابل دشمنان خود ایستادگی نمودند. اما عاقبت نفاق آنان را به اضمحلال کشاند. در واقع عامل عمده شکست نزاریان را می‌توان در رهبری نادرست و به ویژه اختلافات خانوادگی فرمانروایان اسماعیلی جستجو کرد. اختلافاتی که موجب دو دستگی در جامعه آنان گردید. بخصوص در دوره آخرین زمامداران، از طرفی علاءالدین محمد طرفدار سیاست انقلابی نزاریان و خواهان مقاومت و مقابله با مغولان بود. از این رو وی محبوبیتی در جناح میانه رو نداشت و آنان وی را متهم به دیوانگی نمودند. با توجه به وقایع دوران وی و برقراری سیاست نوین مذهبی ستر برقراری تعادل اقتصادی در جامع نزاری، داشتن تسامح مذهبی درباره فراریان سنی مذهب از مقابل مغولان و پناه بردن به قلاع نزاری، رفتار سیاسی با جهان خارج و استفاده نمودن از موقعیتهای سیاسی جهت تحکیم موقعیت خود مانند: ارتباط با خوارزمشاهیان و ساده زیستی شخصی وی او را نمی‌توان یک شخص دیوانه تصور کرد. با توجه به اینکه مدت ۳۵ سال نیز زمامدار الموت بود. جناح مقابل علاءالدین که فرزندش رکن الدین خورشاه در راس آن قرار داشت، در واقع وی شخصی پدرکش، سیاست باز، خواهان تسلیم در برابر مغولان بود.

و تحریک وی در تبر زدن برگردن علاءالدین محمد را می‌توان بدین صورت تعبیر نمود. که تبری که بر گردن علاءالدین فرود آمده این ضربه تبر نه بر گردن محمدسوم بلکه بر ریشه نزاریان وارد آمده و این اختلافات منجر به زوال قدرت نزاریان گردید. رکن الدین با بی‌خردی و سیاست تسلیم در مقابل مغولان موجب نابودی خود و نهضت نزاری فراهم گردانید. میتوان گفت نه در قدرت رفیقان و فدائیان به قول جوینی «غلات فدائی» شکی بود نه در استحکام قلاع، و نه اعتمادی به سپاه مغول که بتواند قلاع نزاری را تصرف کنند که نمونه آن مقاومت گردکوه است. اما عامل دوم را باید در سیاست مغولان و تجهیزات و سماجت آنان در برچیدن نزاریان دانست. مغولان نیروی تازه نفس، مهاجم و ورزیده بودند. که در طول فتوحات خود تمامی خاور نزدیک را در خون غرق کردند. و از طرفی انضباط و فرماندهی آنان چنان بود که این فاتحان جهانگشای هیچ نوع شکست، گرچه بسیار ناچیز را تحمل نمی‌کردند، و تحمل قدرتی متمرّد در منطقه که هم از لحاظ مذهبی و هم از لحاظ سیاسی، مستقل بودند را نداشتند. از طرفی دیگر عملکرد اسماعیلیه در مقابل مغولان، آنان را بشدت خشمگین نمود. از دیدگاه مغولان اسماعیلیان کانون مشکل‌سازی برای آنان بودند. و این کانون مشکل‌ساز باید از میان می‌رفت. لذا هلاکو در راس ارتشی مجهز که دارای سلاحهای مدرن زمان خود بودند. جهت نابودی اسماعیلیان به سوی آنان حرکت کردند. این تجهیزات که شامل قلعه‌کوبها یا گاوسرها و منجنیقهای بود. با این وسائل جنگی که توسط مهندسان و نفت

اندازی چینی هدایت می‌شد به قلاع متمرّد آنان یورش می‌بردند که نمونه آن میمون دژ است که زیر بار فشار این سلاحها سقوط نمود. از طرفی دیگر فرمانده سپاه مغول فردی سرسخت زیرک و خونریزی بود. وی از جنگ، دیپلماسی و نیرنگ در جای خود درست استفاده می‌نمود و نقش فعالی را در برچیدن قلاع نزاریان ایفا نمود. در هر حال نزاریان جنبش بی نظیری را تحت رهبری حسن صباح آغاز نمودند با جمع شدن این عوامل در ۶۵۴ هـ ق آنان سقوط کردند. رشیدالدین فضل‌الله همدانی با حالتی دلسوزانه راجع آنان در کتاب جامع التواریخ آورده «آتشى بودند که خوش بر سوخت و منطفی گشت». اما نزاریان بصورت پنهان و پراکنده به حیات خود ادامه دادن و حتی در دوران قاجاریه باز سر برداشته، هرچند سرکوب شدند. اما در هندوستان و جهان اسلام به حیات خود تا کنون ادامه می‌دهند.

پایان

**دکتر شاهین پهنادایان**



## کتابنامه

### <<Bibliography>>

#### منابع:

- ابن اثیر، عزالدین علی: تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران، ترجمه عباسی خلیلی، موسسه مطبوعاتی علمی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۸، ج ۶ (ترجمه جلد های ۱۷ و ۱۶ و ۱۵).
- \_\_\_\_\_: تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران، ترجمه ابوالقاسم حالت، موسسه مطبوعاتی علمی، تهران، بی تا، (ترجمه جلد های ۲۱ و ۲۰).
- ابن اسفندیار، بهاء الدین محمد بن حسن: تاریخ طبرستان، چاپ عباس اقبال و محمد رمضانی، انتشارات پدیده خاور، تهران، ۱۳۶۶.
- ابن بطوطه: سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه دکتر محمدعلی موجد، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۸.
- ابن واصل، جمال الدین محمد بن سالم: تاریخ ایوبیان، ترجمه پرویز اتابکی، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۶۹.
- ابن خلدون، عبدالرحمن: مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ هشتم، تهران، ۱۳۷۵.
- ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبا: تاریخ فخری در آداب و ملک داری و دولتهای اسلامی، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۰.
- اشعری قمی، سعد بن عبدالله ابی خلفی: المقالات و الفرق (تاریخ عقاید و مذاهب شیعه)، ترجمه یوسف

فضایی، چاپ دکتر محمدجواد مشکور، انتشارات عطایی، تهران، ۱۳۷۱.

- بغدادی، ابومنصور عبدالقاهر: الفرق بین الفرق در تاریخ و مذاهب اسلامی، چاپ دکتر محمد جواد مشکور، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۴.

- بیهقی، خواجه ابوالفضل محمد بن حسین: تاریخ بیهقی، چاپ دکتر علی اکبر فیاض، کتابفروشی ایران، تهران، ۱۳۵۰.

- جویی، علاءالدین عطاملک: تاریخ جهانگشای، چاپ محمدرمضانی، انتشارات پدیده خاور، چاپ سوم، تهران، ۱۳۶۶.

- جوزجانی، منهاج الدین عثمان بن سراج الدین: طبقات ناصری در تاریخ ایران و اسلام، چاپ عبدالحی حبیبی، انتشارات دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۳.

- حافظ ابرو، نورالدین عبدالله بن لطف الله بن عبدالرشید البهدادینی الخوافی: مجمع التواریخ السلطانیه، (بخش خلفاء علویه مغرب و مصر و نزاریان و رفیقان)، چاپ محمد مدرسی زنجانی، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۶۴.

- خراسانی فدایی، محمد بن زین العابدین: تاریخ اسماعیلیه «هدایته المومنین الطالبین»، چاپ الکساندر سیمیونوف، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۶۲.

- خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی: جامع التواریخ، جلد دوم، چاپ محمد روشن و مصطفی موسوی، نشر البرز، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۳.

- \_\_\_\_\_: جامع التواریخ «قسمت اسماعیلیان و فاطمیان و نزاریان و داعیان و رفیقان»، چاپ محمد

- تقی دانش پژوه و محمد مدرسی زنجانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۲۵۳۶.
- خواجه نصرالدین طوسی، ابوجعفر محمد بن محمد بن الحسن : روضه التسليم يا تصورات، چاپ و.ا. ایوانف، نشر جامی، تهران، ۱۳۶۳.
- \_\_\_\_\_ : رساله امامت، چاپ محمدتقی دانش پژوه ، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۶۳.
- خواجه نظام الملک، ابوعلى حسن بن على: سياستنامه، چاپ عباس اقبال، انتشارات اساطير، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۲.
- خواننده مير، غياث الدين بن همام الدين الحسينى: حبيب السير فى اخبار افراد بشر، جلد ۲، چاپ دكتور محمد دبیرسیاقی و جلال الدين همایی، انتشارات خیام، تهران، ۱۳۵۳.
- راوندی، محمد بن علی بن سلیمان: راحه الصدور و آیه السرور در تاریخ آل سلجوق، چاپ محمد اقبال و مجتبی مینوی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۴.
- سجستانی، ابویعقوب: کشف المحجوب، چاپ هانری کوربن، انتشارات طهوری، تهران، ۱۳۶۷.
- شبانکاره ای، محمد بن علی بن محمد: مجمع الانساب، چاپ میرهاشم محدث، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳.
- شهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم: الملل و النحل، ترجمه افضل الدین صدر ترکه اصفهانی، چاپ محمدرضا جلال نائینی، چاپخانه علمی، بی ت.
- طبری، محمد بن جریر: تاریخ طبری « تاریخ الرسل و الملوك»، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ، تهران؛، ۱۳۵۴.

- قزوینی الرازی، شیخ عبدالجلیل: النقض «معروف به بعض مثالب النواصب فی نقض فضائح الروافض»، چاپ سید جلال الدین حسینی ارمومی، چاپخانه حیدری، تهران، ۱۳۵۵.

- کاشانی، جمال الدین ابوالقاسم عبدالله: زیده التواریخ «بخش فاطمیان و نزاریان»، چاپ محمدتقی دانش پژوه، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۶.

- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود: تاریخ گردیزی، چاپ عبدالحی حبیبی، دنیا کتاب، تهران، ۱۳۶۳.

- مرعشی، سیدظهیرالدین: تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، چاپ بر نهاردداران، نشرگستره، تهران، ۱۳۶۳.

- \_\_\_\_\_: تاریخ گیلان و دیلمستان، چاپ دکتر منوچهر ستوده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۷۴.

- مستوفی، حمدالله: تاریخ گزیده، چاپ ادوارد برون، دنیا کتاب، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۱.

- مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین: مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ پنجم، ۱۳۷۴.

- میرخواند، امیرمحمد بن سید برهان الدین خواندشاه: روضه الصفاء، جلد ۴، انتشارات خیام، تهران، ۱۳۳۹.

- ناصرخسرو قبادیانی مروزی: سفرنامه ناصرخسرو، چاپ محمدبیرسیاقی، انتشارات زوار، تهران، چاپ هشتم، ۱۳۷۵.

- وجه دین، کتابخانه طهوری، تهران، ۱۳۴۳.

- نسوی، شهاب الدین محمد خرندزی زیدری: سیرت جلال الدین منکبرنی، چاپ مجتبی مینوی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۵.

- نوبختی، ابومحمد حسن بن موسی: فرق و مذاهب شیعه، ترجمه علی دشتستانی چاپ سرهنگ ستاد رضا گوهری، بی جا، بی تا.

- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب «ابن واضح»: تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ هفتم، ۱۳۷۴.

- اقبال آشتیانی، عباس، تاریخ مغول از حمله چنگیز تا تشکیل دولت تیموری، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۴.
- امیرعلی: تاریخ عرب و اسلام، ترجمه فخر داعی گیلانی، انتشارات گنجینه، تهران، ۱۴۰۱ هـ ق.
- اشپولر، برتولد: تاریخ ایران در قرون نخستین، جلد ۱، ترجمه جواد فلاتوری، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی تهران، چاپ چهارم، ۱۳۷۳.
- \_\_\_\_\_: تاریخ مغول در ایران، ترجمه محمود میرآفتاب، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ پنجم، ۱۳۷۴.
- ال علی، نورالدین: اسلام در غرب (تاریخ اسلام در اروپای غربی)، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۰.
- بارتولد، و. و.: ترکستان نامه «ترکستان در عهد هجوم مغول» جلد ۱، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲.
- \_\_\_\_\_: خاورشناسی در روسیه و اروپا: ترجمه حمزه سردادور، انتشارات ابن سینا، تهران، ۱۳۵۱.
- باسورث: کیلفورد ادموند: سلسله‌های اسلامی، ترجمه فریدون بدره‌ای، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۱.
- براون، ادوارد: تاریخ ادبیات ایران «از فردوسی تا سعدی»، ترجمه فتح الله مجتبایی، انتشارات مروارید، تهران، ۱۳۴۱.

- برتلس. آ.ی: ناصر خسرو و اسماعیلیان، ترجمه یحیی آرین پور، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶.
- بویل، جی. آ: تاریخ ایران (از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان)، جلد پنجم کمبریج، ترجمه حسن انوشه، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۱.
- بیانی، شیرین: دین و دولت در عهد مغول، جلد ۱، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۰.
- ایران در برخورد با مغولان از مرگ چنگیز تا آمدن هلاکوخان، ناشر کتابخانه طهوری، تهران، ۱۳۵۳.
- پطروشفسکی، ایلیا پاولویچ: اسلام در ایران «از هجرت تا پایان قرن نهم هجری»، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات پیام، تهران، ۱۳۶۳.
- حسن، حسن ابراهیم: تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاینده، سازمان انتشاراتی جاویدان، تهران، چاپ هشتم، ۱۳۷۳.
- حتی، فیلیپ: تاریخ عرب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ تبریز، ۱۳۴۴.
- حکمت، علی اصغر: تاریخ ادیان، چاپ پروین و پریچهر حکمت، چاپ پنجم، ۱۳۷۱.
- دفتری، فرهاد: تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ترجمه فریدون بدره‌ای، نشر و پژوهش فروزان روز، تهران، ۱۳۷۵.
- دخویه، میخائیلیان: قرمطیان بحرین و فاطمیان، ترجمه دکتر محمدباقر امیرخانی، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۷۱.

- دهخدا، علی اکبر: لغت نامه دهخدا، جلد های «۶ و ۸ و ۲۶ و ۳۸»، چاپ دکترمعین، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۱.
- زرین کوب، عبدالحسین: تاریخ ایران بعد از اسلام، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ هشتم، ۱۳۷۱.
- رضوی، محمدتقی مدرسی: احوال و آثار نصیرالدین طوسی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۳.
- ستوده، منوچهر: قلاع اسماعیلیه در رشته کوه های البرز، کتابخانه طهوری، تهران، ۱۳۶۱.
- ساندرز، ج.ج: تاریخ فتوحات مغول، ترجمه ابوالقاسم حالت، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۲.
- سایکس، سرپرسی: تاریخ ایران، جلد دوم، ترجمه سیدمحمدتقی فخرداعی گیلانی، انتشارات دنیای کتاب، تهران، ۱۳۷۰.
- سیف آزاد، عبدالرحمن: تاریخ خلفای فاطمی، از نشریات اداره مجله ایران باستان، تهران، ۱۳۴۱.
- صفاء ذبیح الله: تاریخ ادبیات ایران از آغاز عهد اسلامی تا دوره سلجوقی، انتشارات فردوس، تهران، ۱۳۶۸.
- طباطبایی، سیدجواد: خواجه نظام الملک، بنیانگذاران فرهنگ امروز ویژه فرهنگ ایران و اسلام «طرح نو»، تهران، ۱۳۷۵.
- فرای، ر.ن: تاریخ ایران از فروپاشی دولت ساسانیان تا آمدن سلجوقیان، ترجمه حسن انوشه، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۷۲.



- کلورنز، کارلا: دیوانسالاری در عهد سلجوقیان، «وزارت در عهد سلجوقی»، ترجمه یعقوب آژند، چاپ سوم، ۱۳۶۸.
- گروسه، رنه: امپراتوری صحرانوردان، ترجمه عبدالحسین میکده، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ سوم، ۱۳۶۸.
- لمبتون، ا.ک.س: تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران، ترجمه یعقوب ل آژند، انتشارات نی، تهران، ۱۳۷۲.
- دولت و حکومت در اسلام، ترجمه سیدعباس صالحی و محمد مهدی فقیهی، موسسه چاپ و نشر عروج، تهران، ۱۳۷۱.
- لوئیس، برنارد: فداییان اسماعیلی، ترجمه فریدون بدره‌ای، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۱.
- لمب، هارولد: چنگیزخان، ترجمه غلامحسین قراگوزلو، انتشارات اقبال، تهران، ۱۳۷۳.
- لسترنج، گی: سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۷۳.
- مرتضوی، منوچهر: مسائل عصر ایلخانان، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۷۰.
- مشکور، محمدجواد: تاریخ شیعه و فرقه‌های آن تا قرن چهارم، انتشارات اشرافی، تهران، ۱۳۷۲.
- فرهنگ و فرق اسلامی، بنیاد پژوهشهای اسلامی، تهران، ۱۳۷۲.

- 
- ممتحن، حسینعلی: نهضت قمرطیان و بحثی در باب «انجمن اخوان الصفا و خلان الوفاء در ارتباط آن»، انتشارات دانشگاه شهیدبهبشتی، تهران، ۱۳۷۱.
  - ناس. جان. بی: تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی اصغر حکمت، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ هفتم، ۱۳۷۳.
  - ولادیمیرونا، استروییوالودمیلا: تاریخ اسماعیلیان در ایران «در سده‌های ۵-۷ هجری ۱۱-۱۳ میلادی»، ترجمه پروین منزوی، نشر اشاره، تهران، ۱۳۷۱.
  - ولدی، علی محمد: تاریخ علم کلام و مذهب اسلامی، موسسه انتشارات بعثت، تهران، ۱۳۶۷.
  - هاجسن. ک. س: فرقه اسماعیلیه، ترجمه فریدون بدره‌ای، کتابفروشی تهران، چاپخانه شفق، تبریز، ۱۳۶۴.
  - و چندتن دیگر: اسماعیلیان در تاریخ، ترجمه یعقوب آژند، انتشارات مولی، تهران، ۱۳۶۳.

مقالات و مجلات:

- خلعتبری، اللهیار: اسماعیلیان نزاری و شهر ری، دانشگاه شهیدبهبشتی پژوهشنامه دانشکده ادبیات و علوم انسانی، شماره ۱۸، زمستان ۱۳۷۴.
- \_\_\_\_\_: اسماعیلیان نزاری و شهرری، دانشگاه شهیدبهبشتی پژوهشنامه دانشکده ادبیات و علوم انسانی، شماره ۱۹، تابستان ۱۳۷۵.
- دانش پژوه، محمدتقی: ذیلی بر تاریخ اسماعیلی یا «سندی چند درباره اصل تعلیم و تاریخ اسماعیلیان»، مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز، سال هفدهم، شماره سوم، پاییز ۱۳۴۲.
- رجائی، فرهنگ: عقاید سیاسی نصرالدین طوسی (فلسفه سیاست و مشکله ما» اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۶۲-۶۱، مهر و آبان ۱۳۷۱.
- دخویه، م.ی: قرمطیان، به نقل از کتاب نهضت قرامطه، ترجمه و تدوین یعقوب آژند، موسسه مطالعات و انتشارات تاریخ میراث ملل، مهر ۱۳۶۸.
- صفت گل، منصور: تاریخ و عقاید اسماعیلیه «نگاهی فراگیر بر روند سیاسی و اندیشه‌ای»، ماه نامه تخصصی کتاب ماه، سال اول، شماره اول، آبان ۱۳۷۶.
- مادلونگ، ویلفرد: قرمطی به نقل از کتاب نهضت قرامطه، ترجمه و تدوین یعقوب آژند، انتشارات میراث ملل، مهرماه ۱۳۶۸.
- محقق، مهدی: اسماعیلیه، مجله یغما، سال یازدهم، شماره اول، فروردین ۱۳۷۰.
- مینوی، مجتبی: باطنیه اسماعیلیه به نقل از کتاب تاریخ و فرهنگ، انتشارات خوارزمی، آذر ۲۵۳۶.

- مجیدزاده، یوسف: بررسی چند منبع تاریخی اسماعیلیه  
از دیدگاه باستان شناسی، مجله باستان شناسی و  
تاریخ، سال دوم، شماره دوم، بهار و تابستان ۱۳۷۶.